

# دانش

۲۴ - ۲۵

زمستان - ۱۳۶۹

بهار - ۱۳۷۰

فصلنامه زبانی و فرهنگی - وزارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

## بخش فارسی

## بخش اردو

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| تجربید و تفرید در شعر مولانا مظفر بلخی | امیر خسرو دهلوی اور                   |
| سہم نوابان داکہ در ادبیات فارسی        | شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی         |
| طنز و مزاح در شعر خاقانی               | برصغیر میں فارسی تحقیق کے عناصر اربعہ |
| ترجمہ های متون فارسی                   | فارسی زبان میں رامائیں                |
| جشن نوروز در پاکستان                   | سندھی عشقیہ داستانیں اور فارسیگو شعرا |

## ضمیمہ دانش

گفتگو با استادان فارسی



## قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- ✿ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ✿ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ✿ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ✿ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ✿ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاروقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ✿ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ✿ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامهها ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ✿ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسؤل دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران  
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۳

# دانش

۲۴ - ۲۵

زمستان - ۱۳۶۹

بهار - ۱۳۷۰

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور انتخابی

دکتر سید علی رضا نقوی



# شاه

۵۲-۳۶

۲۲۶۱-ن لیس

۷۶۱-ن لیس

علاوه بر این کتاب، در این مجموعه کتابهای دیگری نیز درج شده است.

اینها به شما

توسط کتابخانه مرکزی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

تحویل شده است.

در صورت نیاز به توضیحات بیشتر، لطفاً با ما تماس بگیرید.

با تشکر و احترام

مدیر مسئول دانش

**مدیر مسئول دانش**

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵- کوچه ۲۷-، ایف ۲/۶، اسلام آباد- پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲۰۴

چاپ خانه: منزا پریس، اسلام آباد

حروف چینی: گرافک الیون لاهور

تلفن: ۲۲۲۷۸۴ (۰۴۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

# فهرست مطالب

دانش شماره ۲۴ - ۲۵

سخن دانش

۳

## بخش فارسی

- تجربید و تفرید در شعر مولانا مظفر بلخی      دکتر سید طلحه برق رضوی      ۷
- سهام نوابان داکه در ادبیات فارسی      خانم دکتر کلثوم ابرالبشر      ۲۳
- طنز و مزاح در شعر خاقانی      دکتر خواجه حمید یزدانی      ۳۷
- ترجمه های متون فارسی      حسین عارف نقوی      ۶۳
- جشن نوروز در پاکستان      دکتر محمد حسین تسبیحی      ۱۱۳
- معرفی کتاب
- اخبار فرهنگی
- وفیات
- شعر اردو و فارسی      ۱۵۱
- ۱۵۵

## بخش اردو

امیر خسرو دہلوی اور

- ۱۷۱ پروفیسر ممتاز حسین شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی  
۲۰۷ خانم دکتر آصفہ زمانی برصغیر میں فارسی تحقیق کے عناصر اربعہ  
۲۲۹ رام لعل نابھوی فارسی زبان میں رامائیں  
۲۳۱ میر خادم حسین تالپور سندھی عشقیہ داستانیں اور فارسیگو شعرا

## بخش انگلیسی

- 1- The Architectural Styles in Iran 1  
By: Dr. Haj Syed Javadi  
2- Rose or Gule Mahmmadi 7  
By: Dr. Mahmooda Hashmi

## ضمیمہ دانش

- دکتر قاسم صافی گفتگو با استادان فارسی  
۱۰۷-۱



## سخن دانش

از آغاز آفرینش تاکنون برتری علم و آگاهی همواره بر جهل و نادانی به ثبوت رسیده است آیات آسمانی و میراث زمینی همواره از برتری علم و دانش سخن گفته اند. اگر بنی آدم را فضیلت داده اند و اشرف مخلوقات نامیده اند، علت فضیلت و شرافت در حقیقت علم و دانش بوده است، با توجه و دقت در آیات مبارکه قرآن مجید درمی یابیم که این مصحف شریف همواره تحصیل دانش و حکمت و تربیت اخلاق را بسیار با اهمیت تلقی می نماید.

با گذشت قرون متمادی نیازهای بشری موجب پدید آمدن علوم بیشماری شده ولی بشر در طی تکاملش دریافته است که علوم ریاضی و تجربی پاسخگوی نیازهای مادی و ظاهری بشر هستند و در کنار این دانشها توجه به علوم معنوی و اخلاقی جایگاهی ویژه دارد که متأسفانه عدم توجه به این علوم، امنیت جهان را به خطر انداخته است. شاید بتوان با احاطه به علوم تجربی جهان را تسخیر کرد اما برای تسخیر قلوب به علم اخلاق نیازمند هستیم.

حقیقت این است که از هنگامیکه دانشهای مختلف از یکدیگر جدا شد و معنویت دانش و آگاهی به فراموشی سپرده شد، فتنه و تباهی پدید آمد و جنگ و جدال رخ داد و حدود اخلاقی و ارزشهای انسانی زیر پا گذاشته شد. اگر علوم مختلف در کنار و همگام یکدیگر باشند، تعادل و توازن در بین اضداد برقرار می شود که خود موجب کاهش نا بسامانیهای اجتماعی و اخلاقی خواهد شد. کسیکه به حکمت دست یابد صفات پسندیده در او متجلی خواهد شد. بنابراین برای تزکیه و تربیت نفس و چگونگی بهره مند شدن از این علم آسمانی همواره به زبان و ادبیات نیازمند خواهیم بود و با

مطالعه و تحقیق در آثار گذشتگان و معاصرین در زمینه های مختلف ادبی می توان به این مهم دست یافت.

مجله دانش باوقوف به این مطلب که زبان و ادبیات فارسی از هرجهت غنی و از دیرباز با معنویت به اعلا درجه خود در آمیخته، سعی دارد با ارائه آثاری از ادبیات قدیم و جدید در هر شماره سهمی از تکامل اخلاقی فرد و جامعه را به خود اختصاص دهد و افراد را متوجه مقام و منزلت اخلاق و تلاش در راه گسترش صلح در جهان سازد.

آنچه که ادبیات فارسی را بدین درجه از اعتبار رسانده است، سعی و کوشش اساتید علما، مفکرین شعرا، نویسندگان و محققین در قرون گذشته و حال است که عمر شریف خود را وقف حفظ و اشاعه فرهنگ اسلام و خصوصاً زبان و ادبیات فارسی کرده اند و با بذل جان خویش پاسداران میراث علم و دانش و ادبیات و فرهنگ بشری و ارزشهای اخلاقی بوده اند.

در این عصر بیش از هر زمان دیگر باید به زبان و ادبیات فارسی که همان زبان و ادبیات قدیم مردم این شبه قاره است، توجه شود زیرا تاریخ این منطقه به فارسی نگاشته شده است و ایران شناسان بابر جای گذاشتن آثار گرانبها، این فرهنگ را با علم و تمدن معاصر پیوند می دهند و دست آوردها و آثار برجای مانده از این تلاش مستمر و روز افزون، ثمرات پیشماری دارد. نباید فراموش کرد که در این میان دانشمندان و اساتیدی هستند که در این روزگار هم در راه حفظ و اشاعه زبان فارسی خود را وقف این مهم کرده اند.

چنانچه با پیشنهاد رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان گفتگوهایی باتنی چند از این دانشمندان و محققین ارجمند زبان و ادبیات فارسی انجام شده است که اینک سه گفتگو با اساتید لاهور، دکتر محمد باقر، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهورالدین احمد آماده



گردیده و به صورت ضمیمه این شماره مجله دانش (۲۴-۲۵) تقدیم خوانندگان می شود، امیدواریم که مصاحبه با دیگر اساتید نیز با همکاری بزرگوارانه آنان هرچه سر یعتر تکمیل گردد تا دوستان زبان فارسی از شرح احوال و آثار خاطرات جالب آنان استفاده نمایند زیرا انجام اینگونه گفت و گوها گام مهمی در رشد و شکوفای زبان فارسی در این منطقه است.

دیگر اینکه این شماره مجله دانش زمانی منتشر می شود که تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آستانه بیستمین سالگرد خود قرار گرفته است و دانشمند محترم جناب آقای دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی عهده دار مسؤلیت سنگین مدیریت مرکز شده است.

آقای دکتر شعبانی استاد عالی رتبه دانشگاه شهید بهشتی تهران در تاریخ و ادبیات بوده و فارغ التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه است و به زبانهای انگلیسی، فرانسه، عربی و آلمانی آشنائی دارد، از ایشان مقالات متعدد و کتابهایی مانند تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه (۲جلد) تاریخ نادر شاهی، حدیث نادر شاهی و مبانی تاریخ اجتماعی ایران منتشر شده است. برای ایشان آرزوی توفیق و کامیابی هرچه بیشتر داریم.

مدیر دانش

شماره ۲۴-۲۵

خرداد ۱۳۷۰

ذیقعه ۱۴۱۱

مه ۱۹۹۱

\*\*\*\*\*

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page, containing various lines of text, possibly including a title or chapter heading and several paragraphs of prose.

دکتر سيد طلحه رضوی برق

پروفیسور و رئیس بخش فارسی و اردو،

جین کالج، آره (بھارت)

## تجريد و تفريد

### در شعر مولانا مظفر بلخي

هر سرشاخ درین باغ هوایی دارد (۱)

هر گلی رنگی و هر مرغ نوایی دارد

(نظیری)

گروه صوفیان و مشایخ در دلی حکومت مسلمانان برهند و اکثر بالشکریان فاتحین خارجی در هند آمدند و برای تبلیغ و ترویج مذهب اسلام و تعلیمات صوفیان در اطراف و اکناف این کشور پراگنده شدند. زبان این افراد بزرگ دین عربی و هم فارسی بود. ایشان ملفوظات و مکاتیب و رساله ها و کتابهای مهم و پر اسناد که در باره نکات و مسایل و فلسفه عرفانی و روحانی گذشته اند بیشتر در زبان فارسی بوده است.

صوفیان کرام که در خطه‌های مختلف استان بهار سکونت ورزیدند. همه جارباطها و خانقاه‌ها بوجود آوردند و موجب تشکیل تدریس و ارشاد و توسعه مشرب و مسلک متصوفانه شدند. منیر شریف بهار شریف، امجهر، بیتهو، شیخ پوره، دانا پور عظیم آباد، پهلواری شریف، حاجی پور، سیوان و نظایر آن مساکن و اماکن صوفیا، و عرفاً بوده و جزو مراکز سلسله‌های تصوف شمرده شده است صوفیا و عرفا و مشایخ در تمامی خانقاه‌های بهار فارسی زبان بودند و اکثر در انشاء و سخن پردازی هم دارای مقامات شامخ. مکتوبات و کتاب‌های عالمانه و فلسفیانه و دیوان‌های اشعار فارسی شان برخوردار از محاسن فرهنگی و صنعتهای شعری مانند آثار اهل زبان ایرانیان است.

طریق تعلیم صوفیاء در خانقاه‌ها ابتدا با معرفت کیفیت عبودیت و ریاضیت در خلوت سالک مورد توجه بوده، مثلاً ذکر و فکر و تسبیح و مراقبه، ولی در قرن هفتم و هشتم بحث علمی در باره تصوف و طریقت و مباحث آن رواج یافت و کتاب‌ها و رساله‌ها درین زمینه پرداخته شد و مبنای درس و مطالعه در تصوف و عرفان قرار گرفت. صوفیاء و مشایخ بهار در این خصوص مقام بلندی داشتند که آثار بسیار مهم و پر ارزش در باب چگونگی تصوف اعم از نثر و نظم گذاشته اند و این آثار را میتوان بی شک و تردید در برابر آثار صوفیان ایران قرارداد.

مولانا سید مظفر شمس بلخی قدس سره العزیز در زمرة صوفیه و مشایخ بهار مرتبه بسیار بلند و مقام ارفع دارند. فضایل و مناقب وی در کتاب هانوشته شده است و هیچ تذکره عرفای بهار نیست که ذکر پر ارزش

مولانا ارجمند در آن نباشد مثلاً مناقب الاصفیا، مونس القلوب، نزهته الخواطر، گنج لا یخفی، وسیلة شرف و ذریعه دولت، سیرت الشرف، تاریخ سلسله فردوسیہ وغیره.

"مناقب الاصفیا" (۲) تذکره کهن ترین و نزد یک ترین از زمانه مولانا بلخی است که مولفش حضرت مخدوم شعیب جلال قدس سره برادر خاله زاد و مرید و خلیفه حضرت مخدوم شرف الدین احمد یحیی منیری بوده. وی درباره مولانا القاب زیرمی نویسد:

سلطان جهان تجرید، قهرمان ایوان تفرید، آفتاب آسمان در یافت و برخاست، پاکباز میدان ملک الملکوت، شهباز هوای جبروت و لاهوت وغیره.

بدست مولانا مظفر بلخی کار رشد و هدایت و ترویج و توسعه سلسله فردوسیہ و تعلیم طریقت خیلی بالا گرفت. از ایشان آثار ارجمند و بیش بهای مانده است، مثلاً:

(۱) مکتوبات (۳) (حاوی ۱۸۱ مکاتیب که بعضی از آن بنام سلطان غیاث الدین والی بنگاله است. و به همیس غیاث الدین بنگاله حافظ شیراز نوشته بوده:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پاری که به بنگاله می رود

(۲) شرح عقاید نسفی مع عقاید مظفری، (۴)

(۳) رساله مظفریه در هدایت درویش، (۵)

(۴) شرح مشارق انوار، و (۶)

## (۵) دیوان مظفر بلخی. (۷)

مولانا مظفر شمس بلخی ذوق شعری هم داشت و "برهان" تخلص می کرد. در زمان حافظ شیراز شعر و سخن پرداخته ولی غزلهای وی بسبب مضامین عالم تجرید و تفرید و ادراک غیر مرنی روحانی و اکتشافات طریقت و حقیقت آنچنان دل انگیز و وجد آورنی باشد که در دیوان های متداوله دیگران بنظر می آید، باز هم بعضی از اشعار مولانا مظفر برهان رنگ تغزل هم دارد، برخی ازان قبیل اشعار اینجا نقل می شود:

من از لبت که بیک بوسه جان نثار کنم  
 زمن نثار تو باید گهر چه سود کند  
 بروی چون تو رفیقی سفر خوش است مرا  
 تو گر رفیق نباشی سفر چه سود کند

(مجموعه اشعار برهان ایضاً صفحه ۳۱)

ازان دو لعل چوریزی تولولو و مرجان  
 بران دولب نه یکی جان هزار جان قربان

(ایضاً صفحه ۸۷)

تلاش و مست آمده ام، می بده مرا  
 تا درره تو رقص چو مستانه می کنم

(ایضاً صفحه ۷۲)

دوای درد دل جانان غم تست  
 دل بی درد را درمان نباشد

(ایضاً صفحه ۲۸)

حق اینست که درباره مولانا مظفر بلخی برادر طریقت و مرید و مجاز پیروی مخدوم شعیب جلال همچنانکه در "مناقب الاصفیا" نوشته است درست و صحیح و بنا بر همعصری و آشنائی و قرب جهت و عرفان مقام مولانا است. صاحب مناقب الاصفیا، مولانا مظفر را "سلطان جهان تجرید و قهرمان ایوان تفرید می نگارد.

چنانکه ما بینیم ساختمان تصوف بر بنیاد عشق و تنها عشق استوار می باشد و همه فلسفه های تصوف فروع همین اصل و جوهر عشق است. عشق حقیقی صرفیا را بیگانه از جهان می سازد حتی صوفی هم از وجود خود غافل می ماند بلکه فراموشش کند و در جملگی اشیا که محسوس میشود تنها یک وجود واجب را مشاهده می کند و از این جا تجرید در تصوف روی می نماید.

تجرید "عاری شدن شخص از قیود مادی و حجاب های ظلمانی و انصراف از ماسوی الله و توجه به ذات احدیت" است و از برای همین توجه ذاتی صوفی خود را در انزوا محصور می کند و با کناره گیری خود را تنها می سازد. تفرید همینست چنانکه مخدوم الملك شرف الدین احمد بهاری پیر و مرشد مولانا مظفر بلخی می نویسد: (۸)

"تجرید و تفرید مرید را شرط راه است، تجرید از علایق و خلائق بود و تفرید از خود، در دل غباری نه بر پشت باری نه با کسی شماری نه در سینه بازاری نه با هیچ مخلوق کاری. نه همتش از ذروه عرش بر گذشته و از کونین رسیده و با مراد آرمیده باوجود کونین بی دوست خوش نه بی وجود عالمین با دوست ناخوشی گفته است لا و حشته مع الله لا را حة مع غیر الله چنانکه گفته اند هر که

از خداوند محبوبست در عین بلا ورنج است اگر چه کلید  
 خزائن ممالک در دست دارد و هر ژنده پوش و گدایی که او  
 را با خداوند کار بست پادشاه دو جهان است هر چند نان  
 شب نه دارد.

با تو دل مسجد است بی تو کنشت

بی تو دل دوزخ است با تو بهشت

(مکتوبات شصت و دوم از مکتوبات صدی)

بگفته عارف رومی عشق خوش سودا عاشق را عزت و ناموس می  
 باشد و از برای جمله علت‌های او طبیعی مانند جالینوس است. عشق حقیقی  
 عاشق را در هر جایی پرتو روی حبیب نماید چه در خانقاه و چه در خرابات. این  
 پر توری حبیب شمع جمال الهی است که در دیر و حرم یکسان ضوفشان است  
 و صوفی صافی مانند پروانه در بین چرا غهافرقی نه بیند.

مولانا مظفر بلخی خودش رانفافی الشیخ ساخته و از همین زینه تا  
 بمقام فنا فی الله رسیده است (۹). عشق و بسیار شیوگی عشق با تنوع در  
 اشعار سنائی و عطار و رومی و حافظ بذکر آمده است. مولانا مظفر برهان  
 هم که در زمانه حافظ می زیسته رنگ و آهنگ عشق را در اشعار خود خیلی  
 خوب جلوه داده است. مثلاً:

بخواندم از کتاب عشق يك باب

نمی دانم که دیگر در چه باب است

(مجموعه اشعار برهان (صفحه ۹)

دین عاشق عشق روی یار باد

غیر عشق اردین بود ز نار باد

(ایضاً صفحه ۲۴)



خانه بازار و شهر و کوه و دشت

هر کجا عشق است آنجای رویم

(ایضاً صفحه ۵۹)

و این شعر سرودن مولانا خود شعار عاشقی وی بوده.

نظم و نثری چه می آید ز ما

خود شعار عاشقی اشعار ماست

(ایضاً صفحه ۱)

و عاشق صادق عقیده دارد که مراد خواستن از یار دلیل خامی و

هوس کاری ست .

هر که مراد خواهد از یار خام باشد

جز عشق عاشقان را دیگر حرام باشد

مولانا مظفر در علم و فضل دارای مقام ارجمند و مهم و یکی از

معلمین مدرسه فیروز شاهی در دهلی بوده ولی در راه طریقت آمده و پاکباز

عشق گردیده، می فرماید:

پاکباز عشق را از جان چه باک

هر که در عشق آمد او بیباک شد

در دل برهان چو عشقت شعله زد

علم و فضلش جملگی خاشاک شد

(ایضاً صفحه ۲۲)

و مانند خواجه عثمان هارونی چشتی قدس سره که غزل معروفی از

او است

تو هر دم می سرای نغمه و هر بارمی رقصم  
 بهر طرزی که می رقصانیم ای یارمی رقصم  
 بیا جانا قماش کن که درانبوه جانبازان  
 بصد سامان رسوائ سر بازار می رقصم  
 تو آن قاتل که از بهر قماش خون من ریزی  
 من آن بسمل که زیر خنجر خوانخواری رقصم  
 منم عثمان هارونی که یار شیخ منصورم  
 ملامت می کند خلقی و من هر بارمی رقصم

باید دید که مولانا مظفر به چه شورش و آهنگ می سراید:

پراز دیوانگی گردم هوای یار می پرّم  
 دل اندر عشق برستم سوی دلدار می پرّم  
 زیاد عشق گر دستار عقلم دی پرید از سر  
 من دیوانه خود امروز چون دستار می پرّم  
 گهی پر می بود هجر تو بی پر در همی شینم  
 گهی پر می دهد وصل تو دیگر بارمی پرّم  
 خرابی عقل را برهان به بومان جهان داده  
 بیا که بلبل عشقم سوی گلزاری پرّم

(ایضاً صفحه ۶۵)

و ابن عشق حقیقی خدا وندی مولانا را بحدی رسانیده که

با عشق خدا رویم در خاک

با عشق خدای سر بر آریم

(ایضاً صفحه ۶۶)

و بی محابا می گوید:

ماهر دو سرا رابه یکی جو نخریدیم  
از عالم تجرید به تفرید دویدیم  
(ایضاً صفحه ۶۹)

حقا که.

تجرید برون را که از جا روب برفتیم  
تفرید دورن تا شده از خویش رheidیم  
(ایضاً صفحه ۶۹)

اینهمه مدارج و منازل سلوک و عرفان است که مولانا به اشارات بیان فرموده است. تزکیه نفس و تصفیه باطن بنای تصوف است، در نزد صوفیاً نماز شرعی و نماز حقیقی شان فرق دارد، عبادات را نشان عشق و اتباع خدا و رسول قرار داده اند، ولی عشق حقیقی شان دیگری دارد چنانکه نماز شرعی را بدون وضو اهمیتی نیست، لا صلوة الا بوضو، نماز حقیقی هم بدون طهارت باطن نباشد و این طهارت از آب وجود خود می شود مولانا چه خوب می نویسند:

ز آب آوردن طهارت شرط باشد در نماز  
چون ز خود آری طهارت آن نمازی دیگر است  
(ایضاً صفحه ۱۲)

در شریعت عقل محسوب شود و در طریقت عشق، مولانا مظفر از شریعت در طریقت روی نمودند:

مرا معذور دارای عقل من در عشق معلوم  
 طهارت کرده از خود در نماز عشق مشغولم  
 (ایضاً صفحه ۵۸)

عقل رابس بس نماز تن بود  
 عشق را از دل نمازی بیش نیست  
 (ایضاً صفحه ۱۵)

عالم شریعت در سجده سر بر زمین می نهد و بر کعبه نگاه میکند.  
 ولی صوفی و عارف عرش مجید را در پیش می دارد و دیده بلوح محفوظ می  
 افکند.

حرف وجود خویش ازین تخته خاک محوکن  
 عرش مجید پیش دار دیده بلوح بر فگن

در نزد صوفیا ماسوی الله هیچ موجودی نیست زیرا این گروه عقیده  
 راسخ دارد که لا موجود الا الله، لا مقصود الا الله، لا مشهود الا الله، لا  
 معبود الا الله، بسیار صوفیا و عرفا در لا والا کنجکاری نموده و به شیوه  
 دل انگیز و لهجه خوش آیند اشعار خود را ترجمان خود ساخته اند. مولانا  
 مظفر بلخی هم از نشة باده وحدت الوجود سرشار بود، چنانکه می فرماید:

از فرع باصل باز رفتیم  
 از عالم کاف و نون ملولیم  
 (ایضاً صفحه ۷۵)

آمده بودیم از دریا بوج  
 باز هم از موج دریا می رویم  
 (ایضاً صفحه ۶)

از دیده خود ما چو برفتیم بکلی

هر سو که دویدیم بجز دوست ندیدیم

(ایضاً صفحه ۷۰)

دریاب لا و الا اشعار مولانا مظفر ملا حظه شود:

ما خودی از تیغ لا گردن زدیم

بر جمال عشق الا می رویم

لا اله اندر پی الا الله است

همچولا مانیم بالامی رویم

(ایضاً صفحه ۵۹)

آن قدسی که نور جمال و جلال داشت

در لاتمام بود در الا کمال داشت

(ایضاً صفحه ۵)

در حریم کعبه الا چونکه لا نبود ازین

ماز لا احرام بسته بر سر الا شدیم

(ایضاً صفحه ۷۸)

مولانا مظفر بلخی که پیش از آمدن در راه طریقت و پشت پازدن به

دنیا عالم و فاضل شریعت مسلم و دارای رتبه محدث بوده، ظاهر بینی و خود

پرستی که در علما درآید و آنان را در پرده عزت نفس متکبری سازد از نظر

اومخفی نبوده، چنانکه می فرمایند:

خود پرستی چون بحمد الله برفت

ماکنون باده پرستی هاکنیم

(ایضاً صفحه ۷۴)

طعنه زد دیوانه ای گفتا که تو مولانا ای  
گفتم این عشق است عاری نیست گر مولانا ام

(ایضاً صفحه ۲۶)

وی در میدان عشق و طریقت مردانه وارتاخت و عزم و حوصله  
مردانه و شاهانه داشت چنانکه می گوید:

راه عقل و عاقلی بگذار بر بیوه زنان  
ساقیا جامی که من در عاشقی مردانه ام

(ایضاً صفحه ۶۴)

عقل کز بانوی خانه زادگیست  
هر که اندر عشق آمد مرد شد

(ایضاً صفحه ۳۸)

جان دست کرده عقل نهاده در آستین  
جانان حدیث عشق تو مردانه می کنم

(ایضاً صفحه ۷۲)

هیچ نبود از برای جان و سر  
در ره مردان که سستی هاکنیم

(ایضاً صفحه ۷۴)

هوس چنین تماشا نزد سوی مردان  
نه مخنشان مسکین نه زنان بیوگان را

(ایضاً صفحه ۳)

افسوس بلخ نباشد "و" هنوز بوی بلخ می آید "این دو جمله های  
مرید و پیردر احوال مولانا مظفر و مخدوم شرف الدین قدس سره هم تفصیل

بسیاری دارد در هر حال مولانا مظفر برهان شاهی را احساس می کردند. از وی است:

دنیا و آخرت نه قدم گاه چشم ماست  
ما پیش پیش پیش ازین گام می نهیم  
شاهنشهان کنند گدای بکوی ما  
مائیم آن گدا که بشاهنشهان شهیم  
(ایضاً صفحه ۶۳)

زیرا که:

خسروان جاه و حشمت در جهان هستند لیک  
دولت عشق تو برهان سر فرازی دیگر است  
(ایضاً صفحه ۱۲)

حاصل آنکه مولانا مظفر شمس بلخی در تصوف و طریقت بگفته مخدوم شعیب جلال قدس سره بدون شك " آفتاب آسمان در باخت و بر خاست، پاکباز میدان ملك الملکوت، شهباز هوای جبروت و لاهوت" بوده وهم در اقلیم شاعری خسرو کجکلاه و قلمدار شیوه نگار و بی مانند

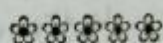
مولانا مظفر بلخی تقریباً به سن هشتاد سالگی بروز سوم رمضان

المبارک ۷۸۸ هجری در مقام عدن چشم از جهان بریست. (۱۰)

ای جمله دام ها بریده

اندر چه هوا پریده تو

(ایضاً صفحه ۸۷)



## حواشی

- ۱- صفحه ۱۰۴، دیوان غزلیات نظیری نیشاپوری. مطبوعه کریمی پریس، لاهور ۱۹۲۸ م
- ۲- صفحه ۱۶۴، مناقب الا صفیا مولفه حضرت مخدوم شاه شعیب فردوسی.
- مطبوعه در مطبع نور لآفاق، کلکتہ، بتاريخ پنجم ماه صفر ۱۶۱۶ هـ مطابق ۲۸ جولائی ۱۸۹۵ م، کتبہ محمد ہدایت اللہ مظفر پوری منصرم مطبع نور لآفاق کل صفحات ۱۵۲، قطع بزرگ.
- ۳- مکتوبات مظفر بلخی، مخطوطہ. اوراق ۲۱۳، کاتب میسح اللہ در سال ۱۰۵۰ھ شماره کتاب ۲۶۱۹، خدا بخش پبلک لائبریری، پتنہ، بہار.
- ۴- شرح عقاید نفسی مع عقاید مظفری. مخطوطہ. اوراق ۷۲. سال کتابت ۱۲۷۹ھ شماره کتاب ۳۹۸۸. خدا بخش اورینٹل پبلک لائبریری پتنہ.
- ۵- صفحه ۹۹. رسالہ قلمی (مخطوطہ) بحوالہ "وسیلہ شرف و ذریعہ دولت" مولفہ سید شاہ فرزند علی صوفی منیری، بہ تصحیح و تحشیہ محمد طیب ابدالی ایم. اے. مطبوعہ اکتوبر ۱۹۶۵ م در سلیمی برقی پریس، یحیی پور، الہ آباد.
- ۶- صفحه ۱۷- مکتوب دواز دہم از مکتوبات "بہست و ہشت" از شیخ شرف الدین احمد منیری، بحوالہ اشعار مظفر از سید حسن و ترجمہ اردو دکتر محمد علی ارشد صفحه ۷۶ مجموعہ ۱۹۸۸ م کلکتہ
- ۷- "مجموعہ اشعار" مولانا برہان الدین مظفر شمس بلخی. تصحیح و تحشیہ و مقدمہ از پروفیسور سید حسن. مطبوعہ ۱۹۵۸. ناشر: ادارہ تحقیقات عربی و فارسی، پتنہ بہار.
- ۸- صفحه ۱۷۱- مکتوبات صدی مصنف مخدوم شرف الدین احمد یحیی



منیری مطبوعه "در شعبه مطبع نامی منشی" نول کشور (الکهنو) واقع  
کان پور در ماه ستمبر ۱۸۸۹ م.

۹- نول شیخ او "تن شرف الدین جان مظفر، جان شرف الدین تن مظفر، مظفر  
شرف الدین، شرف الدین مظفر"

بحواله "وسيله شرف و ذریعه دولت" مولفه صوفی منیری

ص ۹۴ و "مونس القلوب" ملفوظ احمد لنگر دریا بلخی

مخطوطه ۱۲۴۱ فصلی کتبخانه بلخیه فردوسیہ

فتوحه مجلس پنجاه و پنجم صفحه ۲۸۶

۱۰- صفحه ۹۸

وسيله شرف و ذریعه دولت مولفه صوفی منیری

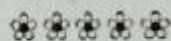
چشمه فیض ذات اوست کز

رفته هر سوی جوئیبار شرف

سال نقل مظفر بلخی

جستم و یافتم بهار شرف

(۷۸۸)





خانم دکتر کلثوم ابوالبشر  
بخش فارسی و اردو دانشگاه داکا  
بانگلادیش

## سهم نوابان داکا در ادبیات فارسی

بی شک ورود زبان فارسی به بانگلادیش تاثیرات مثبتی در زبان این کشور داشته است ولی برای ماهنوز مشکل است که بطور دقیق بگوییم که زبان فارسی در چه زمانی وارد بانگلادیش شده است ولی آنچه مسلم است، این زبان پس از آمدن دین اسلام وارد بانگلادیش شده است و گسترش آن از قرن یازدهم هجری ببعد صورت گرفته و آن زمانی است که اخیتارالدین بختیار خلجی، سپه سالار قطب الدین ایبک در سال ۱۲۰۴ میلادی بنگاله را به فتح خود آورد وی اولین پادشاه مسلمان بود که نخستین مدرسه را در شهر رنگ پور در نواحی شمال در بانگلادیش، بنا نمود که در آن تدریس زبان فارسی و عربی آغاز شد در تاریخ فرشته نوشته شده است.

"در سرحد بنگاله در عوض شهر ندیا، شهری موسوم به رنگ پور

بناکرده و دار الحکومت خود ساخته و مساجد و خانقاه و  
مدارس دران شهر ولایت برسم اسلام بر رونق رواج تمام  
مزین و محلی گردانید (۱)

به مرور زبان تعدادی از کتب درسی و مذهبی و اخلاقی به زبان  
فارسی به رشته تحریر در آمد پس از اینکه آموزش زبان فارسی و مطالعه و  
بررسی فرهنگ ادبیات زبان فارسی در این منطقه شدت گرفت این زبان حدوداً  
برای مدت شش صد سال در این سر زمین زبان رسمی و ملی شناخته می شد،  
مردم در ادارات دولتی، مدارس و مجالس از زبان فارسی استفاده می  
کردند.

زبان فارسی تا سال ۱۸۳۷ میلادی (۲) اعتبار خود را در این  
کشور حفظ کرد بعداً گرچه زبان این کشور (شبه قاره هند و پاکستان) به کلی  
عوض گردید و زبان انگلیسی زبان رسمی شد اما هنوز تأثیر نفوذ این زبان  
را در زبان بنگالی بتوان یافت، چنانکه تعدادی از کلمات و لغات فارسی  
داخل زبان بنگالی شده است یکی از نویسندگان بنگالی، دکتر غلام مقصود  
هلالی در کتابش بنام عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی نوشته است که  
در زبان بنگالی حدوداً شش هزار لغت و اصطلاح فارسی و عربی وجود دارد.  
و این حقیقت است که حدود چهل در صد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته  
شده است (۳).

به مرور زمان چون این زبان در این منطقه رواج پیدا کرد، شعراء و  
نویسندگان زبان فارسی از نقاط مختلف به این سر زمین سرازیر شدند و  
کتابهای زیادی به این زبان نوشته و چاپ کردند. ولی متأسفانه در حال حاضر

اکثر آثار ادبیات فارسی به عناوین مختلف ناپدید گشته و بغیر از چند آثار، از بقیه آنها خبری نمانده است.

ما میدانیم که با آغاز حملات غزنویان، زبان و ادبیات فارسی در مناطق شمالی و غربی هند رواج فوق العاده یافت، خصوصاً در لاهور و نواحی کشمیر، مرکز بزرگ فرهنگ و ادبیات فارسی بوجود آمده در مجاورت این شهرها، سر زمین داکا، پایتخت بانگلادیش نیز از قدیم ترین ایام، با فرهنگ و تمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. بدین جهت در قرن هفدهم میلادی وقتی که اوضاع سیاسی در منطقه کشمیر وخیم شد حاکم کشمیر با خانواده اش از کشمیر به داکا مهاجرت کرد. خواجهگان کشمیر در زمینه پیشرفت و گسترش ادبیات فارسی در بانگلادیش خصوصاً در داکا خدمت‌های گرا نمایه انجام دادند برای اینکه زبان مادری آنها فارسی بود.

مورخان و نویسندگان بانگلادیش دوباره بزرگان کشمیر داکا آراء مختلفی داشتند. سید محمد طیفور در این مورد نوشته است:

The ancestors of this house originally belong to Kashmir. In about 1765, a direct representative of this house named Khawaja Abdul Hakim migrated from Delhi to Sylhet. By about the end of the 18th century two sons of Abdul Hakim named Khawaja Abdul Wahab and Khawaja Abdullah shifted to Dacca (در مشرقی) and settled in the place called Purab Darwarzeh"

مورخ دیگر درباره بزرگان کشمیر داکا این چنین نوشته است.

"Khawaja Abdul Hakim, its founder, some generation

ago, came to India from the family in Kashmir... The family has since remained in Bengal and dissolved all connection with Kashmir. Its next head moved to Dacca and settled in Begum's Bazar. (۵)

ولی خواجه عبدالرحیم صبا یکی از بزرگان خاندان کشمیریه در داکا در باره مؤسس این خاندان در کتابش این چنین بیان کرده است:

"ذکر احوال بزرگان که از کشمیر تشریف به بنگاله آورده بودند:

خواجه عبدالحکیم مردم حاکم کشمیر بودند. بعدل و انصاف حکم- رانی میفرمودند. باری بعهد محمد شاه حاکمی دیگر بجای شان مقرر شده بکشمیر در آمد. خواجه مغفور باتفاق اهالی شهر دخلش ندادند..... و بعد چند روزی حاکمی دیگر از حضور محمد شاه روانه کشمیر شد، خواجه مرحوم خبر آمدن حاکم دیگر شنیده، باخود اندیشیدند که حکام را بیدخل نمودن از پادشاه عناد پیدا کردن است. بدین لحاظ آل و عیال خود را همراه برادر خود مع نفوس و اجناس روانه دهلی نموده و خود انتظار ورود حاکم مذکور می کشیدند.... ورود حاکم خبر آمده روانه دهلی شدند. و هنگام روانگی مولوی عبدالله و خواجه عبدالوهاب مرحومین را که این دو بزرگان باهم برادر عینی بودند بمقتضای غیبی قرابت تکلیف همراهی خویش دادند. اینان بدین عذر که ما را دعوی حکومت و مقاومت است..... تکلیف جلا وطنی بر خویشان نپسندیدند و معیت خواجه عبدالحکیم مبرور نورزیدند.

بعد..... حاکم جدید داخل شهر گردیده و اثری از گرد راه خواجه عبدالحکیم ندید، اما بدریافت قرابت.. بمدوحین خانه آنان را تاراج کرده

غارث نمودند. آن دو بزرگان اندوه تظلم بجان آمده از وطن مالوف کوچیدند و بعد طی مراحل و قطع منازل بجهانگیرنگر (داکا) رسیده. اقامت افگندند و شغل تجارت شروع کردند.

در همین زبان نادر شاه در ۱۱۵۱ هجری در دهلی آمد و قتل عام کرد. خواجه عبدالحکیم بعد قتل عام از دهلی مع آل و عیال سوای برادرشان که در دهلی ماند کوچیده بجهانگیرنگر رسیدند و مکانی در محله "کوچه بیگم بازار گرفت". (۶).

از اقتباسات بالا و براساس تحقیقات ما به این نکته میرسیم که در هر حال مؤسس خواجهگان داکا یا نوابان داکا. عبدالحکیم از اشراف کشمیر بوده است. وی مردی دانشمند و باهوش بود و شغلش تجارت بود مهاجرت کشمیریان داکا در ادبیات فارسی درین ناحیه جانی تازه دمید. دوره خواجهگان داکا در تاریخ ادبیات فارسی و اردو مهم ترین دوره ادبی محسوب می شود. اگرچه این دوره بیش از صد سال طول نکشید اما ادبیاتی که در این دوره بوجود آمد از نظر غزل سرایی اهمیتی بسیار دارد. علاوه بر این آثار منشور و منظوم دیگری بوجود آمد که هنوز در کتابخانه دانشگاه داکا بچشم می خورد، اغلب نوابان داکا (کشمیریان داکا) در تشریح و حمایت فارسی و اردو کمر بسته بودند و در دوره آنها شهر داکا مرکز فقها و ادباء و نویسندگان نامی بود. محافل نوابان داکا مجمع شعرا بود و بسیاری از اینان به زبان فارسی و اردو شعری سرودند و بعضی از آنها تألیفاتی بدان زبان داشتند و آن را ترویج می کردند. دکتر عندلیب شادانی یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان بانگلادیش درباره نوابان داکا چنین اظهار نظر کرده

است:

"نوابان ڈھاڪا خود مختار حڪمران نه تهيه . زميندار تهيه ليكن  
 ڈھاڪا كى نجى اور شهري زندگى ميں ان كى حيثيت هندوستان كے دوسرے  
 واليان رياست سے كسى طرح كم نه تهى. نواب سر عبدالغنى (مرحوم) جن  
 كى وفات كو پچھتر سال كا زمانه گذرا، چوبیس لاکھ كى رياست كے مالك  
 تهيه پورا خاندان خوشحال اور فارغ البال تھا. هر چيز كى ارزانى اور فراوانى  
 تهى غم دوران كا كسى گهر ميں گذر نه تھا، غم جانان البته كهيه كهيه اور  
 كبهى كبهى دامن گير هو جاتا. اس وقت شاعرى اور موسيقى دونوں كو  
 تهذيب و شرافت، كے لوازم ميں شمار كيا جاتا تھا. چنانچه خاندان كے اكثر  
 افراد ان فنون سے بهره ور تهيه. اور بعض ان ميں نماياں دستگاہ ركھتے تهيه.  
 خاندان ميں شاعروں كى تعداد خاصى تهى." (۷)

در زیر اشاره ای کوتاه به آثار چندتن از ادباء و شعراى این خانواده

مى شود:

### خواجہ حیدر جان شائق

اسمش شمس الدین، عرف حیدر جان و تخلص شائق بود، به هر دو  
 زبان فارسى و اردو اشعار مى گفت. معتقد به غالب بود، بوسیله مكاتبه  
 اصلاح گفته های خودش مى جست. غالب وی را "طوطى بنگاله" خطاب عطا  
 كرد.

ديوان او مشتمل بر ۱۵۰ صفحه است غير از اين ديوان كتابى بنام  
 "انشائى شائق" هم در تحرير آورده بود كه مجموعه اى از منشآت فارسى او



بود. این کتاب هنوز چاپ نشده است غزلیات حیدر جان شائق پر از سوز و گداز است و جدت اسلوب و تسلسل بیان دارد.

نمونه کلامش را ملاحظه فرمایید:

خوش نسیم طرب آمد سوی گلزار امروز

بوی گل لاله دهد سرو چمن بار امروز (۸)

(بند بر غزل حافظ شیرازی)

چند گویم شکوه ایام را

چند نالم بخت نافر جام را

مطربانشین که یابم کام را

ساقیا بر خیز و درده جام را

خاک بر سر کن غم ایام را

صبر کن حافظ بسختی روز و شب

عاقبت روزی بیابی کام را (۹)

درباره وفاتش اطلاعی صحیح نداریم. ولی گفته میشود که وفات وی در حدود ۱۸۵۲ میلادی اتفاق افتاد.

**خواجه اسد الله کوکب:-**

دیگر از شعرای نامی و گرامی در خانواده کشمیریان خواجه اسد الله تخلص به کوکب بود. مردی هنر شناس و هنر پرور بود. فصلاتش را در کلکته (بنگاله غربی) باسام رسانید طبع موزونی داشت. در قصیده گوئی مهارتی داشت. غزلهایش در مجله "دوربین" که یکی از مهمترین مجله کلکته

بود چاپ میشد. وی به زبان فارسی و اردو مهارت کاملی داشت. صاحب دیوان بود، ولی متأسفانه اکثر اشعارش از بین رفته است، قصیده زیر از دیوان نقل شده است.

قصیده در تولد نواب احسن الله از کوکب (۱۰)

افتخار خاندان آمد پدید اعتبار دودمان آمد پدید  
 بلبلان این چمن را مژده باد نوگلی در گلستان آمد پدید  
 تشنگان وادی ناکام را هم چو خضری ناگهان آمد پدید  
 از پس آئینه حسن ازل طوطی شیرین بیان آمد پدید  
 مرحبا و مرحبا و مرحبا از زبان انس و جان آمد پدید  
 (۱۱)

### خواجه عبدالرحیم صبا

یکی از معروفترین شعرای خانواده کشمیریان خواجه عبدالرحیم صبا بود که صبا تخلص داشت و لقب او پهونچامیان بود. پدرش سلیم الله هم در علم و فضل مهارت کامل داشت، درباره تاریخ ولادت او اطلاعی بمانرسیده است، ولی او در سال ۱۸۷۸ میلادی درگذشت.

صبا یکی از شعرای برجسته این خانواده بود. غزلهای او نماینده احساسات و عواطف درونی شاعر می باشد. او نخستین شاعر داکا بود که در منظوم هائی خود مناظر طبیعی و جشن مسلمانان و هندیها را توصیف کرده است بعضی منظوم هایش درباره شب برات هولی و دیوالی می باشد.

اشعارش در کتاب "سخن الشعراء" مؤلف عبدالغفور نسّاخ و تاریخ داکا مؤلف رحمان علی طیش دیده می شود، صبا یکی از پر شور ترین

هواخواهان زبان فارسی بود. در میان آثار ادبیات فارسی که از خواجه عبدالرحیم صبا بجا مانده است کتابی بنام "تواریخ خاندان کشمیریان" است که هنوز چاپ نشده است و در کتابخانه دانشگاه داکا محفوظ است، این کتاب مشتمل بر ۱۷۴ صفحه میباشد. اندازه کتاب ۵ x ۱/۲ x ۸ است. این کتاب به دو باب تقسیم می شود. باب اول تاریخ آمدن خاندان کشمیریه از کشمیر به داکا توضیح می دهد و باب دوم درباره خواجه عبدالله و خویشان او می باشد این کتاب کوائف زندگانی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خواجهگان داکا را شرح می دهد.

از آثار دیگر وی "مکاتبات صبا" است که دارای ۳۹۷ صفحه می باشد او به زبان اردو داستانی نا تمام بعنوان "داستان صبا" هم نوشته است که پایه اش از "فسانه عجائب" و "سروش سخن" کمترینست.

اینک نمونه ای از اشعار وی نوشته می شود:

همه تن محویر اعضای اویم  
سراپا حرف سرتا پای اویم  
الهی تیغ قاتل سرخرو باد  
بجان مرهون منت های اویم  
قیامت شعبده باشد بچشم  
که محو قامت رعنائی اویم  
دل و جانم فدای ساقیم باد  
که مست از نشئه صهبای اویم  
دماغ من بود بر عرش اعظم  
ازان روزی که خاک پای اویم (۱۲)



آور بخر نازهمان روز پر صبا  
 برخاست از زمین و زمان شور مرجبا  
 باشد نسیم دمش همدم مسیح  
 جانها بجسم زنده دلان میکند عطا  
 شد آمد آمد شه سیارگان شعاع  
 اعلام پر نگار بر افروخت بر شما  
 میخواند مشتری بفلک سوره قمر  
 بودند جمله ثابت و سیاره در دعا  
 باشد نصیب اهل زمین و زمانیان  
 روز نکوتر از همه ایام پر صبا  
 بهر جلوس کرسی اعزاز خواجه ام  
 از سالها گزیند همان روز از خدا  
 عیش و نشاط و خوش دلی خلق بی سخن  
 باشد اگرچه از کرم و فضل کبریا  
 لکن نشاط را سروسامان بُود ضرور  
 چون حُسن را که زینت زیب است خوشنما (۱۳)

### خواجه عبدالغفار اختر

مرلف شمع انجمن درباره خواجه عبدالغفار نوشته اند که وی شاعر با  
 کمال فارسی بود. عبدالغفور نسّاخ معاصر خواجه عبدالغفار هم نوشته است  
 که وی به بهر دوزبان اردو و فارسی مهارت کامل داشت. خواجه اختر شاگرد

آقا حافظ اکرام احمد ضیغم بود و با غالب آشنایی داشت. غالب هم وی را گرامی داشت و درباره وی نوشته است.

داد غالب بھی تجھے دین گے زباندانی کی

لے کے اختر جو یہ دلی میں غزل جائے گا

در غزلهای فارسی وفا تخلص می کرد. چندین حمد و نعت از وی باقی مانده است وی از نخستین شاعران داکا بود که در منظوم هایش مطالب دینی و حکمی و پندهای اخلاقی بیان می کرد کتابی بنام " کلیات اختر " به منسوب است. ولی اطلاعی از این کتاب در دست نیست، غیر از حمد اشعار دیگر هم سروده است. منظوم ها و اشعارش نماینده احساسات و عواطف شاعر می باشد. در اینجا به یکی از نمونه نعت وی اشاره می شود.

ای روح روان، داروی دل، چاره گرمان

ای ختم رسل، قبله دین، کعبه ایمان

ای نور ز تو عکس فگن آئینه توحید

در وصف تو اندیشه خجل، ناطقه حیران

گرد ره رهوار تو کحل البصر دل

خاک ته نعلین تو نور نظر جان



چشم بکشا که ابر گوه ربار

قطره زن شد بساحت گلزار

تیغ کوه از دمیدن سبزه

همچو فولاد گشت جوهر دار

سبزه صد پیرهن بخود بالد  
 سرو آید بوجد در رفتار (۱۴)

### نواب احسن الله شاهین

نواب احسن تخلص شاهین در سال ۱۸۴۵ میلادی در داکا دیده به جهان گشود، پدرش عبدالغنی، ثروت مند ترین رؤسای داکا بود. نواب احسن الله شاهین در دوران کودکی به کسب علوم متداوله پرداخت و بیشتر علوم خاصه و زبان اردو و فارسی و انگلیسی را فرا گرفت پدرش در همان اوایل جوانی او چشم از جهان فرو بست و ثروت بسیار برایش بجا گذاشت.

احسن الله شاهین مردی سرشناس بود و از فضل و ادب نیز بهره کافی داشت، وی مانند امیر زادگان آن زمان سعی و کوشش نمود که از علوم و فنی که برای تحصیل کودکان آن زمان لازم بود، مهارتی بدست آورد.

هم چنین موسیقی را هم فرا گرفت چنانکه غزلیات او دارای آهنگ مخصوصی می باشد. غیر از غزلها، وی در پرداختن انواع اشعار دیگر نیز مهارت خود را بخوبی نشان داده است، در کلیات شاهین ریختی، قطعات، نغمه ها هندی بچشم می خورد، او به اشعارش و پایداری و روانی خاصی بخشیده است، مهمترین کتاب او "تواریخ خاندان کشمیریه" می باشد این کتاب به زبان اردو نوشته است، و یک ترجمه کتاب دیگر "تواریخ کشمیریان داکا" می باشد.

وی برای آسایش اصلاح حال مردم داکا کارهای گرانمایه انجام داد، اینک نمونه چند از اشعار فارسی او نقل می شود.

مژده باد ای دوستان کا مروز روز عشرت است  
عرصه عالم پر از شور نوای فرحت است  
رنگ بهجت ریخت در دلها صدای چنگ وی  
چشم نرگس خیره از تیر نگاه قدرت است  
هرسری ساز سرور و سوز دارد همنفس  
هر دهان لبریز آواز نشاط و فرحت است  
مطرب آهنگی باهنگ دل ما ساز کن  
ساقیا جامی که هنگام وداع کلفت است (۱۵)



باد صبا گو آن دل ربارا  
محرور مائیم تاکی وفا را  
از تاب هجران سینه فگارست  
روزی گزر کن برمن نگارا  
درد درون را تدبیر فرمای  
رشک مسیحا اینک خدا را  
حال دل زارمن فاش گفتم  
تا آن مسیحا بخشد دوا را  
در عشق ای دل ثابت قدم باش  
سینه هدف کن تیر جفا را  
طرز محبت پروانه دارد  
از وی بیاموزد شاهین وفارا (۱۶)



## حواشی

۱- تاریخ مدرسه عالیہ از مولوی عبدالستار، مطبوعی ۱۹۵۹ داکا.  
Syed Razi Wasti, (ed) Memories and other writings  
of syed Amir Ali, Lahore. 1968, P.159

Dr. Sheikh Ghulam Maqsd Hilab, Per ...element in  
Bengal, Published Dacca, 1967.

Glimpses of old Dhaka, 1957, Dhaka, p, 180

Buckland, Bengal under the lieutenant Governor,  
vol. 2, Calcutta, 1905

۶- عبدالرحیم صبا تاریخ کشمیریان داکا غیر مطبوعه، ص ۳.

۷- راگ رنگ شعر، جریدہ ساقی شماره مخصوص پاکستان شرقی سالنامہ  
۱۹۶۲. ص ۳۰۹.

۸- تواریخ خاندان کشمیریہ از نواب احسن اللہ، غیر مطبوعه. ص. ۱۹.

۹- ایضاً، ص، ۳۰.

۱۰- ایضاً، ص، ۳۲.

۱۱- تواریخ خاندان کشمیریہ. ص، ۳۳.

۱۲- دکتر عبداللہ ہنگلہ دیش فارسی ساہی (بہ زبان ہنگالی) مطبوع داکا.

۱۹۸۳ ص ۱

۱۳- تواریخ خاندان کشمیر، غیر مطبوعه ص ۱۴۲.

۱۴- تواریخ خاندان کشمیریہ، ص، ۳۴۰.

یک نوع شعر فکاہی است.

۱۵- کلیات شاہین. ص، ۳.

۱۶- ایضاً، ص، ۴.





دکتر خواجه حمید یزدانی

لاهور

## طنز و مزاح در شعر خاقانی

خاقانی یکی از بزرگترین شعراء و از فحول بلغای ایران است، اسمش افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن علی و تخلص خاقانی. در آغاز حقایقی تخلص می کرده است. عم او کافی الدین عمر بن عثمان که طبیب و فیلسوف بوده، ویرا بلقب حسان العجم ملقب کرد.

مولد خاقانی شهر شروان و پدرش علی مردی درودگرونده، جد خاقانی جولاه بود و مادرش بشغل طباحی اشتغال داشت، و در آغاز حال نسطوری (یکی از فرق عیسویان) بود، و بطوریکه خاقانی خود در "تحفة العراقین" اشاره میکند از اسراء روم بود و بعداً مسلمان شد، خاقانی تا بیست و پنج سالگی تحت تربیت عم خود قرار گرفت، او علوم ادبی و فلسفه و حکمت و طب را بخاقانی آموخت، خاقانی چندی نیز در خدمت ابوالعلاء

گنججوی شاعر بزرگ معاصر خویش، که در دستگاه شروانشاهان بصری برد، کسب فنون شاعری کرد، چنانکه گفته شد خاقانی در آغاز امر حقایقی تخلص میکرد، اما پس از آنکه بتوسط استاد خود ابوالعلاء بدریار خاقان اکبر ابوالهیجا منوچهر راه یافت تخلص خاقانی را اختیار کرد. در نزد این پادشاه قریت و مکانت جست و درجه و مقام وی از استاد هم بلند تر شد باین جهت میان شاگرد و استاد کینه و کدورت واقع شد و به هجو یکدیگر پرداختند.

خاقانی بعد از مدتی بعزم سفر خراسان از شروان به ری آمد ولی در آنجا مریض شد و در همان حال خبر حمله غزان به خراسان و حبس سلطان سنجر و قتل امام محمد بن یحیی بدو رسید و او را از ادامه سفر باز داشت و بیاز گشت به شروان مجبور ساخت.

پس از مدتی بعزم زیارت مکه و گزاردن حج از شروانشاه اجازت سفر گرفت و به عراق عجم آمد و در این سفر در همدان بخدمت سلطان محمد بن محمود بن ملکشاه سلجوقی رسید، بعد سفر بغداد و کوفه و شام در سال ۵۵۲ هـ بوطن خود باز گشت. چندی بعلتی نا معلوم زندانی شد. در سال ۵۶۹ هـ در سفر حج رفت و چون از این سفر باز گشت پسرش رشیدالدین بین ۲۰ سالگی در سال ۵۷۱ هـ در گذشت و خاقانی در مرگ فرزند خویش مرانی دردناکی سرود، و ازان ببعده مصیبت های دیگر بر او روی نمود چند آنکه میل بعزلت کرد و در اواخر عمر در تبریز بسر برد و در همان شهر در گذشت و در مقبرة الشعراء محله سر خاب تبریز مدفون شد.

سال وفات خاقانی ۵۸۲ و ۵۹۵ هـ نوشته اند، وی ظاهراً در سال

۵۲۰ متولد (۱) شد. از آثار خاقانی علاوه بر دیوانی که متضمن قصائد و مقطعات و ترجیعات و غزلیات و رباعیات است، مثنوی تحفة العراقین او است که بنام جمال الدین ابو جعفر محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب مرصل سروده است.

بنا بگفته استاد ذبیح الله صفا، قوت اندیشه و مهارت خاقانی در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه مشهود است. قدرتی که او در التزام ردیفهای مشکل نشان داده کم نظیر است... خاقانی بر اثر احاطه بغالب علوم و اطلاعات و اسرار مختلف عهد خود، و قدرت خارق العاده بی که در استفاده از آن اطلاعات در تعاریض کلام داشته، توانسته است مضامین علمی خاصی در شعر ایجاد کند که غالب آنها پیش از او سابقه نداشته است. (۲).

"خاقانی شاعریست آزاده و بلند نظر، دارای احساسات لطیف و عالی و همتی و بلند، احساسات لطیفه او درباره خانواده و دوستانش سبب زود رنجی او شده و غالباً باندک چیزی از نزدیکترین کسانی رنجیده و دلشکسته شده است، چنانکه از پدرش و ابوالعلاء گنجوی استادش و رشید و طواط دوستش باندک چیزی رنجیده خاطر شده و بیدگونی از آنان پرداخته است. (۳).

خاقانی چنانکه در مدح و فخریه و مباحات و نظایر آن قوت اندیشه و مهارت خود را نشان داده است در هجو و ذم نیز، چنانکه ملاحظه خواهد شد، کمال مهارت و قدرت بیان را بکار می برد و هرچه در باره طرف هجو می گوید در آن زبردستی و توانائی خود را نشان می دهد. مضامین دقیق و

زیبا و معانی بکر و لطیف که این شاعر استاد در هجو و نکوهش بکار برده است، به حدی است که تقریباً کمتر بیتی از ابیات او را در هجو می توان از مضمون و معنی خاص تازه خالی یافت، به هر حال خاقانی طبعاً شاعر هجو گوی نیست.

غالباً شعر هجوی خاقانی درباره رشید و طواط، شاعر معاصر او، و دشمنان و حسودان و مغرضان است، او با استاد و پدر زن خویش ابوالعلاء گنجوی هم مهاجات داشته است. پرفسور براون در ذیل و هجو، راجع به مهاجات بین این دو شاعر اینطور اشاره میکند: برای پی بردن به کیفیت دشنامها و بد گوئیهای که بسیاری از هجویه های فارسی راپست وی ارج ساخته است باید به مجموعه هجویاتی که سیر منازعات خاقانی... و استادش ابوالعلاء رامعین میکنند، رجوع کرد.. این رباعی، که ابوالعلاء منازعه را بدان آغاز کرد، نسبت به اشعاری که در پی آن بوجود آمد ادب و عفت کلام محض است:

خاقانیا اگرچه سخن نیک دانا  
 يك نکته گویمت بشنو رایگانیا  
 هجو کسی مکن که ز تو مه بود به سن  
 شاید که او پدر بود و تو ندانیا (۴)

علت مهاجات بین این دو شاگرد و استاد، چنانکه ذکر شد، قربت و مکانت جستن خاقانی در نزد خاقان اکبر منوچهر و ترفیع درجه و مقام وی از استاد بوده است. بناپگفته براون، ابوالعلاء منازعه را آغاز کرد، البته خاقانی هم در جواب آن لهجه تند و سخت و ترش بکار برد و چنانکه

خانیکوف اعتقاد دارد، خاقانی درباره ابوالعلاء ۵۳۲ تا ۵۴۰ هجاسروده است (۵).

ابوالعلاء مسلماً اهل گنجه بود، اما اینکه خاقانی در هجویات خود او را بدامغان نسبت داده، از نظر متهم کردن او به پیروی اسماعیلیان بوده است (۶) "خاقانی در بسیاری" از اشعارش به تعریض او را بدکیش وی دین میخواند و مخصوصاً در "تحفة العراقین" نیز او را زیاد مورد هجو قرار داده است.

خاقانی قصیده ای در عشق و بیان حقیقت و مدح شیخ الاسلام ناصر الدین ابراهیم سروده است. این قصیده چهار مطلع دارد، در بند چهارم که به این مطلع آغاز میشود:

داد مرا روزگار مالش دست جفا  
باکه توانم نمود نالش از این بیوفا

آلام و مصایب و محنت خود را متذکر شده ابوالعلاء را باعث این خلل و جفا قرار میدهد و سپس او را بیاد هجو گرفته بلقب «سگ گنجه» یاد می کند. آنگاه خاقانی فعل "سگ گنجه" و بدگویی "خر روستا" - مجیرالدین - را سبب اینهمه رنج و محنت خویش شمرده به امثال مختلف برتری خویش را بر آن هر دو باثبات میرساند. میگوید که اگر سگی از دریا آب خورد دریا از آن پلید نمیگردد و نه بوجود خر خلد ویا می یابد. این (خر، ممکنست مجیرالدین شاعر باشد) مثل مگس خوان سخن را گنبدیده می کند و آن (سگ یعنی ابوالعلاء) مثل ملخ از کشت دین رطوبت و غنومی برد.

این چند بیت با کمال سادگی وی پیرایگی سروده شده است و در

آنها به هیچ ترکیب و استعاره مشکل یا دور از طبیعت بر نمی خوریم. و مثل قصاید دیگر شاعر در این اشعار نیز متانت و انسجام خاصی و بحر مترنم مشاهده میشود:

هیچ نکرده گناه تا کی باشم بگوی  
 خسته هرنا حفاظ بسته هر نا سزا  
 از لگد حادثات سخت شکسته دلم  
 بسته خیالم که هست این خلل از بوالعلا (۷)

در قصیده دیگر نیز که در مدح پدر خویش علی نجار سروده است ابوالعلاء را سگ دامغان گفته و خصمان پدر را به شیطان تشبیه میکند.

بحر این قصیده هم مترنم و تشبیهاتی که بکار رفته همه نزدیک بوصف و طبیعت است و صنایع مختلفی از قبیل جناس و تضاد را چنان بکار برده است که قطعاً ساختگی بنظر نمی رسد:

گر گروهی را خصمش اند از سر کینه چه باک  
 کار خلف آدم است و یشان شیطان او  
 خاصه سگ دامغان دانه دام مغان  
 دزد گهر های من طبع خزف سان او  
 بست خیالش که هست همبر من ای عجب  
 نخل رطب کی شود خار مغیلان او  
 هست دلش در مرض از سر سرسام جهل  
 اینهمه ماخولیاست صورت بحران او (۸)

خاقانی ابوالعلاء را در "تحفة العراقین" هم مورد هجو و ذم قرار داده

است. در این اشعار او ابوالعلاء را به سگ گنجه ای که پشتش سرخ و رویش سیاه است تشبیه میکند و بعد ویرا بخطایهای زننده مختلف مثل ملحدو فرو مابه و بطریق یعنی زاهد ترسایان و بطروس یعنی بزرگ ترسایان و غیر آنها یاد میکند میگوید ابوالعلاء روح تیره دارد و بدین حیث یکی از پیشوایان ملحدان یعنی هو یدیک ثانیست، اما میان این دو فرقیست یعنی ابوالعلاء منکر حقست در حالیکه هوید یک دربارہ تثلیث- پدر و پسر و روح- صحبت میکند. او هر چند مشرک است باز هم بهتر از ابوالعلاء است که از دل معطل میباشد.

خلاصه خاقانی بهمین لحن برنده و تلخ طرف هجو را دشنام ها داده و بدها گفته در پایان فنا و مرگ وی را آرزو میکند. در این هجو خاقانی بعضی سخنان ناسزا و ناروایی (۹) را که برای یک مسلمان غیر قابل تحمل است، به ابوالعلاء نسبت داده است. مناسب نبود که خاقانی آنرا مشروحا تکرار کند. شاید در آنوقت خاقانی مثل معروفی "نقل کفر، کفر نباشد" را در نظر داشته باشد:

بینی سگ گنجه را در این کوی  
هم سرخ قفا وهم سیه روی  
آن ملحد ابوالعلاء سافل  
چون و حش و بهیمه غفل و غافل  
او جز پی نفی حق نپوید  
این از اب و ابن و روح گوید  
او مشرک و این معطل از دل  
هم مشرک بهتر از معطل

بر جبهتش از فنا رقم باد  
اهل "الموت" را الم باد (۱۰)

خاقانی در قصیده ای که بعض ابیات آن در نکوهش ابوالعلاء در  
فوق نقل گردید، پدر خویشرا اینطور می ستاید:

پنجه شیران شکست قوت سودای او  
جوشن مردان گسست ناوک مرگان او  
صانع زرین عمل پیر صناعت، علی  
کز ید بیضا گذشت دست عمل ران او (۱۱)

ولی زمانی که بععل نامعلوم، از پدر بتنگ آمده، او را مثل دشمنان  
و معاندان خویش طرف ذم و بدگوی قرار می دهد. همین پدرش که گاهی "  
صانع زرین عمل "بود" و دست عمل ران او" از ید بیضا گذشته، اکنون خام  
قلتبان شده که جهان آفرین او را از آتش آفریده است، و یا کسی است که  
آزر نمرود همزاد اوست و طبع او مانند تیشه تراشنده و خوی وی مثل اره  
برنده می باشد. اگر روزگاران از فلک نالانست هنگام شب با اختر نحس  
مانند زحل بر سر نزاع است. پای گرانسیرش در مرض نقرس مبتلا و دماغ  
فرومایه اش توپل گشته است.

البته با آنهمه سوختگی جان و دلش از خام گفتاری پدر خویش، برای  
وی مسئلت از خدای نموده است که ویرا از آلام و مصائب نگهدارد.

در این قطعه بعضی تر کیبات و تشبیهات تازه و بدیعی است و  
صنائع مختلفی نیز بر جذابی قطعه افزوده است:



با اینهمه که سوخته و پخته است  
جان و دلم ز خامی گفتارش  
او نایب خداست برزق من  
یا رب زنایب نگهدارش (۱۲)

رشیدالدین وطواط یکی از شاعران معاصر خاقانی بود. خاقانی او را نسبت بدیگران (بجز ابوالعلاء) بیشتر بیاد هجو و ذم گرفته است و تعجب در اینست که در دیوان چاپی وطواط شعری در هجو خاقانی مشاهده نمیشود. گویند وطواط در ابتداء به خاقانی فوق العاده احترام میگذاشت و مابین آن دو مناسبات دوستانه بر قرار بود و رشید قصیده ای مشتمل بر (۳۱) بیت بطلع.

ای سپهر قدر را خورشید و ماه  
وی سریر فضل را دستور و شاه

در حق خاقانی گفته برای او فرستاد و خاقانی در جواب قصیده ای به مطلع:

مگر بساحت گیتی نماند بوی وفا  
که هیچ انس نیامد زهیچ انس مرا

در ۲۵ سالگی سرود و برای رشید و طواط فرستاد:

اما رشته دوستی و مودت بین این دو سخنگوی بزرگ چندان محکم و استوار نماند و بزودی بین آنان صفا به کدورت مبدل شد و یکدیگر را هجو کردند و در دیوان خاقانی شش قطعه در هجای رشید هست. ظاهراً علت اساسی اختلاف و کدورت مابین خاقانی و رشید بیشتر به علت

غرور و خود ستائی هر يك از آن دو بوده كه ديگران را كوچك مى شمرد و  
 وقعى نمى نهاده اند، زائد علت ديگر زائد اينكه خاقانى به سنائى غزنوى  
 ارادتى خاص داشته اما وطواط برعكس باو علاقه اى نداشته و در اشعار  
 خود به وى طعن ميزده است، و نيز علت ديگر اختلاف را بعضى عدم علاقه  
 خاقانى به مسعود سعدسلمان دانسته اند و گفته اند كه رشيد برعكس به  
 مسعود سعد معتقد بوده.. اما استاد فروزانفر اين قول را به دليلى رد کرده  
 است. (۱۳)

در هر حال خاقانى هر جاى كه رشيد و طواط را طرف ذم و بدگونى  
 قرار داده، بيشتر ويرا به حيوانات و پرندگان مختلف تشبيه کرده است و اين  
 شايد بعلى تخلص وى "وطواط" باشد كه پرنده كوچكى مى باشد. مثلاً در  
 قطعه زير گوى باغى وحش را در يكجا جمع کرده است. يعنى رشيد را گريه  
 چشم و سگ نا مرد و پلنگ و روباه طبع و خوك گردن و شغال و شير و گرگ  
 و بوزينه و خرس و بزغاله و خرگوش و غزال و گورخر گفته است. بعبارت  
 ديگر كمتر حيوانيست كه در اين قطعه مذكور نيافته باشد. و براى تذييل  
 بيشتر و طواط كاف تصغير بكار برده است، و بدین حيث اين قطعه بنوع خود  
 اولين قطعه هجويست و خاقانى اول شاعرى است كه طرف هجو را اينطور به  
 دشت هجو برده است: (۱۴)

اين گريه چشمك اين سگك غورى غرك  
 سگسارك مخنشك و زشت كا فرك  
 با من پلنگ ساك و روباه طبعك است  
 اين خوك گردنك سگك دمنه گوهرك

خاقانیا گله مکن او از سگان کیست  
خود صیدکی کند سگک استخوان خورک  
میزان حکمتی و ترا بردلست زخم  
زین شوله فعل عقربک شوم نشترک (۱۵)

همچنین در قطعه زیر او را به پرندگان مختلف تشبیه کرده خوی آنها را به او منسوب میکند... مثلاً ویرا به بوف مخنث و نا مرد تشبیه کرده بی اصل و فرومایه نشان می دهد یعنی او مثل همای اصالت کریمی ندارد، و اینکه او مانند کلاغ نجس خوار و حاسد و مثل خروس ناکس است و یا مانند قمری شوخ و مسخره کننده و بی شرم است و یا چون طوطی سخن چین و غم است منتهی خاقانی بر همین نهج بعضی پرندگان رانامبرده و خوی آنها را به وطواط نسبت داده در پایان قطعه می گوید که تازمانیکه خاقانی بلبل سخن است رشید مثل قرقی (بازک) است و این بازک (رشید) اینقدر دشمن این باز سپید (خاقانی) گردیده که گلیمش مثل رنگ زاغ سیاه گشته است و آنروز دور نیست چون بشمشیر ملک سرش مانند دم پرستو دونیم خواهد شد. علاوه بر این تشبیهات غریب و مناسبات عجیب، خاقانی صنایع مختلفی هم در این قطعه بکار برده که بیشتر آنها جناس و تضاد و مراعاة النظیر است:

این غرغرچه جغد دمن است  
نیست او را چوهمای اصل کریم  
چون کلاغست نجس خوار و حسود  
چون خروس است زناکار و لثیم  
هست چون قمری طنازو و قیبع  
هست چون طوطی غماز و نمیم

چون عقاب الجور آرنده جور  
 چون غراب البین آرنده بیم  
 نیست طغرل شرف و عنقا نام  
 هست هدهد لقب و کرگس خیم  
 تا که خاقانی بلبل سخن است  
 اوست چون باشه گه باد عقیم  
 بسکه شد دشمن این باز سپید  
 تاش چون زاغ سیه گشت گلیم  
 زود بینام بشمشیر ملک  
 سر او چون دم خطاف دونیم (۱۶)

و در این بیت خواجه (رشید و طواط) رو موش گریه چشم" گردیده

است:

گریه موش خور بسی دیدی  
 این یکی موش گریه چشم بین (۱۷)

و در قطعه زیر که پر از صناع است سیر و پیازی و گویبازه و دیگ  
 و لعاب مشاهده میشود. تلمیحات هم بکار رفته است. شاعر رشید و طواط  
 را به بلخی پست و بیهوده مخاطب ساخته بعضی از عیبهایش را نشان می  
 دهد. آنگاه خاقانی نثر خویش را برتر از نثر و طواط قرار می دهد و شعر ویرا  
 پراز کجی می شمارد... و بعد خاقانی تشبیهات زر نیخ و نیل و گوگرد  
 سرخ و مشک سیاه بکار برده به او تلقین مینماید که شعر او (خاقانی) که  
 سحرسامری دارد، بخواند و خواهان وحیی باشد که بر "ضمیر موسوی  
 اعجاز" شاعر نازل می شود.

در پایان خاقانی وطواط را فحش می دهد و خود را با او موازنه کرده خود و شعر خود را به مسیح و طوبی و وطواط و شعرش را به خر و گیاه تشبیه می کند:

بد نثری و رسائل من دیده چند وقت  
کز نظمی و قصائد من خوانده چند گاه  
خاقانی و حقایق طبع و تو و مجاز  
اینجا مسیح طوبی و آنجا خر و گیاه (۱۸)

خاقانی در قطعه زیر بدی وطواط را که او با مردمان کرده است، متذکر شده در حق وی دعاهای بدی می کند. و آه خویش را به آتش سوزان تشبیه نموده آرزو دارد که این آتش بوطواط رسد.

در این قطعه بعضی کلمات را بتکرار آورده گیرندگی و دلچسپی ایجاد نموده است، البته از حیث مضمون در آن چیزی تازه ای نیست:

آه خاقانی از آتش بترست  
یارب آن آتش سوزانت رساد (۱۹)

رشید وطواط بر عکس خاقانی (که بسنائی ارادتی خاص داشت) به سنائی علاقه ای نداشته و در اشعار او طعن می زده است و این هم یکی از علت‌های اختلاف و کدورت مابین این دو شاعر بوده... در قطعه زیر خاقانی اشاره بهمین امر کرده است. در تمام قطعه وطواط را به شیوه های مختلف احمق و تهی مغز و سبکسار گفته و هم باو فحش داده و سرزنش کرده است که خود را با من مقایسه مکن زیرا در شعر تو کمتر از من هستی بشعر من سحر است در صورتیکه شعر تو از اغلاط پر و بی معنی و تهی از

لطافت می باشد:

رشیدکا ز تهی مغزی و سبک خردی  
 پری بیپوست، همی دان که بس گرانجانی  
 قیاس خویش بمن کردن احمقی باشد  
 که ابن اریدی امروز تونه حسانی  
 دلیل حمق تو طعن تو در سنائی بس  
 که احمقی است سر کرده های شیطانی (۲۰)

خاقانی در دو جا شهرزوری را بیاد هجو و ذم گرفته است. منظور خاقانی از این شهرزوری شاید همان فیلسوفی بزرگ شمس الدین محمد شهرزوری است که صاحب کتاب تاریخ الحکما و شاگرد شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی بوده. (۲۱) علت کدورت خاقانی در حق شهرزوری معلوم نشد. در این هجو لحن خاقانی بسیار ترش و تلخست. او شهرزوری را خر و خوک و سفله و سفیه و نظایر آن گفته دق دل خود را خالی کرده است بقول وی شهرزوری اول خربود لیکن چون به فرو مایگان پیوست خوک شد- در پایان می گوید که او احمقی سیاه دل بود ولی بعد ظالمی گشت. بقول خاقانی علتش اینست که هر وقت طبع، حمق را می ورزد ظلم بوجود می آید:

بود زاول خرو آخر شد خوک  
 چون به بنگاه خسان دل دراست  
 سفله ای بود سفیهی شد دون  
 پشه ای آمد و پیلی شد مست  
 احمقی بود سیاهی در دل  
 ظالمی گشت سپیدی در دست

ظلم خیزد چو طبیعت شد حمو

درج آید چو دقایق شد شصت (۲۲)

در هجو خواجه اسعد صنعت رجوع را طوری بکار برده که با همه سادگی و بی پیرایگی بر جالبیت شعر افزوده است. میگوید که وقتی خواجه اسعد متصلاً باده میخورد صورتش تغییری یابد، بعبارت دیگر زشت صورت میگردد. او ظاهراً پارسا روی هست اما در واقع پارسا نیست:

خواجه اسعد چرمی خورد پیوست

طرفه شکلی شود چو گردد مست

پار سا روی هست، لیکن نیست

قلتبان شکل نیست، لیکن هست (۲۳)

قطعه زیر در هجویکی از وزرای شروانشاه سروده شده است. یزید نام یکی از اجداد شروانشاهیان بود. خاقانی در آغاز قطعه از این رعایت استفاده کرده، شروانشاهیان را بنام یزیدیان یاد میکنند. در بعضی اشعار تلمیحات قرآنی طوری بکار برده است که جذابی و دلچسپی مضاعف شده است. شاعر وزیر را ظالم و باعث خرابی سلطنت شروانشاهیان شمرده یزید دوم قرار میدهد. و خودش را عیسی نفس گفته وزیر را دم خر دجال می داند. و سپس و برا تاکید می نماید که خودت را صاحب هنر مگو، زیرا بر مرکب هنر، من مثل عنان هستم و تو همچو رانکی می باشی، باز خاقانی وزیر را در حرامزادگی استر تلقی می نماید و سه وزیر گذشته، قمی و درگزینی و کاشانی، را نام برده عظمت و شهره آنان و در برابر آنان ناکسی و عدم شهرت طرف هجو را تذکر می دهد و می گوید که آن سه وزیر از ننگ تو

مانند اصحاب کهف زیر خاک خفتند و چهارم آنان توی یعنی سگ آنان. در پایان ویرا از زبان تند خویش که مثل تیغ برانست اخطار می کند...

ای ظلم تو مخرب ملک یزیدیان

لاف از علی مزن که یزید دوم تویی

تو منکری که از لب عیسی نفس منم

من آگهم که از خر دجال دم توی

لاف از هنر میبار که بر مرکب هنر

جای عنان منم محل پار دم توی

اصحاب کهف وار زنگ تو زیرخاک

خفتند هر سه "رابعهم" (۲۴) کلبهم" تویی (۲۵)

همچنین خاقانی زن خود را هم به باد هجو گرفته است. گوی وی از زن خود آزارهای فوق العاده ای دیده است، او از زن بقدری بستوه آمده است که حتی بر زنان نیک هم لعنت می فرستد تا چه رسد بزنان بد:

زخم بر دل رسید خاقانی

تا خود آسیب بر خرد چه رسد

از فراش کهن بلات رسید

تا ازین نورسیده خود چه رسد

سنگ باران ابر لعنت باد

بر زن نیک، تابید چه رسد (۲۶)

بعلاوه دشمنان و حسودان و بد خواهان خاقانی بیشتر طرف ذم و بدگویی او واقع گردیده اند. چنانکه از شرح زندگی وی بر می آید او از حسودان و دشمنان خویش آزارهایی می دیده است. لذا آنچه از فحش و دشنام



به آنان داده است همه عکس العمل رفتار آنان با اوست این چنین هجو ها غالباً در قصیده های طولی که در آغاز آنها بخود نازیده و فخر کرده است، وجود دارد.

خاقانی در بسیاری از هجوها تلمیحات قرآنی و تاریخی بکار می برد، از این مستفاد می شود که خاقانی بر قرآن مجید و تاریخ ایران باستان تسلط کافی داشت. در قصیده ای که در آغاز آن بخود می نازد:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا  
در جهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا

علاوه بر متانت و انسجام خاصی و ترکیبات و تشبیهات تازه و جالب، يك طنزنه پر تأثیری مشاهده می شود، و تکرار حرف "ن" تقریباً در هر شعر، يك موسیقی طنین آوری ایجاد نموده است.

شاعر خود را قرین گنج و دشمنان را خاک بیزان حرص و هوا میداند. او خود را به چراغ عقل و آنانرا به روزگوران حرص تشبیه می کند و می گوید که این دشمنان که پر از حسد می باشند، دشمن عقل و فطنت و منکر سحر و معجزه هستند و ریا را دوست دارند، مانند آن ناسپاسان که برحسن یوسف علیه السلام حسد بردند و یامثل آن بد بختان که قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را خطا دانستند. (۲۷) شاعر خود را عزیز مصر حکمت قرار داده دشمنان را به روسپی های بازاری و مخنشان و دیوثان روستا تلقی مینماید. دشمنان خویشرا بعادو یاجوج و ماجوج و نظایر آنان و کلک خود را به صرصر و نطق خویش را به صورت تشبیه کرده برتری خویش را برآنان باثبات می رساند:

من قرین گنج و اینان خاک بیزان هوس  
 من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا  
 دشمنند این عقل و فطنت را حریفان حسد  
 منکرند این سحر و معجز را رفیقان ربا  
 حسن یوسف را حسد بردند مستی ناسپاس  
 قول احمد را خطا خواندند جمعی نا سزا  
 از دبیرستان هندو آمده معنیش گیر  
 اخوت کفرند یکسر دور ز اخوان الصفا (۲۸)  
 مغزشان در سرفرو کوبم که پیلند از صفت  
 پوستشان از سر برون آرم که مارند از لقا  
 لشکر عادتند و کلک من چو صرصر از صریر  
 نسل یاجوجند و نطق من چو صور اندر صدا (۲۹)

و این قصیده تماماً در نکوهش و ملامت حسودان سروده شده است

مثل قصاید مدحیه او قصیده های هجوی او نیز حاری انسجام و  
 تعبیرات و ترکیبات تازه و استعارات و تشبیهات بدیع و دقیق است و  
 مهارتی که خاقانی در آوردن ردیفهای دشوار و التزامات مشکل و پیچیده در  
 معانی صعب و بیرون آمدن از مضایق مختلف شعر بکارمی برد ستودنی  
 است. قصیده هجویه زیر را می توان بعنوان مثال چنین مهارت ارائه داد -  
 شاعر در بعضی اشعار معمولاً تلمیحات قرآنی را بکار برده است.

خاقانی در بعض اشعار حسودان خویش را با خود مقایسه کرده  
 برتری خویش را بر آنان باثبات می رساند. و در بیشتر اشعار همه زور و  
 قدرت طبع او بر این امر صرف شده است که حسودان اوپست ترین

مخلوق هستند.

مشتی خسیس رتبه که اهل سخن نیند  
با من قران کنند و قرینان من نیند  
چون ماه نخشبند مزور از آن چو من  
انجم فروز گنبد هر انجمن نیند  
حقا بجان شاه که هم شاه آگهست  
کایشان سزای حضرت شاه زمن نیند (۳.)

خاقانی قصیده طولی در پند و ستایش رکن الدین مفتی خوی و رکن الدین عالم ری و تاج الدین رازی ابن امین الدین سروده است. در چند بیت آخر این قصیده دشمنان خویشرا طرف هجو و ذم قرار داده است. بنظر وی این قصیده او از تعلقات سبعه است یعنی باید آنرا "ثامنه" خواند. خاقانی در این هجو نیز تلمیحات و صنایع لفظی و معنوی برده که شعر را هم با ارزش و استوار و هم گیرنده و دلنشین ساخته است. در پایان شاعر رفتار حاسد را با او و امکان ذلت و خواری حاسد را تذکر داده تمثیل مار می آورد که همه عمر خاک می خورد و آخرش همان خاک او را می خورد.

اوست عیسی و من خواری او  
که حیاتم دهد به حسن جوار  
خود ندارد خواری عیسی  
روز کوری و حاجت شب تار  
خصم خواهد که شبه او گردد  
شبه عیسی کجا رود، بردار

مار صد سال اگر که خاک خورد

عاقبت خورد خاک باشد مار (۳۱)

قصیده زیر هم که دارای ۳۷ بیت است، در نکوهش حسودان و مغرضان گفته شده است. این قصیده از حیث هنر و معنی حاری همان خوبیها و اوصاف است که قصیده های هجویه فوق دارد، یعنی انسجام خاصی، ترکیبات، تعبیرات، تشبیهات، استعارات مشکل، تازه، بدیع، دقیق، تلمیحات قرآنی و تاریخی ایران باستان.

در هفت دوزخ از چه کنی چار میخشان

ویل لهم (۳۲) عقبله من بس عقا بشان (۳۳)

خاقانی در مثنوی "تحفته العراقین" نیز چند شعر در مذمت دشمنان سروده است. آخر مرثیه عمادالدین ابوالمواهب ابهری جهان را بباد نکوهش گرفته آنرا فضول پرور و "فاضل شکن" می گوید بعد آنچه را که خود بدست دشمنان دیده و زحمتهای کشیده، بیان می نماید. او دشمنان را شوخ و نحس و نجس و خزان هفت سر و چهار پا قرارداده می گوید که آنان از شعر من لذت می برند اما درغیاب من در شعر من عیبجویی می کنند.

وقتی خاقانی دشمنان و حسودان خویش را مورد هجو و بدگویی قرار می دهد لحنش بسیار تند و برنده می باشد، وی آنانرا بهر صفتی نکوهیده و نا پسندیده که ممکن است متصف می کند ولی با اینهمه تندی و برندگی لهجه، دشنامهای خاقانی نسبت بدیگر شاعران هجوگوی کمتر فحش و رکبک است. در چندین شعر هجائی او که تا اینوقت تذکر داده شد فقط در پنج یا شش شعر کلمات زشتی بکاربرده که نوشتنی نیست. همچنین در "تحفته

العراقین" نیز تنها دریک جا فحش غلیظی بکار برده است.  
شعر زیر در نکوهش قطع الطریق اهل قهستان است. این اشعار همان اوصاف هنری و معنوی را دارا است که قبلاً گفته شد.  
تمام این اشعار حاوی تشبیهات و استعارات و تعبیرات تازه و غریب است:

غولان کمین گشای خون ریز  
غوغائیو "روزخسب" و "شب خیز"  
روز از سر ره رحیل کرده  
مهمانکده ها سبیل کرده (۳۴)

علاوه بر این را هزنان تقریباً همه اهل صنعت و حرفت قهستان نیز طرف تقبیح خاقانی گردیده اند. مثلاً:

صبا غانش بلادری وار  
بر چهره نشان نیل ادبار  
تعویذ دهانش سامری وش  
دودافکن و صد زبان چوآتش  
خبازانش خیانت انگیز  
شیطان سارو ملائک آمیز  
طباخانش کشیده خنجر  
همخوان مسیح و آدمی خور (۳۵)

خاقانی بعضی شهرها را هم بیاد هجو گرفته است این هجو نیز مثل هجوهای فوق حاوی ترکیبات تازه و استعارات و تشبیهات بدیع و نادر است

مثلاً در نکوهش مصر صنعت ذم شبیه بمدح بکار برده است

مصر ارچه لطیف جایگا هیست

از دانه کشت شام کا هیست (۳۶)

خاقانی در هجو بغداد دو قطعه و در نکوهش مردم بغداد يك قطعه

دارد.

ای باغ داد و بیضه بغداد مرجبا

دورانگه سپهر و سفرگاه انجمی (۳۷)

قطعه دوم در مذمت بغداد برورش تمثیل سروده شده است و بهمین

علت این قطعه کمال سادگی و بی پیرایگی را دارد.

دی شبانگه بغلط تابلب دجله شدم

با جگه دیدم و نظاره بتان حرمی

بی درم لاف ز بغداد مزین خاقانی

گرچه امروز بمیزان سخن یکدرمی (۳۸)

قطعه ای که شامل هجو مردم بغداد است، پر از الفاظ رکبک می

باشد و شاید این تنها قطعه است که خاقانی در آن چنین کلمات زشت را باین

کثرت بکار برده است: (۳۹)

خاقانی آب و هوای ری را هم نبخشیده است، آنرا مورد ذم قرار

داده خاک سیاه بر سر آن می اندازد. شاعر غصه میخورد که چرا مردمان در

این دوزخ سرا زندگی می کنند. او همه مردم و سادات و ائمه را انقیابای ری

را مدح و توصیف می نماید لیکن از ری و آب و هوای آن خیلی بتسنگ

آمده است.

این قصیده نیز با کمال سادگی سروده شده است. البته شاعر هر جای که فرصت یافته از صنائع لفظی و معنوی استفاده کرده است:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری  
دور از مجاوران مکارم نمای ری  
در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند  
این خوانندگان خلد بدوزخسرای ری  
میر منند و صدر منند و پناه من  
سادات ری ائمه ری اتقیای ری (۴.)

\*\*\*\*\*

## حواشی

- ۱- صفا جلد ۲ ص ۷۷۶ - ۷۸۰، مثنوی تحفة العراقین چاپ دکتر قریب، مقدمه ص. ۱ - بیج
- ۲- صفا جلد ۲ ص ۷۸۲، ۷۸۳
- ۳- دبران خاقانی چاپ دکتر سجادی مقدمه ص پنجاه و پنج
- ۴- تاریخ ادبیات ایران (فردوسی تا سعدی) ترجمه و حواشی بقلم فتح الله مجتبائی ص ۱۱۵، ۱۱۶
- ۵- دبران خاقانی.... (سجادی) مقدمه، ص چهارده
- ۶- ایضاً بنقل از سخن و سخنوران
- ۷- دبران خاقانی چاپ نخعی، ص ۳۶
- ۸- ایضاً ص ۳۳۰
- ۹- رجوع شود به تحفة العراقین ص ۳۲۶

- ۱۰- ایضاً ص. ۲۳۵ - ۲۳۷
- ۱۱- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۳۲۷، ۳۲۸
- ۱۲- ایضاً ص ۸۱۹، ۸۲۰
- ۱۳- دیوان خاقانی (سجادی) مقدمه صفحات چهل و هفت، چهل و هشت
- ۱۴- بیدستر : حیوانی بحری که هم در آب وهم در خشکی زندگانی تواند نمرد برای پوستش شکار میکنند. فرهنگ یکجلدی عمید ص ۲۹۶
- ۱۵- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۸۰۶، ۸۰۷
- ۱۶- ایضاً ص ۸۳۱، ۸۳۲
- ۱۷- ایضاً ص ۸۳۵
- ۱۸- ایضاً ص ۸۴۵
- ۱۹- ایضاً ص ۸۷۲
- ۲۰- دیوان خاقانی (سجادی) ص ۹۳۱
- ۲۱- صفا، جلد ۲، ص ۲۹۹
- ۲۲- دیوان خاقانی (سجادی) ص ۸۳۶، ۸۳۷
- ۲۳- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۷۶۸
- ۲۴- سیقولون ثلثة، را بعهم کلهم .... بعضی ها میگویند که آنان سه نفر هستند و چهارم آنها سگ آنهاست. سوره الکهف آیه ۲۲
- ۲۵- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۸۷۱، ۸۷۲
- ۲۶- ایضاً ص ۸۷۳
- ۲۷- دیوان خاقانی (سجادی) تعلیقات ص ۹۷۷
- ۲۸- اخوان الصفا و خلان الوفا، طبقه بی از حکمای ایرانی قرن چهارم که خواسته اند در نزدیک کردن حکمت یونانی و دین اسلام استوارترین قدمها را بردارند. برای تفصیل ر-ش به تاریخ ادبیات فارسی دکتر صفا جلد اول ص ۳۱۹.
- ۲۹- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۱۶، ۱۷
- ۳۰- ایضاً ص ۹۹، ۱۰۰.
- ۳۱- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۱۸۹
- ۳۲- وای برآنان. در قرآن مجید در چندین موقع آمده است مثلاً قَوْلُ



للذین، البقره آیه ۷۱، یومئذ للمکذبین... سوره المرسلت- آیه ۲۳

۳۳- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۲۹۶ - ۲۹۸

۳۴- تحفة العراقین ص ۳۱، ۳۲

۳۵- ایضاً ص ۳۲، ۳۳

۳۶- تحفة العراقین ص ۱۷۸

۳۷- دیوان خاقانی (نخعی) ص ۸۴۷

۳۸- ایضاً ص ۸۴۸

۳۹- ایضاً ص ۸۷۳

۴۰- ایضاً ص ۴۰۴، ۴۰۵





ترجمہ های متون فارسی به زبانهای پاکستانی

حسین عارف نقوی

اسلام آباد

قسط دوم \*

ترجمہ های متون فارسی

به زبانهای پاکستانی

(س)

❖ سراج العوارف فی الرصایا والمعارف: شاه ابوالحسین نوری

۱۹۴- نور علی نور: مفتی محمد خلیل خان برکاتی

ملفوظات شاه ابوالحسین نوری (ت ۱۲۵۵ھ- م ۱۳۲۴ھ) مشتمل

است بر ہفت لمعہ: وصیتوں کے بیان میں، عقائد اہل سنت و جماعت میں،

\* قسط اول در دانش شماره ۳۳ چاپ شدہ است

تصوف کے بیان میں سلوک کے بیان میں، چند مسائل فقہ میں، اخلاق و نصاب کے بیان میں۔

۲۵۰ ص، ۲۵ روپیہ، فرید بک سٹال اردو بازار لاہور، حامد اینڈ

کمپنی پرنٹرز لاہور۔

❖ سرور المحزون: شاہ ولی اللہ دہلوی

۱۹۵-قرۃ العیون

۱۲۷۱ھ، مطبع محمدی ٹونک (فقہای ہند: ۵)

❖ سفر السعاده: شیخ محمد الدین فیروز آبادی

شیخ مجدالدین محمد (م ۸۱۷ھ) پسر یعقوب فیروز آبادی شاگرد

تقی الدین سبکی پدر تاج الدین ابو نصر عبدالوہاب صاحب طبقات الشا

فعیۃ الکبریٰ۔ شیخ مجدالدین نگارندہ لغت عربی قاموس است، دریک مقدمہ

و ہفت باب۔

۱۹۴-نورالسنتہ: مولانا شیخ محمد فاخر زائر عباسی الہ آبادی (م

۱۱۶۴ھ)

ترجمہ منظوم تنہا دربارہ نماز، ۴۰ ص، چاپ اول: ۱۲۹۶ھ، دوم:

ربیع الثانیہ ۱۳۷۹ھ / ۱۹۵۹م، جمبعت اہلحدیث گوجرانوالہ (فقہای

ہند: ۵)

۱۹۷-سفر سعادت اردو: مولانا محی الدین

۱۹۲ھ، جمادی الثانیہ ۱۳۰۳ھ، مطبع صدیقی لاہور، مترجم تاریخ

طبع گنت:

چھپی اردو میں جب سفر سعادت  
ہونی آسان ہر اک پر عبادت  
نبی کے فعل کے ہے یہ موافق  
صحیح ثابت حدیثوں کے مطابق  
خیال اب تجھکو ہے تاریخ کا جو  
کہا دل نے کہ لکھ اسطرح اسکو  
اڑا ہاھا کاسر جلدی سے اب تو  
چھپی سفر سعادت صاف اردو (۱۳۰۳ھ)

۱۹۸-ترجمہ سفر السعادت: مولانا فقیرالہ (قاموس: ۱)

♦ سوال و جواب فی عقدبنات ابی تراب: علامہ سید علی الحائری

(م ۱۲۶۰ھ)

۱۹۹-سوال و جواب فی عقدبنات ابی تراب: محمد خادم علی

شیرازی ابن شیخ کریم بخش رسول نگری.

جواز نکاح ہاشمیہ لغیر ہاشمی، ترجمہ مع متن، ۳۰ ص، شمس

الہند پریس لاہور.

♦ سیاحت غرب-سر نوشت ارواح بعد از مرگ: سید حسن نجفی

قوچانی

۲۲۰-روحوں کا سفر-موت کے بعد: محمد اطہر مرزا.

۱۳۶ص، دہ روپیہ، ذی قعدہ ۱۴۰۷ھ/جولائی ۱۹۸۷م، مکتبہ

معراج ادب کراچی، انجمن پریس کراچی.

❖ سیری در اسلام: سید علی اکبر قرشی.

۲۰۱-اسلام کا ایک جائزہ: گلشن بتول نقوی.

مشمول است بر چند مقالہ: نماز جمعہ، تیر اندازی اور گھڑسواری کے مقابلے، سینما، امام غائب علیہ السلام، نصاری اور صلیب، شیعیت کا آغاز اور حقیقی اساس، احادیث وضع کرنے والے.

۲۳۲ص، ۱۸ روپیہ، لاہور، الامان پرنٹنگ پریس لاہور، صفر

۱۳۹۹ھ جنوری ۱۹۷۹م

"ش"

❖ شاہنامہ فردوسی: ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی (م ۵۱۱ھ)

۲۰۲-شاہنامہ کی کہانیاں: دکتر آصف نعیم صدیقی.

مشمول است برشش قصہ: داستان ضحاک، داستان رستم و سہراب، داستان ہفت خوان رستم، ہفت خوان اسفند یار، گشتاسب کی بادشاہی، اسفند یار کی موت، ۹۵ص، ہفت ونیم روپیہ، ۱۹۸۴م، ترقی اردو بیورونٹی دہلی، سپر پرنٹرز، دہلی.

❖ شرح غررالحکم و در را لحکم: جمال الدین خوانساری

۲۰۳-ارشادات حضرت علی: سید جمیل احمد رضوی

ترجمہ تنها کلمات قصار، ۹۲ص، جعفریہ کتب خانہ لاہور، منظور

پریس، ۱۹۸۰م، کاتب: عنایت الہ.

♦ شمس الضحیٰ: نصیرالدین طوسی.

۲۰۴- آثار الجفر: شیخ محمد عبدالہ

۱۰۳ص، ۱۸۹۳م، لکھنو (قاموس: ۱)

چاپ: ۱۲۵۱ھ، مطبع شمس الامراء

۲۰۵- ترجمہ شمس الہندسہ: میر شمس الدین فیض

(۱۱۹۵ھ-۱۲۸۳ھ)

۴۹۶ص، خطی، مترجم تاریخ گفت:

جب مبارزخان نے پوچھا مجھ سے فیض  
کل جو نزدیک آپکے تھا ترجمہ  
آشنا میرے بہت کہتے ہیں یہ  
ہے بہت معقول اچھا ترجمہ  
آج تک کیوں مجھ کو دکھلایا نہیں  
ہو چکا ہے صاف سارا ترجمہ  
اسکی تاریخ اپنے لکھی ہے کہ  
ہے وہ کسکا اور کیسا ترجمہ  
تب کہی تاریخ اسکی میں نے فیض  
ہے وہ شمس الہند سے کا ترجمہ

♦ دکتہ علی شریعتی

۲۰۶- شہادت کے بعد: ہاشم رضا ۲۰۶.....

ترجمه خطبه شریعتی مرحوم که بتاريخ ۱۱ محرم الحرام ۱۳۹۲ هـ در  
ایران فرمودند ۱۶ ص.

"ص"

صرف میر: سید میر شریف جرجانی (م ۸۱۶ هـ)

صرف میر: مولانا غلام رضا نجفی

۱۱۲ ص، ده روپيه، رمضان المبارک ۱۴۰۶ هـ / منی ۱۹۸۶ م،  
انصار پریس سرگودھا

ترجمه صواعق محرقه (فارسی: متن عربی از ابن حجر مکی ترجمه  
از ناشناس.

۲۰۸- قول دشمن: حکیم سید ذاکر حسین اختر

ترجمه تنها باب ہفتم کہ ذکر آئمہ اثنا عشر دارد، ۲۲۸ ص، یک  
روپيه، مقبول پریس دهلی.

مولانا سید ذاکر حسین اختر واسطی پسر سید فرزند علی، ولادت:  
بهریلی بخش انبالہ ہند ۱۳۱۵ هـ، وفات: ۱۹۵۲ م، مدفن: گوجرہ بخش  
ٹوبہ ٹیک سنگھ

مصنف: سیرت فاطمہ، ترجمہ نہج البلاغہ، ہمارے مرتضیٰ کی شان،  
گل عباسی (ناول)، مدیر ہفت روزہ اثنا عشری دهلی و ماہنامہ العرفان

❖ ضیاء العیون: مرزا اسدی خان

۲۰۹- نورالعیون: سید جواد علی رضوی



نقوش مهر نبوت، ۴۸ص، مطبع اثنا عشری لکهنو، ۱۳۱۳هـ.

کاتب: محمد علی

❖ طریق النجات: آیت اله میرزا محمد حسن (م ۱۳۱۲هـ)

صراط النجات: مولانا سید زین العابدین عشروی بن مولانا سید

احمد علی

مسائل فقه، ۶۰ص، ۱۳۱۵هـ، مطبع نورالمطابع لکهنو، حکیم حامد

حسین سخن تاریخ طبع گفت:

وقت است خوش و زمانه نیک و سعید

زین امر زیاده نیکیش شد ظاهر

مطبوع دروشده کتابی کزوی

هر کس شده زامر و نهی دینی ماهر

آمد سخن بسال طبعش

مطبوع شده کتاب نافع نادر (۱۳۱۵هـ)

❖ طهران مخوف:

۲۱۱- طهران مخوف: سید اعجاز حسین جارچوی

۱۶۴ص (ذریعه: ۱۵)

طوفان نوح: مصطفی زمانی

۲۱۲- دنیا زیر آب: مولانا سید بشارت حسین

۶۴ص، امامیه کتب خانه لاہور، ایور گرین پریس لاہور

"ع"

❖ عبقات الانوار: میر حامد حسین موسوی

علامہ میر حامد حسین پسر علامہ محمد قلی (م ۱۲۶۰ھ، ولادت: ۵ محرم ۱۲۴۶ھ/۱۸۳۰م، وفات: ۱۸ صفر ۱۳۰۶ھ/ ۲۵ اکتوبر ۱۸۸۸م، مدفون: لکھنؤ

تصانیف: استقصاء الافحام (فارسی) رد منتهی الکلام از حیدر علی فیض آبادی شوارق النصوص، عبقات الانوار رد باب ہفتم تحفہ اثنا عشریہ از مولانا عبدالعزیز دہلوی بن شاہ ولی الہ، مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی بعض احادیث کہ در فضائل اہلبیت اطہار علیہم السلام بودندرد کرد در عبقات ثبوت آن ہمہ حدیث آورد و گفت کہ این ہمہ حدیث بدرجہ تواتر رسیدہ اند، کشف المعضلات فی حل المشکلات، الدرالسنیہ فی المکاتیب والمنشآت العربیہ (عربی) اسفار الانوار عن و قانع افضل الاسفار، النجم الثاقب فی مسئلہ الحاجب (فقہ)، الذرائع فی شرح الشرائع (فقہ-عربی).

زین الوسائل الی تحقیق المسائل (عربی-فقہ)

۲۱۳ قرآن و اہلبیت: حسن عبقاتی

خلاصہ حدیث ثقلین، ۲۴ص، ۵۰ پیسے، مدینۃ العلم کراچی

❖ عجالہ نافعہ: شاہ عبدالعزیز دہلوی (م ۱۲۳۹ھ)

۲۱۴-العلاۃ الناجعہ: سید عبدالاحد قاسمی

(اردو کتابوں کی ڈائرکٹری: ۲۲۱)

❖ دیوان حافظ: حافظ شیرازی

۲۱۵- عرفان حافظ: پنڈت شیاماچرن داس

ترجمہ ۲۳ غزل، ۸۰ ص، یک روپیہ، کتب خانہ المنجمن ترقی اردو  
دہلی، ۱۹۶۴ م، محبوب المطابع برقی پریس دہلی۔

❖ عروض سیفی: سیفی عروضی بخارانی (م ۱۹۰۹ھ)

۲۱۶- اردو خلاصہ عروض سیفی: ساحل بلگرامی

چار آنہ، شیخ جان محمد الہ بخش تاجران کتب مشرقی انار کلی

لاہور

❖ عروۃ الوثقی: آیت الہ سید محمد یزدی (م ۱۳۳۷ھ)

۲۱۷- زاد العقبی ترجمہ باب الظہارۃ عروۃ الوثقی

۵۰۶ ص، ۱/۲ روپیہ، ۱۹۴۳، نذر پرنٹنگ پریس امرتسر

❖ عزاداری از دیدگاہ مرجعیت شیعہ: مولانا کاظم حسین اثیر

جازوی فتاویٰ علماء دربارہ عزاداری سید الشہدا علیہ السلام، ۲۶۶ ص،

چہل روپیہ، ولی العصر ٹرسٹ رتہ متہ جہنگ، ۱۹۸۸/۱۴۰۹ھ م

❖ عقائد: حسین

۲۱۹- رسالہ عقائد (منظوم):

نمونہ: خدا کو حمد بیحد ہے سزاوار

وہی واحد وہی ہے کرتار (قاموس ج ۱)

❖ عقائد الشیعہ: ملا علی اصغر

۲۲۰-ترجمہ عقائد الشیعہ: مولانا میر محمد علی لائق

۲۵۲ص، تین روپیہ، محمد حسین برداران، مطبع حیدری حیدر

آباد دکن

❖ علل الآلاتش بہ مادہ گری: شیخ مرتضیٰ مطہری شہید

۲۲۱-رجحانات مادہ پرستی کے اسباب: سید محمد

اسماعیل رضوی

مشمول است بر عنوانات ذیل: فطرت الہی انسانی سے پامادی؟،

مادہ پرستی اسلامی دور میں، مادہ پرستی قرن جدید میں، اربا بان چرچ

کاظم، فلسفہ کی پختگی اور اسکا کھوکھلا پن، توحید اور نظریہ ارتقاء،

ازلیت مادہ ۱۲۷ص، شش روپیہ، تبلیغات اسلامی کراچی

❖ علوم جدیدہ از دیدگاہ اسلام: ذکر الہ احمدی

۲۲۲- اسلام اور نئی منزلیں: مولانا محمد حسین اکبر

نہ باب: اسلام اور ڈاکٹری اصول، اسلام و علوم طبیعی، اسلام

وحیاتیات، اسلام و ہیئت، اسلام و ایجادات، ایجادات مسلمانان، اسلام و

ریاضی، اسلام و علم کیمیا، اسلام و فزکس.

۱۹۹ص، ۲۷ روپیہ، ادارہ منہاج الحسین لاہور، ۱۹۹۰م

❖ علی- امین و حدت: دکترا علی شریعتی

علی - امین و حدت: سید محمد موسیٰ رضوی

رد دربارہ این نظریہ کہ حضرت علی علیہ اسلام در عہد خود اتحادامت را پارہ پارہ کرد و شیعہ نیز وحدت اسلامی را خراب کرد، ۲۹۵، ۱۲ روپیہ، ادارہ ن والقلم گلشن اقبال کراچی، جنوری ۱۹۸۶م، وقار پریس کراچی

❖ عملیہ: شیخ مرتضیٰ انصاری (م ۱۲۸۱ھ)

۲۲۴-ہدایت المومنین: سید غلام علی خان

۱۲۰ص، ۱۲۷۹ھ احمد پریس

❖ عنایید الجیب فی مفاتیح الغیب: علامہ محمد باقر مجلسی

عنا قید الجیب فی مفاتیح الغیب: مولانا خواجہ عابد حسین (م

۱۳۳۰ھ)

سہ آنہ، مطبع اثنا عشری دہلی

❖ غزلیات نظیری: نظیری

۲۲۶-مطلب دلپذیری:

یک روپیہ، تاج بکڈپو لاہور

"ف"

❖ -: آقای علی اصغر حکمت

۲۲۷- فارسی ادب کی تاریخ: محمد ضیاء الدین احمد انصاری

عنوانات: تاریخ ایران کے اہم سیاسی ادوار، ہند ایران تاریخ کے اہم

سنین،

خصوصیات، نظم قبل از عهد اسلامی، فارسی شاعری کی اهمیت،  
شاعری اسلامی، فارسی شاعری کی پیدائش اور اسکا ارتقا، اصناف سخن،  
قصیدہ، غزل، قطعہ، اصناف سخن جو ایرانیوں سے مخصوص ہیں، موجودہ  
شاعری کے اصناف ۱۲۸ ص، دہ روپیہ، ماڈرن بکس علی گڑھ

✦ فاطمہ فاطمہ است: دکترا علی شریعتی

فاطمہ فاطمہ ہیں: سید انوار احمد بلگرامی

ترجمہ چند صفحات، ۲۲ ص، بنیاد علم و آگہی دیو سماج روڈ  
لاہور، ۱۹۸۶ م، اظہار سنز پرنٹرز لاہور

✦ فتاویٰ عزیز: شاہ عبدالعزیز دہلوی

۲۲۹-ترجمہ فتاویٰ عزیز: مراد خان (قاموس ج: ۱)

✦ فقہ جعفریہ از نظر اسلام: آیت الہ سید محمد شیرازی

۲۳۰-اصول دین: صفدر عباس طاہری

۸۸ ص، ادارہ پاسپان اسلام باب حیدر سرگودھا

✦ فلسفہ احکام: استاد ناصر مکارم شیرازی و استاد جعفر سبحانی

۲۳۱-فلسفہ احکام جلد ۱: محمد فضل حق

۲۱۲ ص، جامعہ تعلیمات کراچی

۲۳۲ فلسفہ احکام جلد دوم: محمد فضل حق

۱۴۴ص، ۱۲روپیہ، جامعہ تعلیمات اسلامی کراچی

♦ فلسفہ امامت و قیادت: محمدری شہری

۲۳۳-فلسفہ امامت و قیادت: سید نصیر حسین نقوی

اصول عقائد، ۱۹۲ص، شش روپیہ، وفاق العلماء شیعہ پاکستان،

۲۵ اگست ۱۹۸۳م

فوزالنجاح:

۲۳۴-امام مبین: محسن علی کھرانہ نارووالی

۶۴ص، ۱۹۲۹م، گیلانی پریس لاہور

"ق"

♦ قصائد بدر چارج:

۲۳۵- مختصر شرح قصائد بدر چارج: حکیم شفیق علی خان

مدرس فارسی پٹیالہ کالج ۲۲۸ص، ۱۳۰۳ھ/اگست ۱۸۸۶م، مطبع محب

ہند دہلی

♦ قصائد خاقانی:

۲۳۶-انتخاب قصائد خاقانی مع شرح: مولانا سید مرتضی حسین

فاضل (م ۱۹۸۷م)

شرح تنها چار قصیدہ، ۱۴۴ص، ۳ روپیہ، صافی تاجر کتب لاہور،

انشاء پریس لاہور

۲۳۷- قصائد خاقانی: سید عابد علی عابد

۱۳۵۸ هـ، لاہور

❖ قصائد شاہ نعمت الہ ولی: شاہ نعمت الہ ولی

۲۳۸- پیش گوئی و پیش بینی: دکتر مظفر اقبال ظفر

۱۱۲ ص، ۵ روپیہ، جسارت پریس لاہور، یکم جنوری ۱۹۸۳ م

❖ قصائد عرفی: جمال الدین محمد عرفی

۲۳۹- ساحل مراد یعنی شرح قصائد عرفی: ساحل بلگرامی

۳۸۸ ص، ۵ روپیہ، ۱۹۴۵ م، شیخ مبارک علی تاجر کتب لاہور،

مطبع عالم گیر لاہور

❖ قصائد قانی: میرزا حبیب (م ۱۸۵۳ م)

۲۴۰- ترجمہ قصائد قانی: سید عابد علی عابد

۱۶۷ ص، ویسٹ پاکستان پبلیشنگ کمپنی

۲۴۱- انوار رضوانی: آغا محمد باقر

ترجمہ و شرح ۹۳ قصائد قانی، ۱۷۰ ص، شیخ مبارک علی تاجر

کتب لاہور، عالمگیر الیکٹرونک پریس لاہور

❖ قصص العلماء: ملا محمد تنکابنی

ملا محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبدالمطالب بن علی

تنکابنی در ۱۲۳۴ھ تولد یافت تحصیل علوم نزد ملاصفر علی لاہیجی،



حاجی ملا محمد صالح برغانی، اخوند ملا عبدالکریم ایروانیو، حاجی ملا محمد استرآبادی، حجتہ الا سلام آقا سید محمد، حاجی محمد ابراهیم کلباسی، شیخ محمد حسن نجفی، شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی، شیخ محسن خنفر، شیخ مرتضی و اخوند ملا آقا در بندی نموده، تصانیف: توضیح التفسیر، شرح تصرف زنجانی، شرح فارسی بر عوامل ملا محسن، شرح صمدیه، حاشیه بر شرح جامی، بحر البکاء، مجمع المصائب، شرح و جیزه شیخ بهائی، کرامات العلماء، رساله در عدم لزوم تقلید اعلم و غیره صاحب نجوم السماء درباره تنکابنی می نویسد:

لیکن اکثر این تصانیف بمعرض طبع نرسیده آنچه شائع شده از درجه تحقیق و تنقید نازل است و سیمماً قبول در آن مشهود نمی گردد خاصه قصص العلماء که اکثر آن مشتمل بر حکایات عامیه و فی الواقع از قبیل قصص باطله است که هیچ اصلی ندارد و اهل علم ابدامحل اعتماد نمیدانند تصنیف این کتاب بعض ساده لوحی و عدم تمیز صدق از کذب آنرا وارد نموده صاحب مآثر در ترجمه این بزرگوار خیلی بلاغت بکار برده چنانچه گفته: میرزا محمد تنکابنی فقیه مقدس صادق سلیم الصدر ساده لوح بود و بتالیف قصص العلماء علم تراجم رجال را قریب انفعال نمود (میرزا محمد مهدی لکهنوی-نجوم السماء جلد یکم ۳۵۵ طبع قم)

۲۴۲-شیعیت-ایمان کل، بهائیت-شرك کل: دکتر کاظم علی رسا

ترجمه تنہارد بہائیت، ۱۶ص، کتابخانہ ابراہیمیہ کرمان شاخ

پاکستان کراچی

❖ قصہ ملکہ و فقیہہ:

۲۴۳- قصہ ملکہ و فقیہہ: حاجی حسن علی

پاسخ پرسش دختر شاه چین کہ ملکہ نام بود، ۴۰ ص، دو آنہ،

۱۲۸۵ هـ، مطبع حسینی

"ک"

❖ کاشف الاسرار:

کاشف الاسرار ضمیر: میر خداداد سالک بن محمد حسین طباطبائی

۶۱ ص، ۱۲۸۶ هـ، مطبع حیدری

آغاز: این فالنامہ بحساب ابجد بکشا بند جواهر زواہر حمد و ثنا

بارگاہ اس قدوس کبریا اعظم شانہ کے سزا ہے کہ الواح ارواح زاکیہ نوع بشر

کو قابل نقوش حوادث خفی و جلی فلکی و ارضی و آئینہ ظاہر و باطن میں

پیدا کیا

❖ کتاب الصلوٰۃ:

ترجمہ کتاب الصلوٰۃ: محمد ابوالرضا (قاموس ج: ۱)

❖ کریم: سعدی شیرازی

مسدس عزت افزا (منظوم): سید سرفراز علی بریلوی و میرزا

عنایت علی بیگ عنایت لکھنوی

۴۸ ص، ۱۳۱۲ هـ/۱۸۹۴ م، مطبع دلگزار لکھنؤ تضمین کریم و

واقعات کرلا

آغاز:

کریمًا بہ بخشای بر حال ما  
کہ ہستم اسیر کمند هوا  
کرم سے مجھے اپنے بخش اے خدا  
کہ ہوں میں گرفتار حرص و هوا  
ادا حق تسلیم و حق رضا  
جگر گوشہ مصطفیٰ سے ہوا  
جفا پر بھی حق سے یہی تھی دعا  
کہ امت مرے جد کی بخش اے خدا  
نداریم غیر از تو فریاد رس  
توئی عاصیان را خطا بخش و رس  
نہیں رکھتے ہم دادرس تجھ سوا  
تو ہی بخشدے عاصیوں کی خطا

❖ کشف الاسرار: سلطان باہو

۲۴۷- ترجمہ کشف الاسرار: ملک فضل الدین مجددی نقشبندی

۳۴س، الہ والے کی قومی دکان لاہور، حمایت اسلام پریس لاہور

کاتب: قاضی اقبال حسین

❖ کشتی نجات: مصطفیٰ زمانی

۲۴۸ کشتی نجات: فضل حق

تذکرہ حضرت نوح علیہ السلام، ۶۰ص، جامعہ تعلیمات اسلامی

کراچی ۱۴۰۱ھ/۱۹۸۱م

❖ کشف المحجوب: ابوالحسن علی بن عثمان ہجویری

۲۴۹- حکایات کشف المحجوب: یونس ادیب

۴۴ص، چار روپیہ، شیخ غلام علی پبلشرز لاہور

۲۵۰- ترجمہ کشف المحجوب: پروفیسور عنایت اللہ

۴۴۸ص، ۱۹۵۱م، اشاعت منزل لاہور

❖ کلیات شمس تبریزی: شمس تبریزی (م ۶۴۵ھ)

۲۵۱- گلشن خودی: علامہ نصیرالدین نصیر ہونزائی

انتخاب، رباعیات، ۷۳ص، خانہ حکمت

❖ کلیلہ و دمنہ:

۲۵۲- دوستوں کی کہانی: ضرار حیدر باہری

خلاصہ تنہایک داستان، ۳۰ص، ۱۳۶۴ ش ق/نوامبر ۱۹۸۵م،

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران پاکستان اسلام آباد

❖ کنز المحسنین

۲۵۳- کنز المحسنین (رمل): عبدالرشید (اُردو کتابوں کی ڈائرکٹری)

❖ کیمیای سعادت: امام غزالی

۲۵۴- ترجمہ کیمیای سعادت: پروفیسور محمد اقبال ملک (شریف

التواریخ ج ۳ حصہ ۱۲)

۲۵۵- ترجمہ کیمیای سعادت: سید خورشید حسین بخاری (تذکرہ

حضرت شاہ سکندر)

"ک"

♦ گلستان سعدی: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۲۵۶- گلستان سعدی: آقای اسلم رازی

ترجمہ تنہاباب اول مع سوانح، ۱۲۰ ص، ۳،۵۰ روپیہ، علمی

کتابخانہ اردو بازار لاہور، کنول آرٹ پریس لاہور

۲۵۷- ترجمہ گلستان سعدی: سید خورشید حسین بخاری (تذکرہ

حضرت شاہ سکندر)

ترجمہ گلستان سعدی: پروفیسور انوارالحسن، ترجمہ تنہایک باب ۸۰

ص، ۱،۵۰ روپیہ، مجید بک ڈپو فیصل آباد

♦ گلشن ابرار: خواجہ امام بخش چشتی مہاروی (م ۱۳۰۰ھ)

۲۵۸- حدیقتہ الاخیار: پروفیسر افتخار احمد چشتی سلیمانی

(تعارف)

♦ گلشن سخن و گلزار ابراہیم: میرزا کاظم مردان علی خان مبتلا،

علی ابراہیم خلیل

۲۵۹- تلخیص و ترجمہ گلشن و گلزار: عطاء الرحمن کاوری

۱۹۶۸م، پٹنہ (اردو شعراء کے تذکرے)

♦ گلشن گفتار: حمید اورنگ آبادی

۲۶۰- تذکرہ گلشن گفتار: ایم کے فاطمی

۸۰ص، ۱۹۶۳م، دانش محل لکھنؤ (اردو شعراء کے تذکرے)

♦ گنج طلسم : شاہ نعمت اللہ

۲۶۱- گنج طلسم: وکتر حفیظ سید

۱۹۵۵م، آغاز، ای دادہ بجسم آدمی را گنجی بطلسم کردہ پنہاں

اے وہ ذات جس نے آدمی میں جان ڈال کر طلسم کا ایک خزانہ پوشیدہ

کردیا (تذکرہ مخطوطات)

"ل"

♦ لولو و مرجان: میرزا حسین نوری

۲۶۲- تذکرۃ الزاکرین خلاصہ لولو و مرجان: خادم حسین بہروی

قادیانی ۳۹ص، یک آنہ، ذی الحجہ، ۱۳۳۴ھ/نوامبر ۱۹۱۵م، ضیاء

الاسلام پریس قادیان بخش گورداسپور (ہند)

♦ ملاملا بدمنہ: قاضی ثنا الہ پانی پتی (م ۱۲۲۵ھ)

۲۶۳- مخزن الایمان (منظوم): حافظ رحیم بخش نابینا عاجز

۷۸ص، ربیع الثانیہ ۱۳۰۸ھ/نوامبر ۱۸۹۰م، بلالی پریس ساڈھورہ بخش

انبالہ (ہند)

آغاز:

حمد ہے سب کبریا کے واسطے

نعت پھر خیرالسوری کے واسطے

ہو درود ان پر خدا کا اور سلام

اور ان کے آل و یاروں پر تمام

♦ رسالہ متعہ: علامہ محمد باقر مجلسی

۲۶۴-عجالہ نافعہ: مولانا سید محمد جعفر قدسی جانیسی

۴۰ص، مطبع اثنا عشری دہلی

♦ مثنوی: مولانا جلال الدین رومی

۲۶۵-حکایات رومی: میرزا نظام شاہ لبیب

انجمن ترقی اردو دہلی، ۱۹۴۵م

۲۶۶-گلزار مثنوی: مفتی جلال الدین احمد امجدی

انتخاب حکایات مثنوی، ۶۴ص، ۱۳۸۰ھ

۲۶۷-مغز نغز: محمد ابوبکر شیث جونپوری

خلاصہ مثنوی در شش باب، ۲۳۶ص، ۱۹۳۱م، جونپور

(قاموس: ۱)

ترجمہ مثنوی: سید مظاہر حسین امرہی (ذریعہ: ۴)

قصیدہ معجزات (منظوم) جنونی

ترجمہ ۱۷۲ شعر مولانا رومی، مخطوطہ، ۱۵ ص، ۱۱۰۲ھ

(قاموس: ۱)

❖ مثنوی افشائی راز و عرفان با تمثیل: سید احمد شاہ خوارزمی

عریضی

۲۶۹-ترجمہ مثنوی افشای راز: سید احمد شاہ خوارزمی عریضی

ترجمہ مع متن، ۱۳۴۸ھ کاتب: غلام یسین، مولانا محمد اکرم

ردولوی تاریخ گفت:

کریم کرم بر این اکرم زار

کہ از گلزار احمد روفتہ خار

چو بحر افتاد بر طرز زلیخا

سنش گویم ہم از بحر مصفا

مظفر شد حسین از پور غم خوار

تو ہم بگزار غم از جام سرشار (۱۳۳۸ھ)

آغاز: الہی خالق مخلوق عالم

نگاہ لطف کن من خستہ عالم

الہی کیا تو نے پیدا جہاں

نگاہ لطف کی چاہتا ہے ناتواں

❖ مثنوی حضرت شمس تبریز مع مثنوی حضرت فرید الدین عطار

۲۶۹-ترجمہ مثنوی حضرت شمس تبریز مع مثنوی حضرت

فریدالدین عطار: ۲۴ ص، مطبع سعیدی کانپور، ۱۳۵۶ھ



آغاز: بگویم حمد رب العالمین را

عطا کو کردہ برمن عقل و دین را

تمام عالموں کے پروردگار کی حمد کروں جس نے مجھ کو عقل اور دین

اسلام بخشا

افتتاح نامہا از نام تو

هر دو عالم جرعه نوش از جام تو

آغاز سب ناموں کا تیرے نام سے دونوں جہاں سیراب تیری

پیالی سے

♦ مثنوی من و سلوی: مفتی میر محمد عباس (م ۱۳۰۶ھ)

۲۷۰-صراط مستقیم: مولانا حاجی غلام علی

ترجمہ تنها آن اشعار کہ بحث اصولی و اخباری دارد، ۱۵ص،

۱۳۲۲ھ، مطبع تصویر عالم لکھنو

آغاز: بسمله و خطبه اما بعد العبد الضعیف الذلیل حاجی غلام علی

ولد حاجی اسماعیل عرض کرتا ہے کہ اتفاقاً میں نے کتاب مستطاب مثنوی

من و سلوی جو کہ...

♦ مختصر الاحکام: آیت الہ سید حسین بروجردی

۲۷۰- مختصر الاحکام: مولانا سید نذر محمد ۲۴ص، ۱۹۵۱م،

نفیر پرنٹنگ پریس لاہور

♦ مختصر احکام الصیام: آیت الہ سید محسن الحکیم

۲۷۲- مختصر احکام الصیام: مولانا محمد عباس نقوی

۱۴ص، مدرسہ عربیہ جامعہ المعصومین سدھوپورہ فیصل آباد،

پنجاب الیکٹرونک پریس فیصل آباد

✦ مختصر الاشتقاق: مولانا آغا احمد علی

۲۷۳- مختصر الاشتقاق: مولانا آغا احمد علی

قواعد فارسی، ۶۰ص، ۱۲۸۸ھ/۱۸۷۲م

آغاز: ایک رسالہ زبان فارسی کے صرف میں رسالہ اشتقاق نام بندہ

احمد نے ۱۲۸۷ ہجری اور اٹھارہ سو ستر عیسوی میں لکھا تھا بعد اسکے

نو آموزوں کے واسطے بعبارات اردو انتخاب و اختصار کیا گیا.

مختصر مفتاح الہدایہ: مولانا سید ناصر حسین

۲۷۴- مختصر مفتاح الہدایہ: مولانا سید شبیر حسن جونپوری

فقہ، ۵۸ص، مطبع تصویر عالم لکھنؤ

آغاز: بسملہ و خطبہ اما بعد عرض کرتا ہے شبیر حسن بن مولوی

سید محمد مجتبیٰ جونپوری کہ مجھ سے حبیب لبیب داروغہ سید یحییٰ

علی نے باصرار تمام فرمائش کی کہ رسالہ مختصر مفتاح الہدایہ کا ترجمہ

اردو میں کردوں

✦ مختصر وقایہ:

۲۷۵- خزینتہ الفقہا: عباس علی شوق بن قاضی زین العابدین

۵۱ص، ۱۳۰۰ھ، مطبع فتح الکریم بمبئی

نمونہ: برادران دینی و اخوان یقینی فقہ خوان ہندی دان کے حفظ کے لئے مختصر وقایہ سے وہ ایک معتبر مقبول و معمول... کتاب الطہارۃ، کتاب الصلوٰۃ کتاب الزکوٰۃ، کتاب الصوم کتاب الحج کا عربی سے فارسی میں ترجمہ کیا ہے جسکا یہ اردو ترجمہ ہے (قاموس: ۱)

✦ مخزن چشت: خواجہ امام بخش مہاروی

۲۷۶-مخزن چشت: پروفیسور افتخار احمد چشتی

۲۹۶ص، ۵۰ روپیہ، مکتبہ الفوائد فیصل آباد، ۱۹۸۸م

✦ مظہر العجائب: شیخ فرید الدین عطار

مخزن الغرائب: سید ایم اے شاہد

ترجمہ منظوم مع متن: تعارف از خواجہ حسن نظامی (۱۹۵۷ م)، مترجم ثبوت دادہ کہ شیخ عطار شیعہ بودند، ۳۹۱ص، ہشت روپیہ، کراچی، ۱۹۴۱ھ، مراد پریس خیر پور میرس

آغاز: آفرین جان آفرین برجان جان-آنکہ ہست او آشکار واونہان

ترجمہ: آفرین ای خالق جان جان جان بے نہاں بھی سب سے اور سب

پر نہاں

مدارج النبوة: شاہ عبدالحق محدث دہلوی

۲۷۸-ترجمہ مدارج: شمس بریلوی (اردو کتابوں کی ڈائرکٹری)

✦ مسائل اربعین: شاہ محمد اسحاق

۲۷۰-ترجمہ مسائل اربعین: مولانا محمد اسحاق خان شیروانی

(قاموس: ۱)

✦ المسائل المتحدثة: آیت الہ سید محمد صادق روحانی

۲۸۰-جدید مسائل اور ان کے جوابات: مولانا حیدر علی جوادی

فقہ، ۵۴ ص، یک روپیہ، کاتب: مجاہد علی نقوی امرہی

✦ مسرت افزا: ابوالحسن امیر الدین احمد امرالہ

۲۸۱-مسرت افزا: دکتہر مجیب قریشی

۱۹۶۸ م، دہلی (اردو شعراء کے تذکرے)

۲۸۲-ترجمہ و تلخیص مسرت افزا: عطا کاکوی

اپریل ۱۹۶۸ م، عظیم الشان بکڈپو پننہ (اردو شعراء کے تذکرے)

✦: آیت الہ سید محمد شیرازی

۲۸۳- مسئلہ افغانستان اور اسکا پس منظر: اخضر جعفری

۲۳ ص، قرآن و عشرت پبلی کیشنز کوٹ چھٹہ بخش ڈیرہ غازیخان

مسیب نامہ:

۲۸۴- غلبہ حیدری: سید سجاد علی رضوی

حالات حضرت مختار ثقفی دہ "معرکہ" دارد:

۱- طلب بیعت کرنا یزید کا جناب امام حسین علیہ السلام سے اور

پہنچنا حضرت مسلم علیہ السلام کا کوفے میں اور وہانکا معرکہ کارزار اور

- شہادت حضرت مسلم و سلیمان و ہانی ابن کثیر۔
- ۲- روانہ ہونا مختار کا جانب کوفہ اور قدامہ سے جنگ کرنا اور مختار کی ملاقات ابن زیاد سے۔
- ۳- حال سفر حضرت امام حسین و خواب زینب (ع) اور شہادت حضرت عبداللہ بقطر اور وارد ہونا حضرت امام حسین علیہ السلام کا کربلا میں۔
- ۴- روانہ ہونا ابن سعد کا مع سرہانی مشہد و شہادت یحییٰ۔
- ۵- حضرت محمد حنفیہ علیہ السلام کا شہادت امام حسین علیہ السلام سے آگاہ ہو کر منزل قادسیہ میں قریب کوفے کے پہنچنا۔
- ۶- پہنچنا سلیمان قاصد کا پاس مسیب کے مع نامہ ابن عاذب۔
- ۷- قتل کرنا بریرکا ابو یعقوب عقلانی کو۔۔۔۔۔۱۴۰، ص، ۲۳  
رمضان المبارک ۱۲۹۶ھ، مطبع حسینی اثنا عشری لکھنؤ
- ۲۸۵- غلبہ حیدری حصہ دوم: سید سجاد علی  
۲۰۴، ص، مطبع اثنا عشری دہلی، ۱۳۱۵ھ
- ♦ مصباح المسائل: آیت الہ سید محسن الحکیم
- ۲۸۶- اردو ترجمہ مصباح المسائل: مولانا سید ظہور الحسن بھریلوی  
۳۱۱، ص، شیعہ جنرل بک ایجنسی لاہور، جنوری ۱۹۶۵م، انصاف

❖ مضامین جمال الدین افغانی: سید جمال الدین افغانی

۲۸۷- ترجمه مضامین: محمد عبدالقدوس قاسمی (اردو کتابوں

کی ڈائرکٹری)

❖ مطلع الانوار: سید تفضل

۲۸۸- ترجمه مطلع الانوار: سید محمد جعفر قدسی جانی

۲۴ص، مطبع اثنا عشری دہلی

❖ معاش السالکین: شاہ سید محمد نور بخش (م ۸۶۹ھ)

۲۸۹- معاش السالکین: مولانا غلام حسن

ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ لاہور

❖ معراج السعاده: ملا احمد نراقی

۲۹۰- عروج السعاده: میر محمود علی لائق

۹۱۵ص، ۱۳۴۲ھ، مترجم تاریخ طبع گفت:

زہی مضمون معراج السعاده

ہمہ شیداو والا از دل و جان

نمودہ جمع از بہر ہدایت

روایات نبی احکام قرآن

بحمد الہ اکتون ترجمہ شد

پی تفہیم ہرکس باشد آسان

عجب این نسخہ در علم الاخلاق

شده مطبوع از توفیق یزدان

۲۹۱- معراج السعاده: دکتر سید رضا حسین رضوی

۱۵۲ ص، ذیلی بز نس پریس فیصل آباد

❖ معرفتہ الامام: مولانا شیخ محمد حسن نجفی بن مولانا ابوالقاسم

کاشانی

۲۹۲- هادی الانام: مولانا صفدر کشمیری

مشمول است بریک مقدمه، شش باب و خاتمه:

معنای امام و فرق مابین امام حق و باطل، در حقیقت امامت، در  
وجوب معرفت امامت، با در شرائط و اوصاف امامت، در احادیث وارده داله  
بر امامت اثنا عشر، در بیان معجزات، در بیان حقوق ائمه، در حکمت زیارت،  
۴۰ ص، مطبع مصطفوی بمبئی.

معرفته السلوك: شیخ محمود خلیفه شاه برهان الدین جانم بیجا

پوری

❖ ۲۹۳- معرفتہ السلوك: شاه ولی اللہ قادری (م ۱۱۵۷ھ)

(تذکره)

❖ صولت فاروقی: میرزا محمد خان آشوب تورانی

۲۹۴- مغازی آنحضرت صلوٰۃ اللہ علیہ: احمد علی بن سید محمد

علی الواعظ

تذکره غزوات و فتوحات شام و عراق، ۲۲۸ ص، ۱۳۹۱ھ نظامی

پریس کانپور (قاموس: ۲)

✦ مغز مفکر جہاں: ذبیح اللہ منصور

۲۹۵- حضرت امام جعفر صادق کے بارے میں ۲۳ یورپی دانشوروں

کی تحقیق حصہ دوم: محمد موسیٰ رضوی

۱۹۲ ص، ۵ روپیہ، کاظمین ٹرسٹ سادات کالونی کراچی

✦ مفاتیح الغیب:

۲۹۶ زائچہ تقدیر: مولانا سید مقبول احمد

مکتبہ ناز، شیعہ جامع مسجد کرشن نگر لاہور

✦ مفتاح الاحکام: سید محمد قادری

۲۹۷ مفتاح الاحکام: عقائد، ۱۰۹ ص، (تذکرہ)

مفتاح الجنہ فی مجالس و مصائب خامس آل عبا وائمہ معصومین:

محمد بن محمد المقدس زنجانی

۲۹۸- مفتاح الجنہ فی مجالس و مصائب خامس آل عبا وائمہ

معصومین:

سید محمد شبر عباس نقوی بخاری

چار مجلس، ۲۷۸ ص، ۴۵ روپیہ، ولی العصر ٹرسٹ رتہ متہ

جھنگ، ربیع الاول ۱۴۰۸ھ / نومبر ۱۹۸۷م، کاتب: نبیل احمد خان

✦ مفتاح الصلوٰۃ:



۲۹۹- مفتاح الصلوة: شاه سعیدالدین

چار باب و چهل فصل، ۱۴۸ ص (تذکرہ: ۵)

❖ مقایسہ ای بین سستمهای اقتصادی: شیخ حسین مظاہری

۳۰۰- اقتصادی نظاموں کا تقابلی جائزہ جلد یکم: مولانا سید

محمد تقی نقوی

مشمول است بر چار فصل: سرمایہ داری نظام، اسلامی اقتصاد کی

بنیادیں، اسلام میں حکومت و ولایت، شخصی ملکیت ۲۴۰ ص، ۲۵ روپیہ،

امامیہ پبلی کیشنز لاہور، آر آر پرنٹرز.

۳۰۱- اقتصادی نظاموں کا تقابلی جائزہ جلد دوم: مولانا سید

محمد تقی نقوی

❖ مکارم الاخلاق:

۳۰۲: پایہ دین: غلام امجد علی خان (مطلع انوار)

❖ مکتب ولایت: م ذبیحی

۳۰۳- مکتب ولایت: شیخ شریف حسین

ترجمہ ۱۸۷ حدیث معصوم درباره اخلاق، ۸۸ ص، تنظیم غلامان آل

عمران لاہور

❖ مناظرہ حسنیہ: ملا ابراہیم (م ۹۵۸ھ) بن ولی البہ ابن کتاب

مختلف نام دارد: مناظرہ یک بانوی شیعہ با دانشمندان اہلسنت، مکالمات

حسنیہ

۳۰۴- مناظره حسنیہ: مولانا سید بشارت حسین کامل مرزا پوری  
۱۱۲ ص، امامیہ کتب خانہ لاہور

۳۰۵- مناظره حسنیہ: ۱۷۴۱ ص پنج روپیہ، مکتبہ اصغریہ  
دارالعلوم محمدیہ سرگودھا

۳۰۶- فیض عام: سید بنیاد علی ۱۱۲ ص، یکم فروری ۱۹۰۳ م،  
مطبع اثنا عشری لکھنؤ

❖ مکتب اہلبیت: علامہ مصطفیٰ نورانی

۳۰۷- مکتب اہلبیت: مولانا حسن رضا غدیری

مشمول است برمسائل امامت، عصمت، معجزہ، شوری، اسلامی  
مسارات و علل و اسباب تاریخی قتل عثمان، ۹۳ ص، دہ روپیہ موسسہ  
المزمل حسینیہ ہال لاہور

مکتوبات: مجدد الف ثانی

۳۰۸- چالیس ارشادات امام ربانی: سید احمد شاہ قادری ۱۵  
ص، مرکزی مجلس رضا لاہور، ذی قعدہ ۱۴۰۰ھ، وصی حیدر پرنٹرز اردو  
بازار لاہور

۳۰۹- ترجمہ مکتوبات امام ربانی: سید اصغر علی شاہ جعفری  
(تذکرہ علماء)

۳۱۰- ترجمہ مکتوبات: سید خورشید حسین بخاری (حضرت شاہ  
سکندر)

۳۱۱- تجلیات ربانی: مولانا نسیم احمد فریدی امرہی

ترجمہ و تخلص ۳۱۳ مکتوبات، تقریب و تعارف از مولانا محمد منظور نعمانی ۳۵۳ ص، ساڑھے تیرہ روپہ، کتب خانہ الفرقان لکھنؤ

♦ ملکہ و ہدھد: مصطفیٰ زمانی

۳۱۲- ملکہ اور ہدھد: فضل حق

۶۴ ص، ۵ روپیہ، جامعہ تعلیمات کراچی، ۱۴۰۱ھ / ۱۹۸۱م

♦ مناسک الحج: آیت الہ شیخ مرتضیٰ انصاری

۳۱۳- ذخیرۃ السالک فی تادیتہ المناسک مع تتمہ: مولانا سید علی نقی گردیزی سلطان پوری، (۵۶+۱۵۶) ص، ۹ / ربیع الاول ۱۳۲۱ھ، مطبع برہانیہ حیدر آباد دکن

کاتب: محمد علی لاری

♦ مناسک حج: آیت اللہ ابوالقاسم خوی

۳۱۴- مناسک حج:

۱۱۴ ص، کراچی، انجمن پریس، ۱۳۹۴ھ / ۱۹۷۲م

♦ ۳۱۵- مناسک الحج: آیت اللہ سید ابوالحسن کشمیری ۱۳۲ ص،

۱۲ آنہ، بمبئی پریس بمبئی

بین الاسلام و دارون (عربی): آیت اللہ سید محمد شیرازی

♦ مناظرہ مسلمان و دارون (فارسی): سید علی کاظمی

۳۱۶- مناظرہ مسلمان و ڈارون: مولانا سید بشارت حسین کامل  
مرزا پوری ۶۴ ص، ۶۲ پیسہ، ادارہ نشر و اشاعت دینی کاظمین ٹرسٹ کراچی،  
جاوید پریس کراچی

❖ مناقب سلطانی:

۱۷- مناقب سلطانی: احوال و آثار سلطان باہو بردہ باب و  
نودفصل، ۵۵۰ ص، ۲۱ روپیہ، اللہ والے کی قومی دکان لاہور

❖ منتخب الرسائل: آیت اللہ سید حسین بروجردی

۳۱۸- احسن الرسائل: مولانا مرزا احمد حسن

۱۵۲ ص، ۱،۵۰ روپیہ، ادارہ علمیه ناصر العلوم لکھنؤ

۳۱۹- منتخب الرسائل: مولانا مفتی طیب آغا جزائری ۱۵۴ ص،

۳،۵۰ روپے، ادارہ علوم آل محمد لاہور، نقوش پریس لاہور

۳۲۰- مخزن المسائل: مولانا سید خورشید حسین شیرازی

۱۶۸ ص، ۱۹۵۵ م، ثنائی برقی پریس سرگودھا، کاتب: سید عباس علی

❖ منطق الطیر: شیخ فریدالدین عطار

۳۲۱- لسان الطیر: آغا محمد اشرف ترجمہ مع شرح، ۲۸۸ ص، ۵

روپیہ، شیخ مبارک علی تاجر کتب لاہور

۳۲۲- مخزن الاسرار: سید تفضل حسین عطا جانسی

❖ مہدی فی القرآن: سید صادق حسینی شیرازی

۳۲۳- مہدی فی القرآن: مولانا محمد حسین ممتاز الاناضل لکھنؤ  
۱۰۶ آیت و ۱۰۶ حدیث دربارہ امام مہدی علیہ السلام، ۲۱۹ ص، ۱۵ روپیہ  
ولی العصر ٹرسٹ رتہ متہ جہنگ، ۱۴۰۹ھ / ۱۹۸۹م

❖ منتهی الآمال: شیخ عباس قمی

۳۲۴- احسن المقال جلد یکم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م)

(۱۹۸۹م)

۴۹۴ ص، سیٹھ برادرز شاہ عالمی مارکیٹ لاہور، لائف پرنٹنگ

پریس لاہور

۳۲۵- احسن المقال جلد دوم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م)

(۱۹۸۹م) ۸۷۸ ص

۳۲۶- احسن المقال جلد سوم: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م)

(۱۹۸۹م) ۶۷۹ ص

❖ می باید پسندید:

۳۲۷- حدیقتہ الاخلاق: راجیشور راؤ اصغر ۲۳ ص، ۱۲۲۰ھ،

مطبع نامی نولکشور لکھنؤ

❖ می باید شنید: محمد علی رفعت بن عتیق اللہ خان الحسینی

الواسطی ۱۵ ص، کانپور، مطبع نولکشور، ۱۲۹۱ھ / اکتوبر ۱۸۷۴م

۳۲۸- کشف الاسرار: راجیشور راؤ اصغر ۳۶ ص، ۱۹۰۴م مطبع

نولکشور لکھنؤ

❖ نام حق:

۳۲۹- نام حق: سید حسین رضوی ۱۴ ص، ۱۳۱۲ هـ، بمبئی

✦ نامہ شیعیان: میرزا حسن الحائری الاحقاقی

۳۳۰- مصباح العقائد: مولانا ناصر حسین نجفی ۲۵۶ ص، مبلغ

اعظم اکیڈمی فیصل آباد، اسود آفست پریس فیصل آباد،

کاتب: محمد شریف قادری

✦ نامہ علی:

۳۳۱- نامہ علی (منظوم): شاہ عبدالعلی ۲۰ ص، مخطوطہ،

معجزہ علی بن ابیطالب علیہ السلام، مشتمل است بر دو صد بیت

آغاز: کہ یک دن محمد علیہ السلام جو بیٹھے تھے اصحاب یارن

تمام (قاموس: ۱)

رسالہ نجاتیہ: مولانا محمد صدیق حسن خان (م ۱۳۰۷ هـ)

۳۳۲- نجاتیہ: مولانا حافظ محمد اسحاق، عقائد، ۵۶ ص،

جمعیت اہلحدیث گوجرانوالہ، اپریل ۱۹۵۶ م، (فقہا)

نحومیر: سید شریف جرجانی (م ۸۱۶ هـ)

۳۳۳- نحومیر: مولانا سید مظاہر حسن امرہی، ۵۰ ص (ذریعہ:

(۲۴)

✦ نخبہ: آیت اللہ سید محمد حسن شیرازی

۳۳۴- نخبہ: ۹۲ ص؛ مطبع جعفری لکھنؤ؛ کتاب الطہارۃ تا صوم

♦ نخبته العباد: آیت الله میرزا ابوالحسن اصفهانی

۳۳۵- منتخب الاحکام: مولانا سید حامد حسین ۱۰۴ ص، ۴ آنه،

مطبع اعجاز محمدی لاہور

♦ نزهتہ اثنا عشریہ جلد اول: میرزا محمد کامل دہلوی (م)

(۱۲۳۵ھ)

رد تحفہ اثنا عشریہ از شاہ عبدالعزیز دہلوی (م ۱۲۳۹ھ)

میرزا محمد کامل المعروف بہ شہید را بع پسر غیاث احمد خان

کشمیری شاگرد حکیم محمد شریف (م ۱۲۲۲ھ) در ۱۱۵۰ھ تولدیافت عالم

بے بدل بود رد تحفہ اثنا عشری بنام نزهتہ اثنا عشریہ در دوازده جلد نوشت

بسال ۱۲۳۵ھ شہید شد منیر شکوہ آبادی قطعہ تاریخ گفت:

حیف میرزا محمد محتاط

فلک شرع راہبر کامل

متکلم، محدث و ائقہ

اورع عصر، عالم و عامل

ہم حکیم و طبیب و ہم شاعر

کامل و ہم تخلصش کامل

ناصر اہلبیت در دہلی

اثبت و پاک و صادق و عادل

نزهتہ اوست در دوازده جلد

کرد دعوی تحفہ را باطل

در جناں رفت پیش آل رسول

شد بدریای معرفت و اصل

سال مرگش چنان نوشت منیر  
ہای افسوس فاضل کامل ۱۲۳۵ ھ

تصانیف: زہتہ اثنا عشریہ، تاریخ العلماء رسالہ علم بدیع، رسالہ  
صرف فارسی، نہایتہ الدرا یہ شرح و جیزہ علامہ بہائی، تنبیہ اہل الکمال  
والانصاف علی اختلال رجال اہل المخلاف، رسالہ فلسفہ، رسالہ بداء،  
تلخیص مسند احمد بن حنبل تلخیص تاریخ طبری، تلخیص شرح المواقف

۳۵۲ ص، مطبع اصلاح کھجوا

۳۳۷-ہدیہ اثنا عشر یہ ترجمہ زہتہ اثنا عشریہ جلد نہم: مولانا  
سید شریف حسین بہریلوی دربارہ فقہ، ۵۱۲ ص، سہ روپیہ، علمی پریس و  
ادریس المطابع دہلی

زہتہ النواظر (عربی): شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراچی

\* زہتہ النواظر (فارسی): شیخ عباس قمی

۳۳۸-معدن الجواہر: مولانا سید صفدر حسین نجفی (م ۱۹۸۹م)

۱۲۰ ص، امامیہ پبلی کیشنز لاہور، نومبر ۱۹۸۲م، مظفر پرنٹرز

لاہور

نشان حیدری: میر حسن علی کرمانی

۳۳۹- تاریخ ٹیبو سلطان: محمود احمد فاروقی

۳۹۹ ص، ۲۸ روپیہ، شیخ غلام علی و پسران لاہور، علمی پرنٹنگ

پریس لاہور



✦ نصاب فارسی:

۳۴۰- ترجمہ نصاب فارسی: مولانا سید ناصر حسین زیدی

۱۹۷۵م، ہند

✦ سید علی خامنہ ای و علی اکبر رفسنجانی

۱۴۱- نماز جمعہ کے خطبات:

۶۴ص، ۱۴۰۷ھ، امامیہ آرگنائزیشن پاکستان کراچی

✦ نمائش نامہ:

۳۴۲- ترجمہ نمائش نامہ: دکتر سید نیر مسعود رضوی

۱۹۶۷م، لکھنؤ (پاسداران ج: ۱)

نمونہ بعنوان اسلام: شیخ ابراہیم امینی

۳۲۳- فاطمہ زہرا-اسلام کی مثالی خاتون: مولانا شیخ اختر

عباس نجفی

ہفت باب: ولادت سے ازدواج تک، جناب فاطمہ کی شادی، فاطمہ

علی کے گھر میں، فاطمہ-موت کے نزدیک، جناب فاطمہ کا حضرت ابوبکر

سے اختلاف اور اسکی تحقیق، ۲۶۸ص، ۱۷ ۱/۲ روپیہ، موسسہ الرمول

الاعظم لاہور، ۱۵ شعبان ۱۴۰۵ھ الغدیر پرنٹنگ پریس سرگودھا

✦ ننه حوا: مصطفیٰ زمانی

۳۴۴- رونیداد امان حوا: مولانا سید بشارت حسین کامل، ۲۳ص،

امامیہ کتب خانہ لاہور، ایورگرین پریس لاہور

نور بخشیدہ: شاہ سید محمد نور بخش

۳۴۵- نور بخشیدہ: سید قاسم شاہ

مئی ۱۹۲۸م نگینہ پریس جالندھر

✦ خصائص حسین: شیخ جعفر بن حسین شوستری

۳۴۲- نورالعین: میرزا احمد حسین

۳۷۶ص، ۱۳۱۵ھ، مطبع اثنا عشری لکھنؤ

✦ نیچریت: مولانا جمال الدین اسد آبادی

۳۴۷- نیچریت: مولانا عبدالحنان منشی فاضل

۶۴ص، شش آنہ، کتب خانہ آصفیہ لاہور، حمایت الاسلام پریس

لاہور

✦ وجہ دین: حکیم ناصر خسرو علوی

۳۴۸- انتخاب وجہ دین: علامہ نصیرالدین ہونزائی

۱۳۲ص، اسماعیلیہ ایسوسی ایشن کراچی، جون ۱۹۷۶م

و

✦ وحی والہام: آیت الہ میرزا عبدالکریم زنجانی (م ۱۳۸۸ھ)

۳۴۹- وحی والہام- برہان امامت: سید حسن جعفری مولوی فاضل

لاہور

پاسخ دو پرسش: وحی چیست؟ فرق میان وحی والهام چیست؟ واز کجا معلوم شود صحیحی بودن وحی چون در این ملک این مطلب بسیار مهم است، در ظهور امام دوازدهم چه می فرمائید تعیین وقت ظهور ایشان شده است یا نه؟ آیا ممکن است کسی ملاقات نماید ایشان را در زمان غیبتش میانه؟

۱۱۹ ص مع متن، ۱۳۵۴/۱۹۳۵ م، علمی پرنشنگ پریس لاہور

❖ وسیله النجاة: آیت الہ میرزا عبدالکریم زنجانی نجفی (م)

(۱۳۸۸ھ)

۳۵۰- ترجمه رساله عملیه و مناسک حج: حکیم سید مصطفی

حسین

۱۵۲ ص، نظامی پریس لکھنؤ، ۱۳۵۴ھ

❖ وسیلته النجاة: آیت الہ سید حسین بروجردی

۳۵۱- ترجمع وسیلته النجاة: مولانا ضمیر عباس

ترجمه ۲۳۳ مسئله ۱۲۸ ص، ۱/۴ روپیہ، کتب خانہ حیدری

حیدرآباد دکن ۱۳۲۹ھ

❖ وصایت شوری: دکتر علی شریعتی

۳۵۲- وصایت شوری: سید ریاض احمد کاظمی

پاسخ این پرسش کہ بر موقعه حجتہ الوداع حضور صلی الہ علیہ و آلہ وسلم حضرت علی علیہ السلام را وصی خود قرار ده بود چرا بعد از

وصالش این انتخاب در عمل نیامد؟ ۱۶ص، ژون ۱۹۸۱م، خانہ فرہنگ  
ایران راولپنڈی، ایس ٹی پرنٹرز راولپنڈی

❖ وقائع الظہور: عباس علی اصفہانی

۳۵۳- علام الظہور

چارہ باب: آیات و احادیث جو حضرت صاحب الزمان کے خصوص  
میں وارد ہوئیں، حضرت امام رضا کابیان اور دعبل کے اشعار، حضرت کے  
ظہور کے علامات، احوال ظہور حضرت حجت، ان احادیث کے بیان میں  
جنکو مرحوم جزائری انوار نعمانیہ اور مرحوم مجلسی بحارکی تیرہویں جلد  
میں ظہور کے متعلق لکھتے ہیں، ۲۸۰ص ۱/۴ ۴ روپیہ، مطبع حیدری  
حیدر آباد دکن (ہند)

❖ وقائع نعمت خان: نعمت خان عالی

۳۵۴- نظام المضامین شرح وقائع نعمت خان عالی: مولانا غلام  
دستگیر شرح معہ ترجمہ، ۱۲۱۲ھ (آصفیہ)

❖ : دکتہ علی شریعتی

۳۵۵- ہاں بھائی! یہ وہی راستہ ہے جو انہوں نے اختیار کیا: اکبر  
پاشا ایڈووکیٹ ۲۴ص، پنج روپیہ، علی شریعتی فاؤنڈیشن گجرات، سجاد  
رضا پرنٹنگ پریس گجرات، کاتب: گوہر ممتاز

❖ ہجرت و جہاد: شیخ مرتضیٰ مظہری

۳۵۶- هجرت و جهاد: سید ذوالفقار علی زیدی

ص ۶۲، منی ۱۹۸۷ م، دائرة التبلیغ اسلامی پاکستان کراچی.

کاتب: محمد احسان

۳۵۷- هجرت و جهاد: علامه عبدالستار تنویر

ص ۴۰، ۱۹۸۷ م، گرین لائٹ پریس گجرات، کاتب: اصغر علی شاه

❖ هدیه المستبصرین: مولانا محمد اسماعیل دیوبندی

۳۵۸- هدیه المستبصرین فی رد شبهات مقصرین: مولانا ضیاء

حسین ضیاء رد اسرار الشریعه فی عقائد الشیعه" از مولانا محمد حسین

نجفی

این اشعار از وست:

آفرین بر قوم احساء آفرین

مومنین و عارفین و عاملین

السلام احقاقیان احسانیان

مومنان مستبصران مولائیان

خوانده ام احقاق رامن باربار

رحمتی بر شیخ موسی صد هزار

معضلات شیخ بر من حل شده

از بیانش کشف هر مشکل شده

ص ۱۶۰، ده روپیہ، درس آل محمد فیصل آباد، اسود آفست پریس

فیصل آباد اپریل ۱۹۸۰.

❖ ہدیہ محمدیہ: محمد ابراہیم بن حسین حسینی

۳۵۹- ہدیہ محمدیہ دلیل نبوت احمدیہ: نجف علی خان

۹۶ص، ۱۸۸۰م، آگرہ (قاموس: ۱)

❖ ہمایوں نامہ: گلبدن بیگم بنت ظہیرالدین محمد بابر

۳۶۰- ہمایوں نامہ: عثمان حیدر مرزا

احوال و وقائع عہد نصیرالدین ہمایوں، ۹۶ص، ۱/۴ ۴ روپیہ،

۱۹۸۱م ترقی اردو بیورو دہلی کلڈیپ آرٹ پریس نئی دہلی

❖ یا علی مدد: مولانا عبدالرضا ابراہیمی

۳۶۱- یا علی مدد: دکتہ کاظم علی رسا

۴۶ص، کتابخانہ ابراہیمیہ شاخ پاکستان کراچی، شیخ شوکت علی

پرنٹرز کراچی، ۱۹۷۶م

❖ ینابیع الاسلام:

۳۶۲- ترجمہ ینابیع الاسلام: ۲۲۴ص، پنجاب ریلجس بکڈپو

انار کلی لاہور

### ضمیمہ

❖ اسرار خودی: دکتہ محمد اقبال لاہوری (م ۱۹۳۸م)

(۳۶۲) اسرار خودی: جسٹس ایس اے رحمن (م ۱۹۶۵م)

ترجمہ منظوم (اردو انسائیکلو پیڈیا) ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

♦ اقبال لاہوری - شاعر پارسی گوی پاکستان : مجتبیٰ مینوی

۳۶۴- اقبال لاہوری- پاکستان کا فارسی گو شاعر: محمد صدیق

۶۲ ص، مخطوطہ (جامعات)

♦ بحر الحقیقت : خواجہ احمد غزالی

۳۶۵- بحر الحقیقت : محمد نذیر رانجھا

ہفت بحر : معرفت، جلال، وحدانیت، ربوبیت، الوہیت، جمال،

مشاہدہ

۱۰۸ ص، ۴۸ روپیہ، عتیق پبلشنگ ہاؤس لاہور، ۱۴۰۹ھ/

۱۹۸۹م

♦ پیام شہیدان : دکتر علی قانمی

۳۶۶- پیام شہیدان : سید حسن امداد (ممتاز الا فاضل)

۱۱۵ ص، دارالثقافتہ الاسلامیہ کراچی، ذی الحجۃ ۱۴۱۰ھ/

جولائی ۱۹۹۰م کاتب : سید جعفر صادق

♦ تحفہ عجم :

۳۶۷- تحفہ عجم : سید ناصر حسین زیدی

۱۹۷۵م (پاسداران)

♦ تذکرۃ الاولیاء : فریدالدین عطار

۳۶۸- تذکرۃ الاولیاء : اختر حجازی

۳۷۲ص، چہل روپیہ، الفیصل ناشران لاہور

❖ حاجی بابا اصفہانی :

حاجی بابا اصفہانی : سید عادل حسین جعفری (پاسداران)

❖ حسنیہ : ملّا ابراہیم فرزندولی اللہ

۳۶۹- ایمان در پن : محمد علی الفت

وجہ ترجمہ این رسالہ باین طور ذکر کرد

سبب اس رسالے کی تالیف کا

بیان کر یہ نسخہ کی تصنیف کا

کہ احمد علی نور چشم ایک روز

کیا مجھ سے اظہار وہ دلفروز

جو ہے حسنیہ کا رسالہ جلیل

ہے بحث مذاہب میں روشن دلیل

سو ابراہیم استر آباد نے

عربی کتیب فارسی کر لکھے

بہندی زبان تم کرو ترجمہ

کہ حاصل کریں یہ سعادت ہمہ

آغاز: کروں بسم اللہ سین ابتدا

یہ نامہ کتیب با ہزارا ثنا

(مخطوطات انجمن)



❖ رباعیات عمر خیّام : عمر خیّام

۳۷۰ - رباعیات عمر خیّام : امیر جان بازئی (پشتو)

۳۷۱ - رباعیات عمر خیّام : ابوالاظهر خیرالحق (پشتو)

(پاکستانی اهل قلم)

❖ زندگینامہ آیت اللہ منتظری:

۳۷۲ - زندگی آیت اللہ منتظری : سید حسن عباس رضوی فطرت

(پاسداران)

۳۷۳ - شرح رباعیات عمر خیّام : محمد نذیر گردیزی (پاکستانی

اهل قلم)

❖ قصائدقآنی : میرزا حبیب اللہ

۳۷۴ - شرح قصائدقآنی : ریاض رضوی (پاکستان اهل قلم)

❖ مثنوی : بو علی قلندر

۳۷۵ - مثنوی : حکیم غلام محمد سومرو عرشی (سندهی)

(پاکستانی اهل قلم)

❖ مثنویات و غزلیات : امیر خسرو دہلوی

۳۷۴ - انتخاب مثنویات و غزلیات امیر خسرو دہلوی : سید حسن

عباس رضوی فطرت ترجمہ معہ متن، ۱۹۷۵ م (پاسداران)

❖ مجالس المومنین : قاضی نوراللہ شوستری

۳۷۷- ترجمہ مجالس المؤمنین: سید سخاوت علی رضوی (ذریعہ)

✦ محفل ایران :

محفل ایران : سید ناصر حسین زیدی فرزند علامہ سید عدیل اختر

۱۹۶۱ م (پاسداران)

✦ مفتاح العاشقین : شاہ نصیر الدین چراغ

۳۷۸ - روشن چراغ : صاحبزادہ معین نظامی

۸۰ص، شش روپیہ، الحسین پبلی کیشنز لاہور

✦ ولایت فقیہہ : علامہ سید حسن طاہری خرم آبادی

۳۷۹ - عوامی حکومت : مولانا روشن علی نجفی

عنوانات : ولایت، قوانین ثابت و متغیر، حکومت اسلامی کا

مقصد، ولی فقیہہ کا مقننہ بحریہ اور عدلیہ سے رابطہ

۱۶۰ص، ۲۵ روپیہ، دارالثقافتہ الاسلامیہ کراچی، ذی قعدہ

۱۴۱۰ھ/ جون ۱۹۹۰م، کاتب، سید جعفر صادق

در حقیقت دین : سید شہاب الدین حسینی بن آقا سید علی شاہ (م)

(۱۳۰۲ھ)

برادر آغا خان سوم سرسلطان محمد شاہ (م ۱۹۵۷م)

۳۸۰- رسالہ در حقیقت دین : پروفیسور عباس سبزواری

۱۰۶ص، دی اسماعیلیہ ایسوسی ایشن پاکستان کراچی

\*\*\*\*\*

## منابع

- اکثر کتب کہ دریں فہرست ذکر شدہ براہ راست دیدہ ام التبیہ بعضی کتاب کہ براہ راست ندیدہ ام، در قوسین مخففات منابع را ذکر کردہ ام
- ۱- آصفیہ : کتب خانہ نواب سالار جنگ کی اردو کتابوں کی توضیحی فہرست، حیدر آباد دکن، ۱۹۵۷م
  - ۲- احوال و آثار : احوال و آثار عبداللہ خوشگی قصوری، محمد اقبال مجددی، دارالمورخین لاہور، ۱۹۷۲م، اشرف پریس لاہور
  - ۳- اردو شعراء کے تذکرے : اردو شعراء کے تذکرے اور تذکرہ نگاری، دکتہ فرمان فتح پوری، ۱۹۷۲م، لاہور
  - ۴- اردو کتابوں کی ڈائیکٹری لاہور
  - ۵- اردو انسائیکلو پیڈیا، فیروز سنز لاہور، ۱۹۶۸م
  - ۶- پاسداران : پاسداران زبان و ادبیات فارسی در ہند، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی در ہند، ۱۳۰۶ھ
  - ۷- تحفہ جعفری یعنی خلاصہ اخلاق ناصری، میرزا محمد جعفر کشمیری، ۱۹۳۱م، لاہور
  - ۸- تذکرہ حضرت شاہ سکندر : تذکرہ حضرت شاہ سکندر کیتھلی، سید خورشید حسین بخاری، میری لائبریری لاہور، ۱۹۷۶م
  - ۹- تذکرہ علمای اہلسنت و جماعت لاہور، پیرزادہ علامہ اقبال احمد فاروقی ایم اے، مکتبہ نبویہ گنج بخش روڈ لاہور، مئی ۱۹۸۷م
  - ۱۰- تذکرہ مخطوطات، دکتہ سید محی الدین قادری زور، ترقی اردو بیورو نئی دہلی، ۱۹۸۳م
  - ۱۱- تلامذہ میر، امداد صابری، انقراکادمی چوہڑھڑ پال راولپنڈی، ۱۹۶۵م، تعمیر پرشنگ پریس راولپنڈی

- ۱۲- جامعات : جامعات میں اقبال کا تحقیقی اور تنقیدی مطالعہ، دکنر سید معین الرحمن اقبال اکادمی پاکستان لاہور، ۱۹۷۷ م
- ۱۳- ذریعہ : الذریعہ الی تصانیف الشیعہ، شیخ محمد محسن المعروف بہ آقای بزرگ طهرانی
- ۱۴- شریف التواریخ : سید شریف احمد شرافت نوشاہی (م ۱۹۸۳ م) ادارہ معارف نوشاہیہ ساہنپال گجرات، ۱۹۸۳ م
- ۱۵- فقہای ہند : محمد اسحاق بہنی، ادارہ ثقافت اسلامیہ لاہور، ۱۹۸۱ م
- ۱۶- قاموس : قاموس الکتب جلد اول و دوم، انجمن پریس کراچی
- ۱۷- گل کرسٹ : گل کرسٹ اور اسکا عہد :
- دکنر محمد عتیق صدیقی ۱۹۷۹ م، دہلی
- ۱۸- مخطوطات انجمن ترقی اردو جلد اول، انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی ۱۹۶۵ م
- ۱۹- مرآة التصانیف جلد اول، مولانا حافظ محمد عبدالستار قادری چشتی، مکتبہ قادریہ جامعہ نظامیہ لاہور
- ۲۰- مطلع انوار، مولانا سید مرتضیٰ حسین فاضل، خراسان اسلامک ریسرچ سنٹر کراچی، ۱۳۰۲ھ / ۱۹۸۱ م، رشید آرٹ پریس لاہور ۱۳۰۰ھ، کمپائن پریس لاہور
- ۲۱- نجوم السماء : نجوم السماء فی تراجم العلماء مع نیراس النور والفضاء، مولانا میرزا محمد علی کشمیری، مکتبہ بصیرتی قم تہران
- ۲۲- جہان مسعود : آر بی مظہری، ادارہ تحقیقات امام رضا کراچی ۱۳۰۵ھ / ۱۹۸۵ م



از دکتر محمد حسین تسبیحی

اسلام آباد

## جشن نوروز در پاکستان

در پاکستان جشن نوروز را برپای می‌داشته‌اند شاید به مدت هزار سال. در تاریخ شاهجهان نامه و آیین اکبری و اکبر نامه و همایون نامه گلبدن بیگم از جشن نوروز و جشن بهاران و رسیدن گل سرخ و مراسم بزرگداشت آن و آیین برگزاری آن باشکوه و عظمت یاد شده است. هم اکنون هم در بعضی از خاندان‌های پاکستانی جشن نوروز را آمیخته با مراسم مذهبی و دعا و نیایش برپای می‌دارند و یا به یاد آن به دیدار یکدیگری می‌روند و لباس نو می‌پوشند و خانه‌ها را تمیز و مصفاً و زیبا می‌سازند و گل و بوته و نقش و نگاری می‌کنند. مجالس شعر خوانی و محفل سماع و نمایش توالی تشکیل می‌دهند و سفره می‌چینند و رقص و شادی برپای می‌دارند و حتی برای رحمت و مغفرت و سلامت بودن و سعادت زیستن انواع درودها و ادعیه‌ها را می‌خوانند و ختم قرآن می‌کنند. هرگاه به کتاب‌ها و دیوان‌های شاعران نگاه

کنیم و آنها را بخوانیم به ابیاتی بر می خوریم که درست در هنگام نوروز سروده شده است مثلاً اشعار ابوالفرج رونی لاهوری می خوانیم:

جشن فرخنده فرور دین است  
روز بازار گل و نسرين است

این ابوالفرج از روستای رون بوده که گفته می شود در نزدیک لاهور واقع بوده است وی در سال ۴۹۲ ه ق در گذشته است. شاعر دیگر مسعود سعد سلمان است که او راهم اهل لاهور می دانند و در سال ۵۱۵ ه ق در گذشته است و می فرماید:

روز نوروز و ماه فرور دین  
آمدند ای عجب ز خلا برین

میتوان گفت همه مردم از هزار سال پیش نوروز را می شناخته اند و آنرا جشن می گرفتند در حقیقت آغاز برگزاری جشن نوروز خورشیدی را باید با بنیاد فرمانروایی غزنویان در لاهور در قرن پنجم هجری دانست و بهترین دلیل آن شعر های نوروزی ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان دو شاعر برجسته دربار غزنویان می باشد. مسعود سعد، بارها از نوروز و بهار و جشن فرور دین و گل سرخ یاد کرده است و به همین جهت در بعضی از نقاط سرحدی پاکستان، جشن بهاران و جشن گل سرخ دارند که تا داخل افغانستان کشیده می شود و آن ها هم نوروز را، جشن گل سرخ می نامند.

پس از دوره غزنویان همین گونه نوروز بر قرار بوده تا در گذشت قطب الدین ایبک در ۶۰۷ ه ق که لاهور مرکز ادب و فرهنگ و زبان فارسی بوده است. در کتب تاریخ نشان های فراوان داریم که مسلمانان فارسی پرور

و فارسی دان آغاز سال شمسی را جشن می گرفتند و شگفت اینجاست که غیر مسلمانان هم در همین ماه اسفند و ماه فروردین روزهای بهاری جشن می گرفتند. و به شادی و خوشی می پرداختند. ظهیرالدین محمد بابر بنیانگذار تیموریان در آغاز فروردین ماه در سال ۹۳۲ ه ق در خطبه ای در روز جمعه ایراد کرد و در آن خطبه گفت:

نوروز و نوپهار و می و دلبری خوش است  
بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

و در حقیقت، تیموریان جشن هنگام آفتاب در برج حمل را همواره، شگون می شمردند، نصیرالدین همایون پادشاه ظهیرالدین محمد بابر که مردی دانشمند و در علوم ریاضی و مهندسی و اختر شناسی و جغرافیه استاد بود و آیین های نوینی را برقرار ساخت که در آنها جشن نوروز را برگزار می کرد، غیاث الدین محمد خواند میر نویسنده قانون همایونی برای همایون سرود:

تا هر بهار از خودت گردد حمل مشرف  
بادا ترا مُسلم تخت جهان پناهی  
نو روز تا چمن را بخشد لباس خضرا  
از خلعت تو بادا، اهل شرف مباحی

گلبدن بیگم خواهر همایون پادشاه می گوید: بعد از نوروز هفت ده روز همایونی می کردند و لباس های سبز می پوشیدند و قریب سی چهل دختر را حکم شد که لباس های سبز پوشند و برکوه ها برآیند و در يك نو روز برکوه هفت دادایان بر آمدند. اما کسی که جشن نو روز را بسیار خوب برقرار

می داشت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود که در گذشتش به سال ۱۰۱۴ هـ ق می باشد و ذکر برگزاری جشن های نو روز را در طبقات اکبری اینگونه می خوانیم:

ابتدای این سال، روز سه شنبه بیست و هفتم صفر، سنه احدی و تسعین و تسعمانه یعنی ۹۹۱ هـ ق بود. در روز نو روز این سال دیوار و ستون ایوان ها و دولتخانه عام و دولت خانه خاص را به امر تقسیم نموده در قماش ها و پرده های مصور گرفته، کمال زینت داده به نوع آراستند که نظارگیان را از مشاهده آن حیرت به حیرت می افزود. صحن بارگاه دولت خانه هارا به شامیانه های زر دوزی و زریفت و غیره ترتیب داده، تخت از طلا و مرصع به یاقوت و لثالی در آن نهاده، رشک فردوس برین ساختند، شاعری می گوید:

صفحه نه طاق بیاراستند

پرده زریفت فلک ساختند

تخت زدند و تتق آویختند

عرش دگر بر زمین انگیختند

مدت هجده روز این منازل دلگشا آراسته بود. شبها به فانوس های رنگی می آراستند و اهل نغمه فارسی و هندوی نغمه آرا و بزم آرا بودند. حضرت در روز نو روز بر تخت جلوس فرمودند. روز شرف که آخرین ایام نو روز است نیز به دستور عالی جشن ترتیب یافت. پیکش های بسیار از پارچه هندوستان و خراسان و عراق و مروارید و لعل و یاقوت و طلا آلات و اسبان عربی و عراقی و مغلان کوه پیکر و قطار های شتر نر و ماده و اشتران را به خدمت گزرايند. چنین مقرر شد، که در هر سال در ایام نو روزی مجلس نو



روزی به طریقی که مذکور شد، منعقد شده باشد به همین ترتیب در دوره های دیگر هم جشن نوروز برقرار بوده است.

در يك تقویم که از سال ۱۱۹۷ هـ ق با قیمانده است و به زبان فارسی می باشد. از نوروز و جشن نوروز سخن گفته است و پس از بیان مراسم نوروز و آداب لباس و غذا و شیرینی و رنگ های گوناگون و فاخته و بلبل و پرندگان خوش الحان، دست به دعا بر می دارد و می گوید که:

هنگام تحویل که اجابت دعاست، به حسن نیت و خلوص عقیدت متوجه به جناب و اهب العقلیت گشته، شصت و پنج بار دعای حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب خوانده، حاجات خود را مسألت نمایند تا به درجه اجابت پذیرائی شود و از قسم زر و نقره و لباس های منقش به محتاجان هر گوشه نشینان عنایت فرمایند و امید واران دور و نزدیک را بهره ور گردانند تا تمام سال به فرحت گذرد و این شعر در صفحه تحویل سال این تقویم آمده است:

یا رب که ترا همیشه نوروز بود

اقبال به کام بخت فیروز بود

احباب ترا نصرت فیروزی باد

اعدای ترا بخت جانسوز بود

در پاکستان هم اکنون هم تقویم های قطع خشتی چاپ می شود و تقویم را جنتری می گویند در تقویم «اسرار عالم جنتری» و در تقویم «زنجانی جنتری» و تقویم محمدی و تقویم البیرونی و تقویم امامیه خیلی خوب از نوروز و از تحویل سال سخن رفته است و می گوید باید این دعا را کم از کم

## ۳۶ بار بخوانیم:

با مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهار یا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال و بعد اضافه می کند که نماز نو روز بخوانیم مسلمانان را باید که بعد از نماز نشاء، چهار رکعت نماز بخوانند و طریقه نماز خواندن را می گوید.

هم اکنون در پاکستان در لاهور، در پشاور، در بلتستان، در هنزا، در بلوچستان در سند و در آزاد کشمیر در خاندان های مختلف نو روز را برقرار می دارند. در منزل دانشمند و ادیب و خطیب دکتر سید سیط حسن رضوی، من از بیست و پنج سال شاهد هستم که جشن نوروز عالم افروز را وقت تحویل برپایی کنند و سفره هفت سین را پهن می کنند و جمعی از دوستان و خویشاوندان گرد می آیند و اعمال نورو زرا دسته جمعی ادامی کنند و نماز و تلاوت و اوراد مخصوص را می خوانند. یکی از بزرگان مرحوم استاد بزرگوار دانشمند سید ذوالفقار علی شاه بود که در خانه اش جشن نو روز را برقرار می داشت و اینگونه می فرمود: از مدتی چشم به راه نو روز می مانیم. آن روز عید بزرگی است. چیدن خوان نو روز از وظایف زنان است. قرآن پاک، شمع، آئینه، علم، و پیاله آب با گل سرخ، سبزه، میوه و گل ها را زیبایی می بخشیدند. قرآن و آئینه و شمع برای آن است که سیرت خود را در روشنی قرآن نظاره کنیم و کارهای نیک و بد سال را بررسی کنیم. علم علامت پرچم اسلام بود که علمداران اسلام چون علی و عباس علیه السلام در جنگ حق و باطل در دست داشتند. سبزه و میوه و گل برای سرسبزی و آبادی خانه و خانواده و کشور است. همه بهترین لباس ها را زیب

تن می کنند و به هنگام تحویل سال دعا می خوانیم. در خانه بهترین غذا ها را می پزند. بر مزار بزرگان می روند و فاتحه می خوانند. برای باز دید خویشاوندان می روند. بزرگان به فرزندان عیدی می دهند. نگاهی هم به زائچه می کنند تا از آینده آگاه باشند.

طالع نوروز فروردین فرخ نو بهار  
باد میمون تا ابد بر مردم گردون وقار

\*\*\*\*\*

الحمد لله الذي جعلنا من خلقه  
مختلفين في الدين والخلق  
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعلنا من خلقه  
مختلفين في الدين والخلق  
والله اعلم بالصواب

## معرفی کتاب

### \* نگاهس به اقبال (رح)

نوشته دکتر شهین دخت مقدم صفیاری

«نگاهی به اقبال» از انتشارات آکادمی اقبال لاهور به سال ۱۹۸۹م در ۳۶۳ صفحه، با دیباچه دکتر وحید اختر عشرت مدیر معاون مجله ادبی «اقبال شناسی» و پیش گفتار نگارنده مجموعه مقالات دربارہ زندگانی و هنر و اندیشه علامه محمد اقبال (رح) است. بعضی از این مقاله ها قبلاً در مجله های ایران و پاکستان بچاپ رسیده است. عنوان و محتویات مختصر مقاله ها بقرار زیر است.

۱- شناخت اقبال و معرفی سرگذشت نامه شاعر

۲- اقبال معمار واقعی پاکستان (خدمات اقبال منوط به تکوین پاکستان)

۳- نقش اقبال در حرکت عظیم اسلامی (یعنی افکار اسلامی اقبال)

۴- شکوه و جواب شکوه (معرفی و ترجمه به فارسی دو منظومه

مهم اردوی اقبال در بابت علل عروج و زوال مسلمانان در  
مرور ایام تاریخ)

۵- کعبه و حرم در کلام اقبال

۶- شعر فارسی اقبال (حاکی از تأثیر شعرای فارسی در کلام  
فارسی اقبال است)

۷- مقام زن از دیدگاه اقبال

۸- افکار و فلسفه اقبال (مباحث خودی و بیخودی را تقریباً ناقد  
است)

۹- علی (ع) بن ابی طالب در سخن علامه اقبال (محتوی مناقب و  
فضائل شخصیت حضرت علی (ع) است که بنظر اقبال "خود  
گر و خود شکن و خود نگر" بود)

۱۰- علامه اقبال و حافظ شیرازی

۱۱- چهل سال در خدمت اقبال (معرفی خدمات خادم اقبال علی  
بخش می باشد متوفی ۲ ژانویه ۱۹۶۹م در فیصل آباد - در  
سال ۱۹۷۷) استاد دکتر مظاهر مصفاهم درباره علی بخش  
مقاله ای در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه  
تهران نوشته بود.

۱۲- علامه اقبال و ملك الشعرای بهار

۱۳- سخن درباره جاویدان اقبال. (جاویدان اقبال در اردو زنده رود

موسوم است. کتابی است در سه جلد نوشته دکتر جاوید اقبال، فرزند اقبال که اینک یکجا هم منتشر می شود. مؤلفه این مجموعه آن را با اسم جاویدان اقبال، به فارسی ترجمه نموده در ۴ مجلد منتشر نموده است)

روبهم رفته نگاهی به اقبال، محتوی مقالات مفیدی است. خاصه برای فارسی زبانان و خاور شناسان البته نحوه چاپ آن را اندک لفظ و بیشتر صفحه نشان می دهد و الا مطالب آن را می توانستند بجای ۴۶۴ صفحه به کمتر حجم آن بگنجانند.

چون این مجموعه مقالات است و مقاله ها در اوقات متفاوت فرصت نوشته شده، لذا تکرار هایی در بیانات نویسنده دیده می شود. در ترجمه اردو به فارسی هم تسامحاتی دیده می شود و توضیح تلمیحات هم یکنواخت نیست مثلاً در مورد شکوه: ص ۱۰۵ سطر ۴۰۳: ترجمه مفهوم و معنی رسان نیست و نیز ص ۱۰۸ سطر ۸ که کلمات علی و ظاهر پس و پیش گردیده و همچنین امت مرحوم، اصطلاح اقبال است و بمعنی امت «مرده ای» نیست (سطر ۱۰ صفحه ۱۱۱ حاشیه ۱۴ و سطر آخر از پائین به بالا): امت مرحوم که خداوند بر آن مرحمت و رحمت نموده است (امت اسلام)

البته چنین زلتها مهم نیست و مجموعه مورد بحث و نظر مفید و ارزمند است.

(دکتر محمد ریاض)

## \* ملفوظات سدیدیه (اردو)

کتابی است درباره شرح حال و «ملفوظات» خواجه حافظ غلام سدید الدین معظمی عارف و صوفی معاصر سلسله چشتی و مؤسس «خانقاه معظمیه» در معظم آباد بخش سرگودها در استان پنجاب (متوفی ۱۶ رجب ۱۳۰۹ هـ ق برابر با ۳ اسفند ماه ۱۳۶۴ ش. و ۲۳ فوریه ۱۹۸۹ م) که نوه وی معین نظامی در ۱۶۰ صفحه در رجب ۱۳۱۰ هـ / فوریه ۱۹۹۰ م ترتیب و تألیف نموده است.

چنانکه مؤلف در «پیش گفتار» توضیح داده است این کتاب اولین کتابی است از جمله سه کتابی که قرار است مؤلف درباره جد خود بنویسد. دو کتاب دیگر بعنوان «مکتوبات سدیدیه» و «حیات سدیدیه» هنوز در دست تألیف است و انشاء الله بزودی چاپ می شود.

در مقدمه کتاب مؤلف مختصراً خواجه معظمی را معرفی نموده است و پس از چهار قطعه تاریخ منظوم بزبان اردو از صوفی خورشید عالم سدیدیه و یک قطعه ماده تاریخ به فارسی هر کدام از دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» و صاحبزاده فیض الامین فاروقی سیالوی، یک شعر به اردو از شعیب شاهد (نوه خواجه معظمی) و دو شعر فارسی و یک شعر اردو از خود مؤلف، مقالاتی به عنوان «اتوار سدیدیه» از مولوی محمد اقبال سدیدیه و «اذکار سدیدیه» از محمد اکرم سدیدیه و «اقوال قلندری» از حکیم عبدالرحمن مخدوم و «ایک یادگار مجلس» (یک محفل یادگاری) از صندر حسین حامد، و سپس ملفوظات سدیدیه در دو حصه (قسمت) از ص ۹۳ تا ص ۱۵۹ از مؤلف آمده است.



بهای کتاب ۳۵ روپيه پاکستانی است و ناشر آن مکتبه سدیدیه، خانقاه معظمیه معظم آباد سرگودھا (پنجاب) است. کتاب جالب و مفیدی است برای علاقمندان تصوف و عرفان.

※ طلوع افکار (اردو)

تازه ترین شماره مجله ماهانه «طلوع افکار» شماره ۱۱ برای ماه نوامبر ۱۹۹۰ است که روی جلد عکس دکتر محمد اقبال لاهور شاعر فیلسوف پاکستان دارد بعلت مصادف بودن روز تولدوی که ۱۱ نوامبر می باشد و همچنین یکی از اشعاروی بعنوان «تنهائی» بخط خودش، قصیده ای به اردو به ستایش او به عنوان «شاعر عهد آفرین» از حسین انجم مدیر مجله و چند مقاله دیگر به عنوان «دیوان غالب بخط غالب» از نثار احمد فاروقی، اردو ادب میں جدیدیت کے نقیب (پیشروان جدت در ادب اردو) از ثاقب رزمی، «تاریخ اور آمریت» (تاریخ و آمریت) از دکتر مبارک علی، و محمد علی صدیقی ایک ترقی پسند نقاد (محمد علی صدیقی نقادی ترقیخواه) از جوگندر پال «و رفیق جابر شاعر کی حیثیت سے» (رفیق جابر از حیث یک شاعر) از افسر ماه پوری، (جمع و خرج وفا) از دکتر راج بهادر گوز «قصه موسم موسم کا» (دربارہ «موسم موسم» مجموعه داستانهای کوتاه از نور الہدی سید) و غزل سہیلی (نقد غزلیات سہیلی) از مجاہد لکھنوی و شعر هایی از قمر ہاشمی و دیگران و غزلهایی از طفیل ہوشیار پوری وغیرہ و داستانهای کوتاه از اسرار گاندی و فخر الدین عارفی را شاملست بهای تک شماره ده روپيه و سالیانه ۱۵۰ روپيه می باشد. ناشر: مکتبه دانیال، وکتوریہ چمبرز ۲ خیابان عبداللہ ہارون، کراچی

(دکتر سید علی رضا نقوی)

✽ مطالعہ بیدل فکر برگسان کسی روشنی میں (اردو)

تصنیف : علامہ محمد اقبال (رح)

ترتیب و ترجمہ : ڈاکٹر تحسین فراقی

ناشر : یونیورسٹی بکس، لاہور ۲

تبصرہ : سید شبیبہ الحسن رضوی

کسی کتاب پہ نقد و تبصرہ بسا اوقات اسکی تصنیف یا ترتیب سے زیادہ محنت طلب ہوتا ہے۔ اس ذیل میں ذمہ داری کا احساس اس وقت فزوں تر ہو جاتا ہے جب کتاب کا متن تاریخی اہمیت اور حیثیت کا حامل ہو۔ زیر نظر کتاب علامہ اقبال (رح) کے تحریر کردہ ۳۸ صفحات پر مشتمل ایک مضمون کی توسیعی و توضیحی صورت ہے۔ یوں مرتب و مترجم ڈاکٹر تحسین فراقی کی علمیت نے قطرہ کو دجلہ کی وسعت و وقعت عطا کردی ہے۔

علامہ اقبال (رح) نے بیدل اور برگسان کے فکری تقابلی مطالعہ پر مبنی یہ مضمون انگریزی زبان میں سپرد قلم فرمایا تھا جس کا عنوان تھا:

BEDIL IN THE LIGHT OF BERGSON

اردو ترجمہ میں عنوان طویل تر ہو گیا

مطالعہ اقبال (رح) کے اس مضمون کی طرف مترجم کو معروف دانشور محمد سہیل عمر نے متوجہ کیا۔ یہ مضمون اقبال میوزیم لاہور میں محفوظ تھا اور علامہ کے اپنے سواد خط میں تحریر تھا۔ ڈاکٹر فراقی نے اس مضمون کی نقل وہاں سے حاصل کرنے کے بعد اسکی ترتیب و تدوین کا گراں قدر فریضہ انجام دیا اور اقبال ریویو (انگریزی) کے شمارہ اکتوبر-دسمبر ۱۹۸۶ء میں شائع کرا دیا۔ بعض احباب کے مشورہ پر انہوں نے اس

مضمون کے اردو ترجمہ کا ارادہ کیا تاکہ قارئین کا وسیع تر حلقہ اس سے استفادہ کرسکے۔

کسی قلمی نسخہ کو صحیح طور پر پڑھ لینا ہی یکے از کارہائے دشوار ہوتا ہے۔ اس کے بعد الفاظ کا درست ترین ترجمہ ہو جو اصل منشاء کو برقرار رکھتے ہوئے ایسے قاری کے لیے بھی معانی کی تفہیم و ترسیل کو ممکن بنادے کہ جس کے لیے ترجمہ کی ضرورت محسوس کی گئی۔ ڈاکٹر فراقی اردو کے استاد اور محقق ہونے کے باعث ترتیب و ترجمہ کے ان پیچ و خم سے بآسانی و بخوبی گذر گئے۔ اگرچہ فلسفیانہ موضوعات و فکری مسائل پر اظہار خیال کے باعث علامہ کا اردو و فارسی، شعری اور نثری اسلوب بھی سہل نہیں، تاہم انگریزی نثر لکھتے ہوئے ان کا طرز تحریر بالخصوص مشکل ہو جاتا تھا اپنی انگریزی نثر میں علامہ عام طور پر لغت کے الفاظ استعمال کرتے تھے اور اس سلسلہ میں ان کی تحریروں سے متعدد اقتباسات پیش کیے جا سکتے ہیں۔ ان کی انگریزی لارنس، آسکر وائلڈ یا کونرڈ جیسی با محاورہ نہیں بلکہ کارلائل اور کولرج کی طرح وہ علمی زبان لکھتے تھے۔ فلسفیانہ موضوعات کو شرح ووسط سے بیان کرنے میں وہ رسل جیسا رواں اور ڈیوراں کا سا شگفتہ نثری اسلوب بھی نہیں رکھتے تھے۔ ان امور کو سامنے رکھتے ہوئے یہ تسلیم کرنا پڑتا ہے کہ ڈاکٹر تحسین فراقی کا ترجمہ بجا طور پر قابل تحسین ہے۔ کتاب کے مندرجات پر تفصیلی گفتگو سے قبل یہ صراحت ضروری ہے کہ زیر نظر مضمون میں علامہ کی نثر روانی اور خوش آہنگی کی حامل ہے۔

مترجم نے ۲۳ صفحات پر مشتمل تعارف کی ابتداء میں علامہ

اقبال کی فکر بیدل سے وابستگی اور شیفتگی کا تفصیلی ذکر کیا ہے۔ اس سلسلہ میں مترجم و مرتب نے یہ بھی بتایا ہے کہ ۱۹۲۶ء میں علامہ اقبال نے ہی اے کے فارسی نصاب میں «نکات بیدل» سے کچھ حصہ انتخاب کر کے شامل کیا تھا اور علامہ اسوقت دانش گاہ پنجاب کے فارسی بورڈ کے رکن تھے۔ مترجم نے تعارف میں بیدل و اقبال کی موضوعاتی، ما بعد الطبعیاتی مماثلتوں کے ساتھ ساتھ الفاظ و تراکیب کا اشتراک بھی دریافت کیا ہے۔ تاہم خود اقبال نے فکر بیدل میں «تنزل» کے تصور اور «بعث بعد الموت» کے خیالات پر اپنی تنقیدی رائے درج کی ہے اس لیے مترجم نے تعارف میں اس بعد فکر کا حوالہ بھی دیا ہے۔ مترجم نے «تنزل» کے تصور پر تو یہ جملہ لکھنے کے بعد کہ یہ الگ بحث ہے جس کا یہ موقع نہیں۔ کسی گفتگو سے گریز کیا ہے لیکن «بعث بعد الموت» کے سلسلہ میں وضاحت کو نجانے کیوں ضروری خیال کیا ہے اور ایک غیر منطقی توجیہ کے بعد یہ جملہ رقم کیا ہے:

بہر حال یہ ایسے نازک اور پیچیدہ مباحث ہیں کہ ان پر طول کلام کا شاید کوئی بہتر اور مثبت نتیجہ نہیں نکل سکتا اس لیے قلم کو روکنے ہی میں عافیت ہے۔

تعارف نگار کو عافیت ایسی ہی عزیز تھی تو بیس سطر پہلے ہی قلم روک لیا ہوتا۔ علمی امور اور فکری مباحث کو بھی «مثبت نتائج» جیسی پر فریب سیاسی اخباری ترکیب سے وابستہ کر دیا جائے تو پھر علم و تفکر کا خدا ہی حافظ ہے۔ ممکن ہے مترجم نے طویل کلام سے اس لیے بھی

گریز کیا ہو کہ «عجائبات فرنگ» کے طول تر مقدمہ کے نتائج نہ رہے ہوں۔ ڈاکٹر تحسین فراقی یہ بات لکھ کر کہ نقش و قالب کی تبدیلی روح کی تبدیلی کو مستلزم نہیں۔ یا تو بحث آگے بڑھاتے یا اُس گاؤں کا نام ہی نہ لیتے جہاں جانا نہیں تھا۔ بہتر ہوتا کہ وہ خود کو تعارف نگار اور مترجم یا مرتب کے فرائض تک محدود رکھتے اور شارح کا منصب نہ سنبھالتے۔ ان کی ذمہ داریوں میں ایک اہم ذمہ داری یہ تھی کہ وہ داخلی اور خارجی شواہد کی مدد سے مضمون کا درست یا معتبر ترین زمانہ تحریر متعین کرتے۔ اس ضمن میں سرسری طور پر «۱۹۱۶ یا اس کے قریبی زمانہ» کا تعین کوئی شان تحقیق نہیں لطف کی بات یہ ہے کہ تعارف کے انگریزی متن میں قالب و روح کے مباحث موجود ہی نہیں۔ تعارف کے انگریزی متن پر تبصرہ ہم ذرا بعد میں کریں گے۔

اسلامی تہذیب پر ایرانی تمدن کے اثرات کے سلسلہ میں اقبال کی فکری تبدیلی کو تعارف نگار نے بخوبی واضح کیا ہے لیکن کیا ایسا نہیں کہ اقبال تاریخ اسلام میں ایران کے تہذیبی و تمدنی اثرات پر تو مسرت کا اظہار کرتے ہیں۔ اور عجمی فکری اثرات کو وحی سے مستنیر نہ ہونے کے باعث رد کرتے ہیں۔ ظاہر ہے کہ اسلام کے تمام تر تصورات اور پیغمبر اسلام (ص) کی تمام تر تعلیمات اشارات وحی کے ماتحت ہیں اس صورت میں ایران و غیر ایران کی کیا قید کہ کوئی بھی فکری اثر قابل قبول نہ ہونا چاہیے تاہم تہذیبی و تمدنی و معاشرتی اثرات سے مفر نہیں اس لیے اقبال نے دونوں پہلوؤں کو مد نظر رکھتے ہوئے اپنے رد عمل کا اظہار کیا۔ ایسے میں کیا ضروری ہے کہ اسے فکری تبدیلی سے تعبیر کیا جائے؟

ڈاکٹر فراقی نے برگساں کے تصورات «جوشش حیات»، «وجدان» اور «مرور محض» کے سلسلہ میں اقبال کے افکار سے مماثلتیں پیش کی ہیں۔ جوشش حیات کے ضمن میں برگساں نے ایک مقام پر فوارہ کی مثال دی ہے۔ یہ مثال اور اقبال کی نظم «فوارہ» (ہوا ہے زور دروں سے بلند فوارہ) کا اشتراک بالکل سامنے کی بات تھی جو تعارف میں نہیں۔ جوشش حیات کی بجائے وہ وجدان اور زمان کے تصورات کو معرض گفتگو میں لانا زیادہ ضروری خیال کرتے ہیں۔ لیکن ان تصورات پر تعارف میں بحث تشنہ ہے اور فلسفہ سے نا آشنا عام قاری کے لیے قابل استفادہ نہیں جبکہ فلسفہ کی تاریخ سے باخبر قاری کے لیے لائق مطالعہ نہیں۔ بعض حواشی شوق حاشیہ آرائی کے لیے قلم بند کیے گئے ہیں۔ انگریزی اور اردو میں حواشی کی تفصیل مختلف ہے۔ اردو حواشی کے حاشیہ نمبر ۱۶ میں برگساں کے «وجدان» کو «غیر معمولی وجدانی قوت» سمجھنے کا معاملہ قابل فہم نہیں۔ تعارف اور اصل متن کے اردو حواشی انگریزی کی نسبت شاید اس لیے زیادہ تحریر کیے گئے کہ انگریزی دانوں کے مقابلہ میں اردو پڑھنے والے کم معلومات رکھتے ہیں۔ اردو و انگریزی کے متون کے یکجانی نے تقابلی مطالعہ کی اس کتاب کو بجائے خود ایک تقابلی مطالعہ بنا دیا ہے۔

انگریزی تعارف میں زبان بہت غیر انگریزی ہے۔ اردو میں سوچ کر انگریزی ترجمہ کرنے کا احساس قدم قدم پر ہوتا ہے۔ بعض جگہ انگریزی محاورہ برتنے کی کوشش مضحکہ خیز ہو گئی ہے۔ اقبال نے اگرچہ اپنا یہ مضمون قابل اشاعت نہیں گردانا۔ اس پہ نظر ثانی بھی نہیں کی حتی کہ بعض جگہ تک ڈاکٹر فراقی نے درست کیے اس کے باوجود دونوں کی

انگریزی میں وہی فرق ہے جو خود ڈاکٹر اقبال اور ڈاکٹر فراقی میں ہے۔ معلوم ہوتا ہے کہ انگریزی تعارف اقبال ریویو کے لیے لکھا گیا اور بعد ازاں کتاب میں بجنسہ شامل کر لیا گیا۔ اور اردو تعارف پھیلا دیا گیا۔ ان مندرجات و مضمولات کو انگریزی میں منتقل کرنا اس اعتماد کے تحت ضروری نہیں سمجھا گیا ہوگا کہ قاری کتاب دائیں طرف سے پڑھے گا یا بائیں طرف سے اور ایسا قاری ان کے لیے درخور اعتنا نہیں ہوگا جو بیک وقت دائیں بائیں ہو۔

کتاب میں اشاریہ اور کتابیات بھی موجود نہیں جو پر علمی کتاب کا اب لازمہ ہیں۔ ہر دو کی شمولیت سے کتاب کی افادیت بڑھ جاتی۔ علامہ اقبال کے مضمون کا اصل قلمی متن بھی کامل عکس کی صورت میں شامل کتاب ہے۔ قلمی متن میں قطع و برید کی کثرت سے ظاہر ہے کہ ایک بڑا دماغ اپنی بات زیادہ وضاحت سے پہنچانے کے لیے کتنی محنت، کیسی احتیاط اور کتنے تامل سے کام لیتا ہے۔ یہ عکس ان صاحبان تصنیف کے لیے آئینہ ہے جو پوری کتاب اتنی بے نیازی سے لکھ دیتے ہیں کہ عادی مبصر کسی کتاب پر تبصرہ بھی اتنی عدم توجہی کے ساتھ نہیں کرتے۔

کتاب کی طباعت اوسط سے قدرے بہتر ہے۔ کتابت اور انگریزی ٹائپ حسن کمال کو کوئی زیادہ تسکین نہیں پہنچاتے۔ جلد البتہ مضبوط ہے۔ کاغذ عمدہ اور سفید، گرد پوش نہیں قیمت ساٹھ روپے مناسب ہے اردو تعارف کا آخری جملہ ڈاکٹر فراقی نے یوں تحریر کیا ہے:

امید ہے کہ اقبالیاتی ادب میں اقبال کا یہ نو دریافت شدہ مضمون اضافہ کا سبب ہوگا۔

اس بات کی صداقت میں کسے کلام ہو سکتا ہے؟

\*\*\*\*\*





## اخبار فرهنگی

### نمایشنامه

گروه تئاتر وُل که از ایران بر اساس روابط فرهنگی فی مابین ایران و پاکستان عازم کشور پاکستان گردیده بودند، در شهرهای کوئته، لاهور، اسلام آباد و کراچی نمایش خود را با همکاری وابسته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان اجرا نمودند. این نمایشنامه که در اصطلاح هنری پانتومیم یعنی نمایش بدون کلام نامیده می شود، مورد استقبال بی اندازه مردم پاکستان قرار گرفت.

نمایشنامه وُل در اسلام آباد در دو محل دانشگاه آزاد علامه اقبال و خانه فرهنگ ج ۱۰۱۰، راولپندی به اجرا درآمد. در مراسم افتتاحیه این نمایشنامه سفیر جمهوری اسلامی ایران آقای منصور و آقای قاضی امرجلیل رئیس سابق دانشگاه نور علامه اقبال، و رئیس انجمن ملی هنر پاکستان (P.N.C.) سخنرانی نمودند. وجدو شوق تماشچیان از اجرای این نمایشنامه بحدی بود که پس از پایان نمایش.... به روی صحنه رفته و با خوشحالی تمام از گروه نمایش و اجرای آنان تشکر و قدردانی نمودند. گروه هنری وُل شامل ۳۱

هنرمند بوده است

وَل

گزیده هشتمین جشنواره سراسری تئاتر فجر

کار مشترک اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

نویسنده و کارگردان: سید اشرف طباطبایی

سرپرست گروه اعزامی: حسن قرانی

معاون اجرایی: محمود عطار

مدیر اجرایی: حبیب دهقان نسب

دستیار کارگردان: ابراهیم ابراهیمی

مدیر صحنه: علیرضا بازاریار

مشاور کارگردان: محمد جواد مرادی، مجید افشاریان

مدیر تهیه: عبدالوهاب محمدی

موسیقی: غلام رضا لاهوتی، منوچهر یابنده، دار یوش تیموریان،

حبیب اله محمدی

وَل

وَل یا کاج کوهی درختی است که در ارتفاعات می روید و پس از

تنومند شدن، برگهایش می ریزد، این درخت با از دست دادن برگها، بر اثر

سانیدگی شاخه های خشکش خود بخود آتش گرفته و می سوزد.

### خلاصه نمایش

نمایش با حرکات موزون و رزمی محلی بازیگران نمایش و حرکت روبه جلو پیر مرد و پیرزنی در طرفین آغاز می شود، وجود پیر مرد و پیرزن در جلو و حرکات دایره وار بازیگران در ته صحنه حکایت و سوسه حوا و هبوط آدم را نمایش می دهند.

در پس آن زاده شدن تاریخی آدمیان و جنگ فراگیری بر سرکسب قدرت جملگی آنان را بایکدیگر در گیر می کند. در این در گیری که برپایه زور، زر و تزویر بهپاشده، یکی از آنان با بهره گیری از تضاد و غفلت دیگران به قدرت می رسد و یکی دیگر که شیفته قدرت و تخت است، وقتی آن را دست نیافته می بیند به هم جواری با آن، در مقام پیشکار و وزیر بسنده می کند. صاحب قدرت روز بروز قدرتمند تر می شود و زندگی انسانها را به نوعی دگرگون می سازد تا با تاج و تختش همگون شود. کار به جایی می کشد که بت می شود و سزاوار پرستش و تقدیس و وزیر به نگهبانی بت خانه مشغول می شود. علما و متفکرین، نویسندگان و مبارزین می آیند تا مقابله کنند و سر کوب می شوند، آمدن آنها، آگاهی مردم و همراهی مردم و همراهی مردم.....

### بازیگران

ابراهیم ابراهیمی، داریوش امینی، کوروش امینی، علیرضا بازیار، غلامعباس پلنگی، حجت ۱... حسینینژاد، نور محمد حسینی، ماشاله داد

بودی، محمد دلاوری، هجیر رشتمیان،

رحمت ا... رمضانی، زهرا سعیدی، علی نقی صلاحی، غلامرضا

لاهورتی، عبدالهادی محمدی، عبدالوهاب محمدی، حبیب الله محمدی، جواد

موسوی، محمد جواد مرادی، بهمن نظری، هرمز هاشمی، منوچهر هاشمی،

منوچهر یابنده

بازیگران خرد سال:

الهام افشاریان و احسان افشاریان



## مراسم هزاره تدوین شاهنامه

بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی

مراسم هزاره تدوین شاهنامه و بزرگداشت فردوسی از طرف خانه

فرهنگ ج ۱۰۱۰ راولپندی و انجمن فارسی راولپندی و اسلام آباد در هتل

اسلام آباد بر گزار شد این مراسم رأس ساعت ۳/۵ بعد از ظهر چهار شنبه

۶۹/۹/۲۸ برابر با ۹۰/۱۲/۱۹م با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید

توسط قاری خوشی محمد الازهری آغاز شد. سپس آقای دکتر قاسم صافی

معاون محترم رایزنی فرهنگی طی سخنانی گفتند: سال ۱۹۹۰ میلادی از

سوی سازمان بین المللی یوتسکو سال بزرگداشت فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه انتخاب شده است. در این سال برخی از کشورها با تشکیل کنگره ها و سمینارها و مجالس بحث و سخنرانی از شخصیت حکیم ابوالقاسم فردوسی حماسه سرای جاودان تجلیل بعمل آورده اند و اندیشمندان بزرگ و چابکسواران میدان سخنوری سعی کرده و می کنند که شاهنامه را بهتر و بیشتر به جهانیان بشناسانند و پیرامون ارزشهای نهفته این اثر عظیم سخنرانیها و قلم فرسایی ها کنند چه فردوسی متعلق به خلق جهان است و در نزد تمام ملل محبوبیت دارد. اثر او یکی از شاهکارهای ادبی و در شمار شناخته ترین آثار حماسی جهان و غنی ترین اثر کلاسیک ادبیات خاور زمین است. فردوسی با تدوین شاهنامه بنیان عظیمی از نظم پارسی بپا کرده و خواسته کتابی بسازد که هم زبان فارسی را بی نیاز و جان دار و ثروتمند کند و هم موضوع آن داستانهای پهلوانان و شاهان و ادبیات پیش از اسلام باشد. شاهنامه پرمایه ترین دفتر شعری است از خرد و گوهر پارسی که خواندن دقیق آن می تواند اندیشه و زبان را پروراند و ذهن را در هر مورد متوجه نیروی لایزال کردگار گرداند. در قسمت های دراماتیک یعنی در داستانهای پهلوانی و صحنه سازیهای جنگی که برجسته ترین قسمت شاهنامه است و فردوسی پایه سخن را به آسمان برده است هر گونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق در آن فراوان است. یلان ایران در شاهنامه یکتا پرست هستند و بر خداوند توکل می کنند و به دروغ و مکر دست نمی یازند و اصول مردانگی را مراعات می کنند. پهلوانان يك تنه بایك سپاه می جنگند و همه را از میان می برند... پس از سخنان آقای صافی پیام جناب آقای دکتر سید محمد خاتمی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی خطاب به

حضار گرامی بمناسبت بزرگداشت مقام حکیم ابوالقاسم فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه توسط جناب آقای دکتر حاج سید جوادی رایزن محترم فرهنگی قرائت شد. متن پیام باین شرح است.

بنام خداوند جان و خرد      کزین برتر اندیشه بر نگذرد  
خداوند کیوان و گردان سپهر      فروزنده ماه و ناهید و مهر

مقام انسانی و اسلامی شاعر بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی آنچنان است که امسال سازمان علمی و تربیتی یونسکو سال ۱۹۹۰ را سال بزرگداشت فردوسی اعلام کرده است. مطالب این شاعر بزرگ، بیانگر اثری گران سنج در زبان فارسی است که آکنده از موضوعات اخلاقی و پند آموز می باشد. امروز توجه به زبان فارسی و ادبیات عمیق و پر بار آن در شبه قاره پاکستان و هند از اهمیت فوق العاده برخوردارست.

در عصر هجران ارزشهای اخلاقی و انسانی بازگشت به موارث ارزشمند فرهنگی که آفریده متفکران، ادیبان اندیشمندان در طول قرون است یک ضرورت انسانی است و شایان ذکر است که در تمام دورانهای گذشته زبان فارسی نه تنها زبان رسمی بلکه زبان دین و اندیشه مردم در پاکستان و هند بوده است و در مدت درازی که فرهنگ و هنر ایرانی توسط این زبان جامع و لطیف در این شبه قاره تأثیر گذاشته است اما نباید نقش فردوسی و شاهنامه را که امروز رایزنی فرهنگی در پاکستان و نیز خانه های فرهنگ در سراسر پاکستان به آن مناسبت سمینار برگزار می کنند نا گفته بگذاریم، بیش از سایر شخصیتهای ادبی و هنری شاهنامه در پاکستان جای داشته است نسخ خطی متعددی که از شاهنامه در کتابخانه های این منطقه به ویژه در کتابخانه

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان وجود دارد حکایت از نفوذ عمیق و ریشه دار این اثر عالی در بین دانشمندان و مردم پاکستان بوده است.

تأثیر شاهنامه فردوسی بر شاعران و ادیبان پاکستانی نیز واقعیت مهمی است که باید ذکر کرد و سزاوار است توسط محققان پژوهشگران به دقت مورد بررسی قرار گیرد زیرا دهها شاعر و نویسنده این منطقه از فردوسی تأثیر پذیرفته اند و تألیفات ارزشمند و گران سنگی ارائه کرده اند. در واقع تشکیل این سمینار و مجالسی از این قبیل جهت بحث درباره فرهنگ و ادبیات فارسی و مشاهیر آن يك ضرورت بوده و مایه خوشوقتی جمهوری اسلامی ایران است امیدوارم که ذخایر ذی قیمت و گرانبهای ادبی که حاصل افکار و اندیشه های تابناک شاعرانی همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی است که نمونه ای از آن هم اکنون در این محفل با شکره و جلسات مشابه در دیگر خانه های فرهنگ مطرح می شود مورد توجه و استفاده همه اهل فضل و ادب بویژه نسل جوان قرار گیرد و با پاسداری و بهره گیری از آنها خود به خلق آثاری بپردازند که همواره شیفتگان و دوستداران شعر و ادب را در هر زمان و مکان خوشنود و مشعوف گرداند. و زبان فارسی نیز در مقام و جایگاه رفیع خود در جهان ادب همچنان پایدار و استوار بماند. اکنون که بزرگداشت هزاره تألیف شاهنامه اثر بی نظیر سخنور نامور و شاعر شهیر ایران ابوالقاسم فردوسی را که از بزرگترین مفاخر جهان ادب بشمار می رود ارج می نهیم تابتوانیم اندکی قدر این حکیم والا مقام و ادیب بزرگوار و شاعر توانا و خردستای ایران را پاس بداریم وظیفه خود می دانم بدینوسیله مراتب سپاس و امتنان خویش را از محققین، اندیشمندان، صاحب نظران کشور دوست و برادر

پاکستان ابراز کنم. و السلام علیکم و رحمتہ اللہ

پس از پیام آقای خاتمی پرفسور پریشان ختک - عضو کمیسیون  
دانشگاهی طی سخنانی گفت:

باغ غزنه که در زندگینامه فردوسی نامبرده می شود فقط کسانی  
می توانند آن را درک کنند که با هوا، محل وقوع و اوضاع غزنه آشنایی  
دارند و غزنه را دیده اند و سابقه زندگی در آن شهر را دارند، یعنی احساس  
می شود که مردگان آن شهر نیز پیام زندگی می دهند. ابن اثیر در وصف  
فردوسی می گوید: در زبان عربی هیچ اثری وجود ندارد که در مقابل شاهنامه  
قرار گیرد. گورا وسله وی را برابر هومر می داند ولی مولانا شبلی نعمانی  
چه خوب گفته است: فردوسی بزرگترین شاعر جهان است. سخن گفتن درباره  
چنین شاعری خیلی مشکل است، زبان می لرزد و مایارای ذکروی را نداریم.  
شاهنامه شهرت جهانی پیدا کرده و بعلاوه فردوسی خیلی نوشته و خیلی  
کارکرده است. اگر فردوسی شاهنامه نمی نوشت شاید اسم ایرانیها فقط در  
گوشه ای از تاریخ منزوی می ماند. فردوسی نه فقط مایه افتخار ایرانیها و  
اسلام است بلکه مایه افتخار همه جامعه بشریت است. اگرچه او مرده ولی نام  
و اثر وی زنده است:

غمیرم از ایسن پس که من زنده ام

که تخم سخن را پراکنده ام

پس از آن پرفسور مقصود جعفری شعر فارسی با آواز در وصف  
شاهنامه به سمع حاضرین رساند:



مرا شاهنامه شرابی است ناب  
چنان کس ندیده کسی جز بخواب  
کسی کو بخواهد کند سروری  
بباید که خواند از آن دفتری  
کتابش بود پر کمالات فن  
که خوش عطر داده به خاک چمن  
بین روزگاران درین جام جم  
چو امواج دریا نگر زیر و بم  
به شاهنامه فردوسی اندیشه کرد  
چه خوش نقل شاهان در آن پیشه کرد  
در آنجا شکوه فریدون گذشت  
سخن ها زبیداد گردون گذشت  
نه محمود و جمشید و ضحاک ماند  
که از بود و نابود شان خاک ماند  
مرا جعفری تا زوی یاد باد  
به فردوسیم جان و دل شاد باد

پس از آن آقای پرفسور کرم حیدری استاد زبان فارسی و شاعر  
شعری را که به اردو سروده بود خواند. سپس آقای دکتر صدیق شبلی، رئیس  
دانشکده علوم انسانی - دانشگاه آزاد علامه اقبال مقاله ای تحت

عنوان: "عظمت شاعرانه فردوسی" را قرائت نمود که در آن آمده

است:

"تا ۸۰۰ سال فارسی زبان رسمی و علمی شبه قاره بود. شاهنامه

هم محبوبیت خاصی در این منطقه داشته است. نسخ نقاشی شده و تذهیب شده شاهنامه در شبه قاره تهیه شد و تعداد زیادی از نسخ نادر شاهنامه جهان در شبه قاره موجود است. این افتخار نیز نصیب شبه قاره شده است که اولین نسخه چاپی شاهنامه در هند چاپ شد. در کلیه زبانهای شبه قاره قصه های منظوم شاهنامه دیده می شود. سناریو نویس معروف آغا حشر کاشمیری نمایشنامه معروف خود را بنام رستم و سهراب به اردو نوشت، استاد یوسف ظفر مرحوم نمایشنامه منظومی برای رادیو پاکستان راولپندی نوشت. شعر اردو را وجود ظلی شعر فارسی گفته اند تأثیر شاهنامه در مرثیه و مثنوی اردو دیده می شود. شاهنامه به زبانهای دیگر اسلامی ترجمه شده است. قوام الدین فتح علی ابن محمد البنداری در ۴۲ - ۶۲۰ شاهنامه را به عربی ترجمه کرد. علی آفندی در ۹۱۶ شاهنامه را به زبان ترکی با شعر ترجمه کرد. در کشور های همسایه ایران اشعار شاهنامه آنقدر مورد علاقه قرار گرفتند که بقول شبلی نعمانی: تا صد ها سال در نامه های امراء و شاهزادگان اشعار شاهنامه دیده می شود و در مورد شجاعت و جوانمردی و هنگام جنگ بدون اراده اشعار شاهنامه بر زبانها جاری می شد. اسم فردوسی در ترکیه و پاکستان تبدیل به يك افتخار شده است. در کشور های اسلام شهرت فردوسی جزو میراث فرهنگی آنها است، ولی شهرت وی در تمام دنیا گسترش یافته است و امروز هیچ زبان متمدنی جهان وجود ندارد که شاهنامه در آن زبان ترجمه نشده باشد. این خود شاهد مقام بلند فردوسی و شاهنامه است.

لومستر شاهنامه را به انگلیسی و شوف به آلمانی بول مول به

فرانسوی و پیتسی به ایتالیایی ترجمه کرده اند. غریبها هم تحت تأثیر شاهنامه قرار گرفتند و اشعار سرودند. از داستان رستم و سهراب غریبها بیشتر تحت تأثیر قرار گرفتند. این داستان غم انگیزی در قرن ۱۹ چندین بار ترجمه شد ولی میتیو آرنالد بطور مؤثری این داستان را به شعر نوشته. موضوع شاهنامه، ایران باستان و تاریخ آن است. فردوسی توسط داستانهای دلاویز بعد ادبی شاهنامه را پرارزش کرد.

بعد از سخنان پرفسور شبلی آقای حسنین کاظمی شاعر، شعری را که درباره فردوسی و شاهنامه سروده بودند خواندند.

بعد از شعر آقای حسنین کاظمی، دکتر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن فارسی اسلام آباد که روزی پیش از دهلی به اسلام آباد پس از شرکت در سیمینار دو روزه «فردوسی» رسیده بودند، ضمن سخنرانی مختصری، تحت عنوان «اهمیت شاهنامه برای آرایش اخلاق مرد و زن» ارزشهای اخلاقی این اثر عظیم را با ابیات منتخب شاهنامه، بیان نمودند. ایشان افزودند که اخلاق رستمی برای هر کس الگوی کامل است و کتاب شاهنامه در اصل یکی از کتابهای اخلاقی است. نتایجی که فردوسی پس از هر داستان اخذ می کند، برای پرورش کردار و افکار مردم بسی پرارزش است.

هر آن کس که شهنامه خوانی کند

اگر زن بود پهلوانی کند

پس جناب آقای منصورى سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران که بعنوان مهمان خصوصی در جلسه دعوت شده بودند سخنانشان را با چند بیت شعر از فردوسی شروع کردند:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای

سپس اظهار داشتند: در شناخت شخصیت فردوسی باید تمامی ابعاد فکری این حکیم مورد توجه قرار گیرد. آنچه که بیشتر در پیرامون شاهنامه و شخصیت حکیم فردوسی گفته شده ابعاد ادبی و تاریخی و همچنین جنبه های سبلیک در افکار و اشعار فردوسی بوده اما بنظر میرسد که در واقع اگر ما بخواهیم فردوسی را آنچنان که بود بشناسیم باید بگوئیم که او بسیار بیش از اینها و بالاتر از اینهاست. زیرا که فردوسی در واقع شعر و استعاره و تاریخ و سمبل ها را برای جاودانه کردن افکار عالی خودش به خدمت گرفت: بنا بر این فردوسی شاهنامه نیست بلکه فردوسی حکیمی است بسیار والا مقام که دارای تفکرات بسیار عالی در ابعاد مختلف فلسفی، اجتماعی تاریخی و عرفانی بوده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از تحلیل گران عمیق جامعه شناسی و فلسفه تاریخ بوده این که ما تصور می کنیم که فلسفه تاریخ با مارکسیزم شروع می شود جامعه شناسی با اگست کنت شروع می شود این یکی از القانات بزرگ استعمار در میان ما بوده در حالیکه هیچ واقعیت ندارد مانظیر فردوسی ها زیاد داریم ولی بدلیل اینکه اینها را نشناختیم آنچنانکه بودند توجه نکردیم آنچنانکه اهمیت داشتند امروز کار به آنجایی رسیده که ما حقیقتاً فقط از شاهنامه يك وزن و يك نظم و نهایتاً سمبل ها را می شناسیم ولی فلسفه عمیق انسان شناسی جامعه شناسی و تحلیل تاریخ که در شاهنامه به کار رفته ما هنوز متأسفانه بی اطلاع هستیم. آنچه که فردوسی بعنوان پهلوان بعنوان جنگ بعنوان پیروزی و شکست مطرح می کند در واقع

تبيين حالات مختلف انسان و تحولات اجتماعي است آنچه كه فردوسي در بيان همه اينها در نهايت نتيجه گيري مي كند مسائل انساني است بعنوان نمونه در يك بخشى پس از يك تحليل وسبع از مسائل جنگي ورزمى اين نتيجه را بيان مي كند:

دراز است دست فلک بر بدی  
همه نیکویی کن اگر بخردی  
همی نیکویی ماند و مردمی  
جوان مردی و خوبی و خرمی  
چونیکي کني نيکي آيد برت  
بدی را بدی باشد اندر خورت  
هر آنکه که آيد به بد دست رس  
زیزدان بترس و نکن بد به کس  
سیاه اندرون باشد و سنگ دل  
که خواهد که موری شود تنگ دل  
میازار موری که دانه کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است

بعد از سخنان جناب آقای منصورى خانم دكتر معتمدی سخنانى درباره جنبه فرهنگى شاهنامه و توصیفات عاطفی و غنائی فردوسی بیان داشتند و اشعاری در زمینه های مختلف از شاهنامه خواندند.

سپس آقای دكتر تميم داری رئیس مركز تحقیقات فارسى طى سخنانى گفتند: دو قرن چهارم و پنجم دو قرن بسیار پر برکت و بسیار پر رونق است از نظر علمى و ادبى شخصیت های بزرگی در این دو قرن پیدا شده اند

بخصوص در خراسان و سر زمین طوس مثل فردوسی، شیخ طوسی، خواجه نظام الملک طوسی، خواجه نصیر الدین طوسی، فردوسی و نظامی و مولوی و سعدی و حافظ پنج تن شاعر بزرگ زبان فارسی هستند. فردوسی بزرگترین شاعر شعر حماسی است و به او پایه گذار شعر حماسی در زبان فارسی گفته اند و همچنین پدر زبان فارسی لقب داده اند. فردوسی پایه گذار فارسی جدید است.

پس از آقای دکتر تمیم داری، صدر جلسه آقای دکتر جمیل جالبی رئیس سازمان ملی زبان اردوی پاکستان سخنرانی نمود. ایشان طی سخنانش گفت: شاهنامه فردوسی یکی از ده کتاب عظیم جهان ادب بشمار میرود. این کتاب بقدری خوب نوشته شده است که حتی بعد از ۱۰۰۰ سال هنوز تازه و قابل درک می باشد. و تمام ادبیات جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

دکتر جالبی گفت: فردوسی در شاهنامه فرهنگ سابق ایران را احیاء نمود و آنرا عظمت بخشید و ادبیات را در این اثر خود به اوج ثریا رساند. ایشان در بخشی دیگر از سخنان خود اثرات شاهنامه بر زبان اردو را متذکر شد و گفت: ادبای اردو زبان با تحت تأثیر قرار گرفتن از شاهنامه چند شاهنامه بزبان اردو تصنیف کردند. ایشان در خاتمه از اقدام یونسکو در مورد انتخاب سال ۱۹۹۰ بعنوان سال فردوسی و هزاره تدوین شاهنامه قدر دانی کردند و از اینکه انجمن فارسی راولپندی با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ترجمه اردو شاهنامه را بصورت منظوم بچاپ رسانده و توزیع نموده است سپاسگزاری کرد و از رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیز دربارہ دعوتش بعنوان صدر این مجلس تشکر و

قدردانی نمود.

پس از سخنرانی آقای جمیل جالبی آقای محسنیان مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران خطبه اختتامیه و تشکر از حاضرین جلسه را که بزبان اردو تهیه شده بود قرائت نمود و پس از آن گروه قوالی خوان عزیز میان ابتدا در ستایش باری تعالی و مدح حضرت رسول الله (ص) و اهلبیت (ع) قوالی خواند و پس از آن یازده شعر انتخاب شده از شاهنامه فردوسی را که قبلاً باو داده شده بود آنها را بصورت قوالی با گروه خواند و بین برنامه قوالی از حضار پذیرایی بعمل آمد و مجدداً برنامه قوالی خوانی ادامه یافت.

\*\*\*\*\*

## به یاد بزرگداشت خواجه حالی

به یاد بزرگداشت هفتاد و ششمین سال در گذشت شمس العلماء خواجه الطاف حسین حالی انصاری از طرف انجمن فارسی آموزان و هنر آموزان خوشنویسی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی در تالار قرائت خانه خانه فرهنگ با شرکت اعضای انجمن فارسی اسلام آباد راولپندی ساعت ۳/۵ بعد از ظهر دو شنبه ۱۰/۱۰/۶۹ برابر با سیزدهم جمادی الثانی ۱۴۱۱ هـ ق مطابق به ۱۹۹۰/۱۲/۳۱ میلادی، مصادف با روز در گذشت شاعر متعهد و دلسوز خواجه حالی که پرچمدار استقلال و آزادی مسلمانان شبه قاره بود، مراسمی با تلاوت آیاتی چند از کلام مجید آغاز شد.

در این مراسم آقایان وقار سید جعفری، میر حسام الدین قاسمی، دکتر سید علیرضا نقوی، دکتر سید سبط حسن رضوی و دکتر قاسم صافی معاون رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران سخنانی پیرامون این معمار بزرگ شعر و ادب اردو و فارسی ایراد کردند.

خلاصه مطالبی که در این مجلس یاد بود، بیان شده در اینجا برای قاریان دانش تقدیم می کنیم:

خواجه الطاف حسین حالی بلا شك و تردید بنیان گذار شعر جدید اردو و شعر ملی درین زبان می باشد. وی از اولاد پیرهرات خواجه عبداللہ انصاری است و نسب وی با ۲۶ واسطه به حضرت ایوب انصاری (رض) می رسد. در ابتدا شاگرد مومن خان مومن بود و سپس به شاگردی مرزا اسد اللہ خان غالب درآمد. بتوصیة سر سید احمدخان منظومہ معروف خود بعنوان «مد و جزر اسلام» و چند شعر دیگر را که متضمن مضامین اخلاقی و ملی بود سرود. حالی نویسنده توانا هم بود و مجالس النساء و حیات سعدی و حیات جاوید در شرح حال سر سید احمد خان و چند مقاله دیگر به اردو و فارسی و عربی نوشت.

خواجه الطاف حسین حالی روح و روان نهضت آزادی مسلمانان شبه قاره بود و به مسلمانان شبه قاره شعور و آگاهی داد تا زنجیرهای استعمار را پاره کنند و خود را از بند اسارت برهانند. حالی در حقیقت يك مصلح و متفکر و احیاء کننده ارزشهای اسلامی بود که بعداً راه او را شاعران متعهد دیگر چون اقبال پیروی کردند. این شاعر انقلابی و حماسی برای نجات مسلمین از یوغ بیگانگان مجاهدت نمود تا جائیکه طنز و انتقادش نیز جهت



خارج کردن خون فاسد استعمار از رگهای ملت مسلمان بود. معاصرینش او را حالی فرشته سیرت می نامیدند و بدین طریق او در صف شعرا مقام و موقعیت برجسته داشت و اینک چند بیت از «حالی نامه» دکتر محمد حسین تسبیحی که در این مجلس خوانده شد تقدیم خوانندگان گرامی می شود.

الطاف حسین خوش بیان، استاد دانای زمان  
آن عارف روشن روان، کاخ سخن را پاسبان  
حالی بود او را لقب، روشنگر و دانش طلب  
اشعار او همچو رطب، زینت گر شعر روان  
در جزر و مد مسلمین، او را مسدس بهترین  
کورا بود علم الیقین، مرد ادیب نکته دان  
خورشید علم و معرفت، آن خواجه انصاری صفت  
پشت و پناه مملکت، قرآن و حق را ترجمان  
آثار حالی را بخوان، اسلام مان را ترجمان  
لطف و اخوت را نشان، توحید ملت راضمان  
خوانده «رها» آثار او، بوده بسی خوش گفت و گو  
نقد سخن را آبرو، سعدی بود در گلستان





## وفیات

### دکتر غلام حسین یوسفی دعوت حق را لبیک گفت

دکتر غلام حسین یوسفی استاد ارزنده ادبیات فارسی و محقق ارزنده معاصر روز چهارشنبه چهار دهم آذر ۱۳۶۹ هجری شمسی برابر با پنجم دسامبر ۱۹۹۰ مسیحی و مطابق با ۱۶ جمادی الاولی ۱۴۱۱ هـ ق در پی ابتلا به بیماری سرطان ریه دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت و در مشهد مقدس، در حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) در دارالعباد به خاک سپرده شد.

استاد غلام حسین یوسفی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در مشهد مقدس تولدیافت و قریب نیم قرن سمت استاد دانشگاههای مشهد و تهران را عهده دار بود فرهنگ و ادب ما از منبع این استاد عارف بهره ها برد و دانشجویان خارجی هم از محضرش استفاده نمودند که یکی از آنان دکتر گوهر نوشاهی معاون "مقتدره قومی زبان" (سازمان زبان ملی) اسلام آباد است.

تنوع و گستردگی آثار دکتر یوسفی اعم از تألیف، ترجمه و تصحیح

متون اسلامی، عرفانی جایگاه رفیعی برای استاد فقیه در جامعه ادبی به وجود آورده است از آثار منتخب استاد، دیداری با اهل قلم، رسائل در دستور زبان فارسی، تصحیح بوستان سعدی، تصحیح قابوسنامه، تصحیح گلستان سعدی، انسان دوستی در اسلام می باشد. آخرین اثر استاد یوسفی نقد ادبی «چشمه روشن» بود که اخیراً منتشر شده است. فصلنامه دانش درگذشت استاد دکتر غلام حسین یوسفی را به جامعه ادبیات و باز ماندگان آن مرحوم تسلیم می گوید.

### قطعه ماده تاریخ

از دکتر محمد حسین تسبیحی رهآ

دریغا که رفت از جهان یوسفی  
 گلستان او شد خزان یوسفی  
 فسوساً که آن عارف خوش سخن  
 ز مُلک جهان شد روان یوسفی  
 دلم شد شکسته زفقدان او  
 تو گویی که مه شد نهران یوسفی  
 چو زلف سخن را هموشانه زد  
 خراسان از او شد غمان یوسفی  
 هنرمند و دانا و روشن روان  
 فِسرُد آن گل بوستان یوسفی  
 چورفت از جهان بهر تاریخ او  
 حروف جمل شد بیان یوسفی  
 «بُود یوسفی فیض گنجور دل»

۱۳۶۹ هـ ش

که شد ساکن ملکِ جانِ یوسفی  
 «بجو بخشش ایزدی یوسفی»  
 ۱۴۱۱ هـ ق

سر اینده خاوران یوسفی  
 ولی «یوسفی خسته دل گشته» بود  
 ۱۹۹۰ هـ ق

هم آوای دل خستگان یوسفی  
 الهی بود هم نشین حسین (ع)  
 غلام حسین در جنان یوسفی  
 «رها» شد غمین چون که او در گذشت  
 بهشتش شده جاودان یوسفی



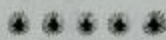
### در گذشت استاد فقه و ادب

استاد علامه علی حسنین شیفته، عالم و محقق و خطیب و ادیب و شاعر و نویسنده متعهد پس از عمری تلاش در راه شناخت میراث اصیل فرهنگ اسلامی به منظور احیای تفکر دینی در عصر حاضر صبحگاه روز جمعه ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ (۲۹ رجب ۱۴۱۱ هـ ق) دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار معبود شتافت. از وی در حدود صد اثر اعم از تألیف و ترجمه که از معروف ترین آنها ترجمه کلام ابی طالب مجموعه اشعار دینی، تحفة الواعظین، علم الحدیث، حدیث غدیر، مقصد حسین، مقام مرتضی، ترجمه کتاب المومن (از عربی به انگلیسی) ترجمه مذهب اهل بیت (از عربی به

اردو)، سیرت امام حسن است و همچنین چند اثر دیگر زیر چاپ یا آماده چاپ هست از جمله جراب تحفة اثناعشریه و چندین ترجمه دیگر می باشد.

استاد فقید دستی قوی و اطلاعاتی وافر در زیر و بم های تاریخ اسلام داشت. در عالم استادی نیز همواره همان معلم دلسوز، فعال و پر حوصله بود. بی هیچ دریغی از آموختن دانسته ها، باروی و روحی گشاده و بیانی گرم و بر خاسته از شیفتگی، چنین بود که جز به تیغ اجل که بس بناگاه فرود آمد از اشتیاق توانفرسای معلمی پیوند نبرید. باوجود اشتغال به تتبعات و تألیفات و تصحیحات و گرفتاربهای آموزشی همیشه برای وعظ و خطابه و روضه خوانی آماده بود و از زبان و قلم هر دو افکار و ارزشهای اسلامی را تبلیغ می نمود.

فصلنامه دانش ارتحال این عالم و محقق را به جامعه علمی و فرهنگی و خانواده محترم وی تسلیم می گوید. یادش گرامی باد.



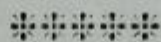
شعر فارسی و اردو

- ۱- نعت رسول میرزا اسداللہ خان غالب
- ۲- در دشت نا پیدا کران شب دکتر غلام حسین یوسفی - تهران
- ۳- گلشن وصل دکتر سید محمد اکرم اکرام
- ۴- انجمن فارسی مولانا علی حسن اختر امرہوی
- ۵- آمد بہار دکتر سید اکرام حسین عشرت
- ۶- شاخ بلند تاک دکتر محمد اجمل
- ۷- صلا و دعا رئیس نعمانی - دہلی
- ۸- غزل اعظم چشتی
- ۹- غزل عاصی کرنالی
- ۱۰- قصیدہ استاد سید وحید اشرف  
دانشگاہ مدراس
- ۱۱- قطعہ و غزل شرافت عباس - بلوچستان
- ۱۲- غزل اردو یوسف ظفر

مرزا اسد الله خان غالب

### نعت

حق جلوه گر ز طرز بیان محمد (ص) است  
 آری کلام حق بزبان محمد (ص) است  
 آنینه دار پر تو مهر است مایهتاب  
 شأن حق آشکار زشان محمد (ص) است  
 تیر قضا پر آنینه در ترکش حق است  
 اما کشاد آن ز کمان محمد (ص) است  
 دانی اگر به معنی لولاك واری  
 خود هر چه از حق است از آن محمد (ص) است  
 بر کس قسم بدانچه عزیز است میخورد  
 سوگند کردگار به جان محمد (ص) است  
 واعظ حدیث سایه طوبی فرو گذار  
 کاینجا سخن ز سرو روان محمد (ص) است  
 بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را  
 کان نیمه جنبشی زینان محمد (ص) است  
 ور خود ز نقش مهر نبوت سخن رود  
 آن نیز نامور ز نشان محمد (ص) است  
 غالب ثنائی خواجه به یزدان گذاشتم  
 کان ذات پاک مرتبه دان محمد (ص) است





## در دشت نا پیدا کران شب

امشب مرا حالی است دگر

با اختران در گفتگویم

گویی پیامی آورد از سوی یزدان

هر پرتوی کز آسمان آید به سویم

گیتی فروخته است در دامان مهتاب

نه ناله ای، نه بانگ مرغی، نه صدایی

نه کوچه گرد باده نوشی

نه نغمه ای، نه هی هی مستانه ای، نه همنوایی، نه رهگذاری

نه گاه گاهی محو و مبهم آید از کوی آواز پایی

در این سکوت محض

در این فروغ پاک

در دشت نا پیدا کران شب

گویی خدا را

چون نوشند اختران با خویش بینم

چون عمر شب تا صبح عمر ما شود

تنها خدا را

پاینده و از هر چه دامن بیش بینم

دکتر سید محمد اکرم "اکرام"

## گلشن وصل

(این غزل در جواب غزل جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح استاد اعزامی ایران به

دانشگاه پنجاب سروده شد.) لاهور ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱

ز پیرهن همه ظاهر بود بلور تنت  
دلَم فدای تن و جان فدای پیرهننت  
مشام اهل وفا سر به سر معطر شد  
به باغ ناز جو بشکفت یاسمین تنت  
به شمع روی تو پروانه وار می سوزم  
اگر ز لطف شبی ره دهی به انجمننت  
کجا تو آهوی وحشی، کجا من بیدل  
امید وصل تو از من خطاست در ختننت  
به بند عشق تو آزادی من زار است  
مرا رها مکن از دام زلف پر شکنت  
بیا به باغ امید ای بهار جان افزا  
که غنچه دل من وا شود ز آمدنت  
کسی به یاد نمی آورد ز قند و عسل  
سخن چو می رود از شکر لب و دهندنت  
اگر به گلشن وصلت مرا بود گذری  
نسیم وار ببوسم تن چو با سمننت  
بیا که از تو بود زندگانی "اکرام"  
خدای ساخته آب حیات بهر منت

## انجمن فارسی

انجمن ای رسته ایران و پاکستان ما  
ارتباط هر دو ملت جان ما ایمان ما  
انجمن هر نجم تو رخشنده و تابنده باد  
در دل هر نجم یادت زنده و پاینده باد  
بهر احیای ادب طرح نو ما افکنده ایم  
تا توان گفتیم پیش غیر ما هم زنده ایم  
صدر توای انجمن اعضای تو ارکان تو  
حافظ فرهنگ پاکستان هم ایران تو  
ای چراغ راه اردو شمع فرهنگ عجم  
گرمیان ما تویی از رهنمان مارا چه غم  
در گلستان ادب تازه گل رنگین ما  
مصلح فرهنگ ما آداب ما آیین ما  
تازه و شاداب ماند این گل رنگین تو  
بر لب "اختر" بماند نغمه رنگین تو  
بهر زلف عنبرینت انجمن ما شانه ایم  
زنده بادای شمع محفل ما همه پروانه ایم

\*\*\*\*\*

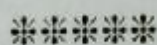
## آمدِ بهار

بهار آمد بهر سو بادخوش رفتار می رقصد  
 نسیم مشکبو در وادی و کهسار می رقصد  
 شیباب نو گرفته سبزه و شاخ و نهال و گل  
 عروس یاسمن بر سینه گلزار می رقصد  
 می کهنه جوان شد از لباس شیشه و ساغر  
 بچنگ و تار و بریط ساقی هشیار می رقصد  
 صبا در وجد آورده خم هر زلف مشکین را  
 بگوش ماهر و بان گوهر شهوار می رقصد  
 پیام زندگی شد رستخیز نغمه شادی  
 ز شوق جلوه فرمانی تن هر خار می رقصد  
 هوا از جانب کوه و دمن دیوانه وار آید  
 مثال مست بیخود ابر گوهر بار می رقصد



## شاخ بلند تآك

باید یقین محکمت و سواس را ربید  
 شاید ز خاک تو نوی شخصی بیافرید  
 بیرون ز خود بیاو بین دیگر جهان خویش  
 صبحی دمید و گل بشگفت و صباوزید  
 دستی نمی رسد سر شاخ بلند تآك  
 پیر مغان! بگوچسان ساقی از و کشید  
 بر چه بهجام داری فقط آن شراب تست  
 مالِ زمین بگشت آن قطره کز و چکید  
 عجب است صید گاهِ مَحَبَّت به مُرغِ دل  
 او می تپد به دامی وارسته هم تپید  
 لافی زند خرد که او داند همه ز زیست  
 جُز این که آمد از کجا، آخر کجا رسید  
 هر شخص مدعیست که يك است حرف یار  
 هر شخص حرفِ دیگری گوید که او شنید  
 این هم غنیمت است تو هستی به بزم یار  
 در بندِ این مباش بتودید یا نه دید



## صلا و دعا

مباش بی خبر از عرض و جان و خانه خویش  
 که باز آتش فتنه کشد زبانه خویش  
 در آستین حریفان نهفته آشه‌است  
 که آورند بجا عزم طاغیانه خویش  
 نظا میان که بدست اسلحه همی دارند  
 گزیده اند سرت را پی نشانه خویش  
 به هیچ گوشه کشور پناه گاهی نیست  
 کجاست راه فرارت ز آشیانه خویش  
 بیا ز محبس آسودگی بیا بیرون  
 که تا بگوش خودت بشنوی فسانه خویش  
 صلای جبهه پیکار را غمی شنوی  
 ز خواب خیز به عزم مجاهدانه خویش  
 مکن که پیش عدوت نگون شود یاربا!  
 سری که بینی به سجده بر آستانه خویش  
 به فضل خود به ستم دیدگان مدد فرمای  
 بگیر اهل ستم را به تازیانه خویش  
 به مشرکان کنونی هم آن معامله کن  
 به ابرهه که نمودی ز بهر خانه خویش

\*\*\*\*\*

## غزل

چون خمار افتد بگیرم جام را  
من ندانم وقت صبح و شام را  
بسته ام دل با سر زلف کسی  
دانم این آغاز بی انجام را  
چون نهادم پایه راه عاشقی  
سوختم سامان تنگ و نام را  
باقفس را از نگاهم دور کن  
یا قریب آشیان نه دام را  
رندی و مستی زهشیاران مجو  
کی دهند این راز مرد خام را  
گر توانی گه به درمانم بیا  
شاد کن این بنده بی دام را  
بگذر ای اعظم ازین زهد ریا  
چاک کن این خرقة بدن نام را

\*\*\*\*\*

## غزل

لطفاً درونِ سینه ما دل نهاده اند  
 تخمِ قیامتی ست که در گلِ نهاده اند  
 طغیان اشک بسته بد امانِ چشمِ ما  
 صد بحر بیکران سرِ ساحلِ نهاده اند  
 شب دیده ام بخواب که باور نکردنی ست  
 بر قبرِ کُشتگان سرِ قاتلِ نهاده اند  
 رخ بی نقابِ چشم من از کار می‌رود  
 خورشیدها به ذرهٔ مقابلِ نهاده اند  
 هان! مشکلاتِ اهلِ وفا بین و خنده زن  
 در خندهٔ تو حلِ مسائلِ نهاده اند  
 بنگر که اهلِ حسن به هر طاقِ مجلسی  
 شمع و ستاره و مه کاملِ نهاده اند  
 آسان رویم راه که جان دادگانِ شوق  
 از خونِ دل چراغ به منزلِ نهاده اند  
 صد صدلی بدرگه نازش بیک قطار  
 بی امتیازِ ناقص و کاملِ نهاده اند  
 اجر هنر خواه که این رسم بوده است  
 صدقاتِ مال بر کفِ سائلِ نهاده اند  
 عاصی! نصیبِ عشق نباشد لقای دوست  
 دیدی بدشتِ قیس که محملِ نهاده اند

\*\*\*\*\*



## قصیدہ صفتِ علم و

### مذمتِ جہل

چون شود خاکِ زمین نار زتاب نیر  
باد صر صر چو شود مثل نفسهای ستر  
همه ویران ز غضبناکی چشم خورشید  
کشت زار و چمن و دشت و همه وادی و بر  
همه سوزان ز شرر باری مهر جانسوز  
کوچه و شاہرہ و باد یہ و راہگذر  
همه بیچارہ ز بی مہری باد مسموم  
همه افکنده زدستِ ستمش پای سپر  
مضطرب روح کہ خورشید ربودہ ہر سہ  
خنکی از آب، تری از شجر و ہوش ز سر  
در چنین حالِ سحاب آید و سایہ فگند  
خاک تا آب بگیری ز ہوای آذر  
روح تازہ فگند در ہمہ اجسام زمین  
دہد آرایشی از لؤلؤ و مرجان و گہر  
مایہ خویش بگیرند ہمہ از فیضش  
نکھت و رنگ و طراز و نشہ و مستی و فر

برده بی مایگی فرش زمین سببِ سحاب  
 داده زبندگی و زندگی و فرحت و فر  
 اینکه گفتم بشما حالِ بهار و گر ما  
 منطبق میشود این حال بر این کشور  
 چهل و سه سال کم از نوزده صد بود که گشت  
 کشورِ ماهدنِ جورِ فرنگی لشکر  
 جرم ما اینکه گرفته علمِ استقلال  
 طلبِ داد بکردیم زدست داور  
 زره حریت خود چو نمودیم قیام  
 تهمتِ غدر بر ما زده رویاه سیر  
 بعد از آن آنچه شد از باد آن احوال هنوز  
 دیده پر خون شود و پاره دل و چاک جگر  
 بوده از خاک زمین خون شهیدان پیدا  
 در دم موج هوا آه یتیمان مضر  
 جان بدادند و ندادند ره بیم بدل  
 لکشمی بانی و نانا و شهنشاه ظفر  
 فضل بحق را که بداد از قلمش حکم جهاد  
 دولت انگلسیه از و طنش کرد بدر  
 حال مسلم که زبون بود زبون تر گشته  
 بخت ایشان که بدی بد شده اکنون بدتر  
 این سیه بخت که بودند نگهبانِ وطن  
 شده در میهن خود اجنبی و مستنکر  
 همه بیچاره و مجبور ز بدبختی خود  
 نی دلیل ره و نی راه نه منزل نه مقر

ترسان از حال خود و بی خبر از مستقبل  
اوفتاده به چه خواری و مانده احقر  
کشته یأس و گرفتار جمود و ویلان  
در چنین حال بود زندگی از مرگ بتر  
بود يك مرد درین دوره بنام احمد  
لقبش خان، نسبش سید و موصوف به سر  
دلی درد آشنا میداشت سر حق اندیش  
بود صاحب نظر و باخبر و حق پرور  
او بدید از چه مسلمان بخواری افتاد  
چون شده انگلیسان سرخرو و نیک اختر  
اینکه تنبل شده از راحت و غافل ز عمل  
آنکه سرگرم عمل هم به عَسَر هم به یَسَر  
اینکه برگشته ز راه و روش پیشینان  
آنکه از خواندن تاریخ ملل دانا تر  
اینکه از جهل شده خوار و ضعیف و کهنتر  
آنکه از علم سرافراز و قوی و مهتر  
چون بدید این همه انجام ز جهل است، بشد  
در پی معرفت و دانش و آیین و هنر  
پس بنا کرد بصد رنج و محن مدرسه ای  
قوم مسلم بشود تا ز هنر دانشور  
شود آگاه ز فرهنگ و علوم مشرق  
بهره ور هم ز همه مغربی آیین و هنر  
اکنون گویند همان مدرسه را دانشگاه  
شهره اش در همه آفاق و وجودش اشهر

روح تازه به تن ملتِ خواب آلوده  
بدمید از ره این مدرسه آن مرد زقر  
فیض این مدرسه بوده ست که آوازه هند  
رفت تا باخترا از طرف زمین خاور  
اشرف از واسطه و فیض همین دانشگاه  
قند ایران بچشید ست و ببارد شکر

\*\*\*\*\*

### قطعه

دل بآئین وفا بستم و کشتم خود را  
من چه جوینده ی بودم که نه جستم خود را  
گوش دادم بصدایی که کسی گوش نداد  
حیف صد حیف که اما نه شنفتم خود را

### غزل

در بیابان محمل زر تار را گم کرده ام  
من درین شهر حریفان یار را گم کرده ام  
ساقیا لطف تو فرخ باد که در بزم تو  
جبه و عمامه و دستار را گم کرده ام  
شیخ ظاهر بین کجا داند شکست جام را  
من مگر آئینه پندار را گم کرده ام  
ای صبا گر بگذری از کوی خو بانم بگو  
در غمت لطف گل و گلزار را گم کرده ام  
من نیم که هر که پیش آمد خوش آمد گفتمش  
مفتخر هستم ره دربار را گم کرده ام  
تو مرو از پهلوی من ای شب هجران مرو  
کندرت من طالع بیدار را گم کرده ام

\*\*\*\*\*

## غزل اردو

شکستہ حال ہے اک گور بے نشاں کی طرح  
 بہ سر زمین مجھے پالا ہے جس نے ماں کی طرح  
 جس آنینے میں جوانی کے خواب دیکھے تھے  
 وہ گر کے ٹوٹ گیا عمرِ رائگان کی طرح  
 میں دیکھتا ہوں مگر کچھ دکھائی دے تو سہی  
 وہ تیرگی ہے کہ ہے ہر بقیں گماں کی طرح  
 جدا ہے لفظ سے معنی کوئی کہے بھی تو کیا  
 ہر ایک صورت احوال ہے بیان کی طرح  
 گزرتا وقت گزرتا نہیں قیامت ہے  
 ہر اک طرف نظر آتا ہے آسمان کی طرح  
 غبارِ راہ جو سر پر چلا گھٹنا بن کر  
 سمٹ کے بیٹھا ہے منزل پہ کارواں کی طرح  
 نکل گیا ہے بدن سے جو رُوح کی مانند  
 وہ میری جان تھا اک یارِ مہرباں کی طرح  
 ہزار جان سے وطن پر نثار ہو جاؤں  
 "ظفر" یہ ایک تمنائے دل ہے جاں کی طرح



پروفیسر ممتاز حسین

کراچی۔

## امیر خسرو دہلوی اور شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی کے تعلقات کی نوعیت

امیر خسرو دہلوی کے جو تعلقات حضرت نظام الدین اولیاء بدایونی سے تھے، ان کو سمجھنے کے لئے سب سے پہلے ہمیں یہ متعین کرنا ہے کہ ان دونوں کی عمر میں کیا تفاوت تھا۔ اور وہ دونوں کب، کہاں اور کس سن و سال میں ایک دوسرے سے متعارف ہوئے اور اس تعارفی زمانے میں ان کے تعلقات کی نوعیت کیا تھی۔ پروفیسر محمد منجیب مرحوم نے اپنے ایک توسیعی لیکچر میں جسے انہوں نے دہلی یونیورسٹی دہلی میں ۱۹۷۰ء میں حضرت نظام الدین اولیاء کی زندگی اور کارناموں پر دیا تھا، ان کا سال ولادت میر خورد کے حوالے سے ۶۳۶ ہجری قرار دیا ہے (۱) لیکن اپنے اس بیان کی تائید میں، انہوں نے سیر الاولیاء کے کسی

مطبوعہ یا غیر مطبوعہ نسخے کا حوالہ نہیں دیا ہے۔ (۱) حالانکہ اسی مطبوعہ لیکچر کے ایک حاشیے میں انہوں نے یہ بھی تحریر کیا ہے کہ "سیر الاولیاء (مرتبہ چرنجی لال مطبوعہ ۱۸۸۵ء) کی ایک جلد مسلم یونیورسٹی میں تھی۔ میں نے اس کو تین چار دفعہ پڑھا، لیکن ہر صفحہ الثن سے پھٹ جاتا تھا، اس لئے کتاب بیکار ہو گئی۔ پروفیسر نظامی کے پاس سیر الاولیاء کا نسخہ ہے اور انہوں نے کتاب تیار کرنے کے لئے مجھے اپنی کتاب مستعار دی، لیکن میں اس کو استعمال کرنے سے ڈرتا ہوں غالباً سبب وہی خستگی کا ہوگا کہیں کہیں میں نے غلام احمد بریان کا ترجمہ (سیر الاولیاء) استعمال کیا ہے (۲۰)

محولہ بالا حاشیے کے مطالعے سے یہ بات بالکل واضح ہوجاتی ہے کہ پروفیسر حبیب نے یہ باور کر کے کہ بریان نے ترجمہ اصل متن کے مطابق کیا ہوگا، یہ بات بریان کے حوالے سے نہیں بلکہ فرخورد کے حوالے سے لکھ دی کہ شیخ نظام الدین کا سال ولادت ۶۳۶ ہجری ہے۔ یہاں یہ بتانا ضروری ہے کہ اب جبکہ سیر الاولیاء (مرتبہ چرنجی لال مطبوعہ ۱۸۸۵ء) کی عکسی نقل شائع ہو چکی ہے (۳) یہ بتانا دلچسپی سے خالی نہ ہوگا کہ مذکورہ بالا سیر الاولیاء کے فارسی متن میں، شیخ نظام الدین کا کوئی سال ولادت لکھا ہوا نہیں ملتا ہے اور جہاں بریان کے ترجمے میں ان کا سال ولادت لکھا گیا ہے وہ الحاقی ہے، (۴) مگر بات یہیں پر ختم نہیں ہوجاتی ہے، صوفیاء کے بیشتر تذکرے، سنین و واقعات کی صحت کے معاملے میں غیر مستند ہیں، جس طرح صوفیاء سے متعلق بہت سے تذکروں میں شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات ۵ محرم ۶۷۰ ہجری دینے کے



\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

بجائے جیسا کہ سیرالاولیاء میں رقم ہے۔، ۵ محرم ۶۶۳ ہجری لکھا ہوا ملتا ہے۔ اسی طرح شیخ نظام الدین اولیاء کا سال ولادت بھی اخبار الاخیار اور سفینتہ الاولیاء میں وہی ۶۳۶ ہجری لکھا ہوا ملتا ہے چنانچہ ان تذکروں کی پیروی میں بہت سے وہ لوگ جو صوفیاء کے احوال لکھتے رہے ہیں انہی سنین کی پیروی کی ہے لیکن اب جبکہ سیرالاولیاء کا ایک معتبر نسخہ طبع ہو چکا ہے جو شیخ نظام الدین اولیاء کی سوانح حیات کا معتبرترین تذکرہ ہے۔ ان غلطیوں کا ازالہ ایک طرح سے ضروری سا ہو گیا ہے جو شیخ کی زندگی، ان کے پیرو مرشد کی زندگی، ان کے احباب اور خلفاء کی زندگی سے متعلق مختلف تذکروں اور مختلف جگہوں میں راہ پا چکی ہیں۔

بہر حال اب میں اصل مسئلے کی طرف لوٹ رہا ہوں۔ سیرالاولیاء کے مطبوعہ نسخے کے اصل متن یا کسی حاشیے میں، جیسا کہ میں نے اوپر ذکر کیا ہے کہیں بھی شیخ نظام الدین اولیاء کا سال ولادت لکھا نہیں گیا ہے بس میر خورد نے اس سلسلے میں صرف اتنا لکھا ہے کہ سلطان المشائخ "در عالم صغر بودہ" کہ ان کے والد ماجد خواجہ احمد علی کا انتقال ہو گیا۔ اس صغر سنی کی تاویل مختلف تذکرہ نگاروں نے اپنے اپنے وجدان کے مطابق کی ہے لیکن جو وضاحت کہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں کی ہے وہ یہ ہے کہ جب وہ کچھ بڑے ہوئے تو ان کی والدہ نے انہیں مکتب میں بھیجا اور وہ پندرہ برس کی عمر تک وہیں بڈایون میں، تعلیم حاصل کرتے رہے لیکن جب سولہ سال کی عمر کو پہنچے تو قاضی بننے کی غرض سے، اصول فقہ، تفسیر کی تعلیم حاصل کرنے کے لئے وہ دلی گئے۔ میر خورد نظام الدین اولیاء کے زبانی بیان کے حوالے سے لکھتے ہیں۔

"چون شانزده (۱۶) سالہ شدم عزیمت دہلی شد، عزیزی عوض نام  
 ہمراہ شد۔ چون در شهر آمدم، سه چهار سال تعلیم و تجہد کردم" (۵)  
 چنانچہ اگر ان کی تعلیم کا زمانہ چار سال کا مانا جائے تو یہ کہا جا سکتا  
 ہے کہ وہ بیس سال کی عمر تک اصول فقہ، علم فقہ، احادیث اور تفسیر کا  
 درس مختلف اساتذہ سے حاصل کرتے رہے، اس زمانے میں ان کا خطاب  
 "مولانا نظام الدین بحاث و محفل شکن" تھا نہ کہ شیخ نظام الدین (ان کا  
 اصل نام محمد تھا، نظام الدین لقب تھا) لیکن اسی زمانے میں جبکہ وہ  
 تعلیم و تجہد میں مشغول تھے، ان میں ایک قوی جذبہ شیخ فریدالدین  
 مسعود شکر گنج کی پابوسی کا پیدا ہوا در اثنائے تعلیم آرزوئے پابوسی  
 شیخ العالم فریدالدین نوراللہ مرقدہ غالب شد۔ دراجود ہن رفتم، روز چہار  
 شنبہ بود کہ سعادت پابوسی شیخ کبیر حاصل کردم۔ ہمدین روز بخدمت  
 شیخ بیعت کردم" (۶) اور جب ان سے پوچھا گیا کہ آپ کس عمر میں اپنے  
 پیر کے مرید ہوئے تو انہوں نے بتایا کہ بیس سال کی عمر میں (۵) اور  
 وہیں اس امر کی بھی وضاحت کردی گئی ہے کہ اس پہلی ملاقات کے بعد  
 جب کہ وہ شیخ کبیر کی بیعت سے مشرف ہوئے ہیں، تین بار سال میں ایک  
 دفعہ کی پابندی سے ان سے شرف ملاقات و تعلم کے لئے وہ اجودہن جایا  
 کرتے۔ اس سلسلے میں میرخورد نے شیخ نظام الدین کی زبانی ان کی آخری  
 ملاقات کو یوں بیان کیا ہے۔

"سہ کرت از دہلی بخدمت شیخ شیوخ العالم رفتم بعدہ،۔ یکروز  
 خواجه طلبید، سیزدہم ماہ رمضان سنہ تسع و ستیسن و ستمایہ بود (۱۳)  
 رمضان ۶۶۹ ہجری) و فرمود کہ نظام یادداری، آنکہ گفتہ بودم، "گنتم آری"

\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

فرمود کہ کاغذ بیارید اجازت نامہ بنویسند، کاغذ آوردند، اجازت نامہ  
نہشتند" (۸)

منقولہ بالا عبارت میں جو یہ جملہ ہے "فرمود کہ نظام یادداری  
آنکہ گفتہ بودم" کا اشارہ پہلی ملاقات کے موقع پر اس وعدے کی طرف جو  
انہوں نے نظام الدین اولیاء سے انہیں اپنا خلیفہ بنانے سے متعلق کیا تھا۔  
"تاترا خلیفہ" خود گردانم" (۹) چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ ابوشکور سالی  
کی کتاب "تمہید المہتدی" کے درس دینے کا اجازت نامہ اور، اور اپنا خلیفہ  
بنانے کا حکم نامہ، ایک ہی دستاویز میں موجود ہے، جسے عربی میں اور  
اس کے فارسی ترجمے کے ساتھ، سیرالاولیاء میں نقل کیا گیا ہے۔ (۱۰)  
چنانچہ ان دونوں، یعنی اجازت نامے اور خلافت کے حکم نامے کی تاریخ  
تحریر ایک ہی قرار پائے گی یعنی ۱۳ رمضان ۶۶۹ ہجری۔

شیخ نظام الدین اس اجازت نامے کے ساتھ بمع حکم نامہ خلافت،  
ماہ شوال میں دہلی آئے، اور پھر اس خلافت نامے کو، حسب ہدایت شیخ  
کبیر، شیخ جمال الدین ہانسوی کو دکھانے کے لئے ہانسوی پہنچے۔ شیخ جمال  
الدین نے اسے دیکھ کر یہ شعر پڑھا جس کا مفہوم ہے کہ حق بہ حق دار  
رسید

خدائے جہان را ہزاران سپاس  
کہ گوہر سپردند بہ گوہر شناس

مگر یہ ایک عجیب حادثہ ہے کہ اسی سیرالاولیاء کے شروع کے  
صفحات میں، یعنی مذکورہ بالا تفصیلات سے قبل، فارسی کے اعداد میں  
یہ بھی لکھا ہوا ملتا ہے کہ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات

"شش صد و شصت و چہار ۶۶۳ ہجری (۱۲) ہے۔ چونکہ سیرالاولیاء میں جہاں کہیں بھی کسی کی وفات یا پیدائش یا واقعات وغیرہ کا سال لکھا گیا ہے وہ عربی ملفوظی ہندسے میں ہے اور یہ سال وفات فارسی الفاظ میں درج کیا گیا ہے، اس لئے اخلاق حسین دہلوی نے "سوانح حضرت محبوب الہی" (۱۳) میں اس تحریر کو الحاقی قرار دیا ہے، چونکہ اسی سیرالاولیاء کے آگے سے، شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات "۵ محرم ۶۵۰ ہجری" تحریر کیا گیا ہے اس لئے ۶۶۳ ہجری کو غلط قرار نہ دینے جانے کا کوئی جواز باقی ہی نہیں رہتا ہے، تاہم ایک آدھ مزید تاریخی ثبوت اور چند تذکروں کا حوالہ بھی اتمام حجت کے لئے ضروری معلوم ہوتا ہے۔

(۱) تاریخ فیروز شاہی کا مصنف ضیاء الدین برنی لکھتا ہے کہ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج، غیاث الدین بلبن کی شاہیت کے دور میں زندہ تھے۔ (۱۴) غیاث الدین بلبن کی شاہیت کا آغاز ماہ جمادی الاول ۶۶۳ ہجری سے ہوتا ہے۔ اگر شیخ فرید کی وفات ۵ محرم (اس تاریخ اور مہینے پر سب کا اتفاق ہے اور اسی تاریخ میں ان کا عرس بھی منایا جاتا ہے) ۶۶۳ ہجری میں واقع ہوئی ہوتی، تو وہ بلبن کی شاہیت کے دور میں کیونکر زندہ رہ سکتے تھے؟

(۲) مغبرالواصلین (۱۵) میں کئی قطععات تاریخ شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج کے سال رحلت سے متعلق درج کئے گئے ہیں ان میں سے ایک قطعہ تاریخ یہ ہے

بی گمان پنجم محرم بود

کہ فرید از زمانہ نقل نمود

روز ترویج اوسہ شنبہ دان  
کان درین نیست حرف شك و گمان  
بی گمان است سال رحلت او  
"زجہان شہ فرید آہ" بگو ۶۷۰ ہجری

چنانچہ ان سارے داخلی اور خارجی شواہد سے یہ بات پابہ ثبوت کو پہنچتی ہے کہ ماہ محرم ۶۵۰ ہجری میں، جو شیخ کبیر، فریدالدین مسعود شکر گنج کا سال وفات ہے، شیخ نظام الدین کی عمر ۲۳ (چوبیس سال) کی تھی۔ اس اعتبار سے شیخ نظام الدین کا سال ولادت ۶۳۶ ہجری قرار پانے گا اور چونکہ وہ ماہ صفر کے آخری چہار شنبہ کے روز پیدا ہوئے تھے اس لئے یہ کہا جا سکتا ہے کہ وہ ۶۳۶ ہجری کے ماہ صفر کے آخری بدھ کے روز پیدا ہوئے یا کہ ہونے ہوں گے۔ مگر اخلاق دہلی نے ان کا سال پیدائش ۲۵ صفر ۶۳۵ ہجری قرار دیا ہے۔ (۱۷) چونکہ فرق، ان دونوں تاریخوں میں صرف سال بھر کا ہے، اس لئے اس پر حجت بیکار ہے۔

اب یہ دیکھنا ہے کہ امیر خسرو دہلوی اور شیخ نظام الدین بدایونی کے درمیان بڑائی چھوٹائی کتنے برس کی تھی، امیر خسرو غرۃ الکمال کے دیباچے میں لکھتے ہیں کہ میں بیس سال کا تھا کہ میرے نانا راوت عرض عمادالملک کا انتقال ۱۱۳ سال کی عمر میں ہوا، امیر خسرو کا سال ولادت ۶۵۱ ہجری ہے، اور ایک حساب سے ۶۵۰ ہجری بھی پڑتا ہے، چنانچہ یہ کہا جاسکتا ہے کہ راوت عرض کا انتقال یا تو ۶۵۱ ہجری میں ہوا، یا ۶۵۰ ہجری میں، جبکہ امیر خسرو بیس برس کے تھے، اس اعتبار سے

دیکھا جائے تو یہ بات سامنے آئے گی کہ نظام الدین اولیاء امیر خسرو سے ۵، یا ۶ سال سے زیادہ عمر میں بڑے نہ تھے۔

اب ہم اس امر کی طرف رجوع کریں گے کہ شیخ نظام الدین اولیاء کی ملاقات دہلی میں کس سنہ ہجری میں اور کن حالات میں ہوئی۔

میر خورد شیخ نظام الدین کے بیان کو نقل کرتے ہوئے لکھتے ہیں کہ جب وہ سولہ سال کی عمر میں بغرض تعلیم دلی میں وارد ہوئے تو وہ سرائے میانبازار میں جسے سرائے نمک بھی کہتے تھے، اترے۔ اپنی والدہ اور ہمشیرہ کو تو اسی سرائے نمک میں ٹھہرایا، لیکن خود اس کے بالمقابل بلال قواس کی بارگاہ یا ایک بڑے ہال میں قیام پذیر ہو گئے، میر خورد لکھتے ہیں کہ اسی محلے یعنی سرائے نمک میں امیر خسرو کا بھی مکان تھا اور ان کے نانا راوت عرض عماد الملک کی حویلی، اس سے قریب برج حصار دہلی سے متصل مندر پل کے دروازے کے پاس تھی۔ (۱۸) چنانچہ نظام الدین اولیاء دوران تعلیم، بلال قواس کی بارگاہ میں قیام پذیر رہے، لیکن ۶۴۰ یا ۶۴۱ ہجری میں بعد وفات راوت عرض وہ امیر خسرو کے وسیلے سے "بوسیلہ امیر خسرو" راوت عرض کی حویلی میں اس وقت منتقل ہو گئے جبکہ وہ حویلی بہ این معنی خالی ہوئی تھی کہ راوت عرض کے صاحبزادگان اپنی جاگیر پر گئے ہوئے تھے۔ (۱۹) اس حویلی میں شیخ نظام الدین نے کم و بیش دو برس تک قیام کیا، اس حویلی کی تفصیل اور وہاں شیخ نظام الدین کے قیام کی جو تفصیلات میر خورد نے لکھی ہیں، وہ بھی قابل توجہ ہیں، یہ حویلی تین منزلہ تھی، نیچے کی منزل میں یعنی فرش کی منزل میں بعد وفات شیخ کبیر فرید الدین شکر گنج ان کے مرید خاص

میر خورد کے دادا، سید محمد کرمانی، اجودہن سے دلی آن کر نظام الدین اولیاء کے ساتھ اسی حویلی میں رہنے لگے تھے۔ وہ اٹھارہ برس تک شیخ کبیر کے ساتھ اجودہن میں رہے، بارہ سال تک شیخ نظام الدین کے ساتھ رہے، اس کے بعد غیاث پور میں شیخ نظام الدین کے جماعت خانے سے قریب ایک مکان میں رہنے لگے تھے۔ درمیانی منزل میں شیخ نظام الدین رہا کرتے اور اس سے اوپر کی منزل میں، طعام خانہ تھا۔ مگر افسوس کہ اس حویلی میں شیخ نظام الدین کے قیام کی مدت دو سال کی بھی پوری نہ ہونے پائی تھی کہ راوت عرض کے صاحبزادگان اپنی جاگیروں سے واپس آگئے اور انہوں نے اس قدر عجلت اور تانا شاہیت کے ساتھ شیخ نظام الدین سے وہ حویلی خالی کرائی کہ انہیں اس کا موقع بھی نہ دیا کہ وہ کوئی دوسرا مکان تلاش کر سکتے چنانچہ وہ وہاں سے مجبوراً "مسجد چہرہ دار" میں منتقل ہو گئے۔ لیکن میرخورد لکھتے ہیں و اللہ اعلم بالصواب، کہ خدا کا کرنا ایسا ہوا کہ اسی رات راوت عرض کے مکان میں آگ لگ گئی اور وہ رفیع درجات عمارت جل کر راکھ ہو گئی۔ (۲۰)

ایسا محسوس ہوتا ہے کہ حویلی خالی کروانے کے موقع پر امیر خسرو، دہلی میں نہ تھے ورنہ کچھ مداخلت ضرور کرتے، امیر خسرو لکھتے ہیں کہ وہ راوت عرض کے انتقال کے بعد ملک چہجو ابن کشلیخان کے ملازم ہو گئے، (دیباچہ غرۃ الکمال) اور ان کی مثنوی، "شکایت نامہ مومن پور عرف پٹیالی" کے مطالعے سے پتہ چلتا ہے کہ اول اول وہ "بزمہ سواران" (۲۱) پٹیالی کے قلعے میں اس وقت متعین تھے۔ جسے بلہن نے، سلطنت کی باگ ڈور سنبھالنے کے بعد وہاں تعمیر کیا تھا، (تاریخ فیروز

(شاہی)

بہر حال ان تفصیلات میں یہاں جانے کی ضرورت نہیں۔ سیرالاولیاء کے مطالعے سے پتہ چلتا ہے کہ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین کے تعلقات دہلی میں اس وقت سے پہلے ہی استوار ہو چکے تھے جبکہ شیخ نظام الدین راوت عرض کی حویلی میں منتقل ہوئے، کیونکہ وہ "خسرو ہی کے وسیلے سے" ان کی خالی حویلی میں منتقل ہوئے تھے۔

شیخ نظام الدین سولہ سال کے تھے جبکہ وہ دہلی بغرض تعلیم تشریف لائے۔ یہ زمانہ ۶۶۲ ہجری کا تھا، اس وقت امیر خسرو کی عمر کم و بیش بارہ سال کی تھی۔ خسرو کی طبیعت موزوں اسی سن و سال میں اپنا جوہر دکھانے لگی تھی چنانچہ وہ اپنے پہلے دیوان تحفۃ الصغر (جس میں انیس بیس سال کی عمر تک کلام ہے اتفاق سے تحفۃ الصغر میں خسرو کا وہ مرثیہ بھی ہے جو انہوں نے اپنے نانا راوت عرض کی وفات پر لکھا تھا) کے دیباچے میں لکھتے ہیں کہ

"عمارت عمر در خانہ دوازده بود کہ بنائے ارکان بیت، بنیاد تقطیع رباعی در (زار) خانہ آب و گل این حالی، اساس یافت"۔ (۲۲)

یعنی وہ بارہ سال کی عمر سے، رباعی کی بحر میں کلام موزوں کرنے لگے تھے اس کی ایک مثال بھی انہوں نے پیش کی ہے، ان کے استاد یا اتالیق جو ایک مشہور خطاط بھی تھے، سعدالدین محمد عرف قاضی خطاط، وہ انہیں ایک روز ایک بزرگ خواجہ عزالدین کے یہاں اپنے ساتھ لے گئے اور ان سے یہ کہا کہ اس طالب علم نے عجیب و غریب ذہن پایا ہے،



کتنے ہی اہل اور بے جوڑ الفاظ ہوں، انہیں یہ رباعی کی صورت میں موزوں کر دیتا ہے۔ ذرا اس کا امتحان تو لیجئے۔ چنانچہ خواجہ عزالدین نے چار اہل بے جوڑ الفاظ۔۔۔ مو، بیضہ، تیر، خریزہ خسرو کو دیشے کہ میاں ذرا انہیں موزوں تو کرنا چنانچہ انہوں نے فی البدیہہ چند لمحات میں ایک رباعی کی صورت میں انہیں موزوں کر دیا وہ رباعی یہ ہے۔

ہر موی کہ در زلف خم آن صنم است

صد بیضہ عنبرین بر آن موی صنم است

چون تیر بدان راست دلش را زیرا

چون خریزہ، دندانہش درون شکم است (۲۳)

مگر جب وہ سولہ سال کی عمر کو پہنچے تو اس قسم کی مشق سخن کو، جسے انہوں نے دقت بینی، یا دور کی کوڑی لانے کے مترادف قرار دیا ہے خیرباد کہا اور اس کا کوئی نمونہ بجز رباعی مذکور، جو دیباچے میں درج ہے، انہوں نے تحفۃ الصغر میں شامل نہیں کیا، اور سنجیدہ شاعری کی طرف مائل ہوئے۔ چنانچہ انہوں نے اپنے دوسرے دیوان "وسط الحیات" کے دیباچے میں، اپنی شاعری کے ایک نئے موڑ کو ان الفاظ میں بیان کیا ہے

"چون عین علم را، از خانہ شانزادہ نظری بدست آمد، صدقہ صداقت را بصری نور افزای حاصل و مقولہ مقالات را نظری دور نمائی حاصل گشت و آئینہ مثنوی را (؟) برغبت مخدومی (شیخ نظام الدین والحق) نمودند، وقت نمودار خیالات در آئینہ باریک پنہان نوشتہ بود و طبیعتان صافی و صافا (؟) و آن را روی آورده و مرد مان، مسودات سپاہانی در چشم می کشیدند

بندہ نیز بر حکم تتبع آزادگان آن سکہ را خریداری کرد و آن سعادت را مشتری شد و یکان یکان چبارگانی بہ طریق اصفہانی بہ اصحاب کمال (اشارہ کمال اصفہانی کی طرف ہے) نمودم۔" (۲۴)

اب یہ دیکھئے کہ خسرو کے ان بیانات کی تائید میر خورد کے اس ترجمہ خسرو سے کیونکر ہوتی ہے جو انہوں نے سیرالاولیاء میں، شامل کیا ہے۔ اگر کوئی فرق ہے تو وہ جزوی ہے

"چون خسرو بحد بلاغت رسید، بشف ارادت سلطان المشائخ گردید و انواع مراحم و شفقت مخصوص گردید، و نظر خاص ملحوظ شد۔ در آن ایام کہ سلطان المشائخ در خانہ راوت عرض جد مادرین امیر خسرو، نزدیک دروازہ مندرہ پل می بود، امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود و ہر نظمی کہ گفت بہ خدمت سلطان المشائخ گزراہند۔ تاروزی سلطان المشائخ فرمود بہ طرز صفاہا نیان بگوئی یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز۔ از آن روز باز، کہ امیر خسرو در زلف و خال بتان پیچیدہ آن صفات دل آویز را بہ نیابت رسانید، بعدہ دیوان مبتدی و منتہی برابر قاضی معزالدین پانچہ، پدر مولانا رفیع الدین پانچہ بہ سلطان المشائخ بہ تمام گزرائید و رموز و اشارات آن تحقیق کرد۔" (۲۵)

یہاں یہ چیز واضح ہوجاتی ہے کہ جیسا کہ خود خسرو نے بھی لکھا ہے خسرو کی تعلیم و تربیت میں شیخ نظام الدین اولیاء نے پوری طرح حصہ لیا بہت سی چیزیں ان سے سبقاً سبقاً پڑھیں، اور انوری، خاقانی اور سنائی وغیرہم کے مشکل اشعار کی تفہیم بھی ان سے حاصل کی اور سب سے بڑی بات یہ ہے کہ انہیں کے مشورے سے انہوں نے کمال اصفہانی کے طرز

میں، زلف و خال کے استعاروں میں شعر کہنا شروع کیا۔ نظام الدین اولیاء سے ان کے تعلقات کتنے گوناگون تھے، اس پر مزید روشنی ڈالی جائے گی۔ فی الحال میں اس مسئلے کو لے رہا ہوں کہ کیا امیر خسرو ان کے مرید تھے؟ اس سوال کو میں نے اس لئے اٹھایا ہے کہ ارادت رکھنا، ارادت کیش یا اردات مند ہونا، مرید ہونے سے ایک مختلف شے ہے اور چونکہ بالعموم یہی تصور کیا جاتا ہے کہ امیر خسرو نظام الدین اولیاء کے مرید تھے، اس لئے اس کی وضاحت بہت ضروری ہے اول تو یہ بات کہنی ہے کہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں جو ترجمہ امیر خسرو کا پیش کیا ہے، اسے انہوں نے مریدوں کے ذیل میں نہیں رکھا ہے بلکہ احباب کے ذیل میں رکھا ہے۔ ثانیاً یہ کہ انہوں نے دست بیعت یا مرید کا لفظ خسرو کے ضمن میں کہیں نہیں استعمال کیا ہے بلکہ یہ لکھا ہے "چون بعد بلاغت رسید بشرف ارادت سلطان المشائخ گردید"۔ میر خورد نے جہاں کہیں بھی اس قسم کا جملہ لکھا ہے "چون بعد بلاغت رسید" مفہوم سن بلوغت تک پہنچنے سے ہے، (۲۶) چنانچہ اس کے معنی یہ ہونے کہ جب وہ بالغ عمری کو پہنچے، ان کو شیخ نظام الدین سے شرف ارادت حاصل ہوا، لیکن اس کے یہ معنی نہیں ہیں کہ خسرو نے ان کے ہاتھ پر بیعت کی یا کہ وہ ان کے مرید ہوئے۔ ہم لوگوں کے دیار میں بالغ ہونے کی عمر بالعموم چودہ سال لڑکوں کی بتائی جاتی ہے خواہ وہ لڑکا اس سے قبل بالغ ہو جائے یا اس کے بعد، چنانچہ ہمیں یہ تصور کرنا چاہیے کہ خسرو بھی ان کے ارادت کیش اسی عمر کے آس پاس ہوئے ہوں گے۔ اور اگر اس عمر کو، مابین چودہ اور سولہ سال قرار دیا جائے تو کچھ غلط نہ ہوگا اور ہم یہ بتاچکے ہیں کہ قبل اس کے کہ شیخ نظام الدین اولیاء، خسرو کے نانا راوت عرض کی حویلی میں، انکی رحلت کے

بعد منتقل ہوئے، ان دونوں کے تعلقات استوار ہوچکے تھے، کیونکہ خسرو بی کے وسیلے سے وہ راوت عرض کی خالی حویلی میں منتقل ہوئے تھے ہم یہ بھی بتاچکے ہیں کہ بقول انکے خسرو نے ضیاء الدین اولیاء سے درس حاصل کرنے اور اپنا کلام دکھانے کا سلسلہ سولہ سال کی عمر سے شروع کر دیا تھا، اس لئے ہمارا یہ قیاس یا حساب غلط نہیں ہے کہ خسرو شیخ نظام الدین کی ارادت سے، ۶۶۷ ہجری یا اس کے پاس کے زمانے میں مشرف ہوئے ہوں گے، اس وقت شیخ نظام الدین شیخ کبیر فریدالدین مسعود شکر گنج کے مرید ہوچکے تھے مگر ان کے خلیفہ نہیں بنے تھے اور جب تک کہ کوئی مرید اپنے پیر کا خلیفہ نہ بن جائے وہ کسی کو اپنا مرید بنانے نہ کا تو مستحق ہوتا ہے اور نہ کوئی جواز ہی رکھتا ہے۔ چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ نظام الدین اولیاء کی ارادت کیا، شیخ سے محبت اور مودت میں تو اضافہ ہوتا رہتا ہے لیکن وہ کسی بھی عمر میں شیخ نظام الدین اولیاء کے مرید اصطلاحی معنوں میں نہیں بنے، یہ حکایت خاصی طویل ہے قبل اس کے کہ اس کا کچھ حصہ بیان کیا جائے، ارادت، مرید، اور مراد، ان تینوں الفاظ کے اصطلاحی معنوں کے فرق کو جو وضاحت میر خود نے رسالہ قشیری کے حوالے سے کی ہے، اس کو دہرانا ضروری معلوم ہوتا ہے۔ میر خورد لکھتے ہیں:

"مرید، موجب اشتقاق، همان معنی ارادت دارد، یعنی مرید آن ست کہ مرأورا ارادتے باشد، چنانکہ عالم آن ست کہ مرأورا علمی باشد، فاما در طریقت، مرید اورا گویند کہ مرأورا ارادتی نباشد تا آن غایت کہ مجرد از اردات نباشد، مرید نگویند۔ یعنی مرید آن ست کہ اختیار خود در باقی کند و بارضائے حق بسازد

ما قلم در سر کشیدم اختیار خویش را

اختیار آنست کہ او قسمت کند درویش را (۲۷)

مندرجہ بالا عبارت کا مفہوم اردو میں یہ ہے کہ ارادت اور مرید کا مادہ ایک ہے لیکن طریقت کی دنیا میں کسی ارادت مند کو مرید اس وقت تک نہیں کہتے ہیں، جب تک کہ وہ اپنا اختیار پیر کے ہاتھوں میں سونپ نہ دے۔ بیع نہ کر دے (بیعت بیع کرنے سے ہے) اور اپنے کو راضی بہ رضائے حق نہ کر لے۔

امیر خسرو ان معنوں میں نہ تو کبھی شیخ نظام الدین اولیاء کے مرید ہوئے اور نہ کبھی ایسا ہوا کہ شیخ نے انہیں اہل دنیا سے متصور نہ کیا ہو۔ میر خورد نے امیر خسرو کو ان کے بڑباپے میں دیکھا تھا، میر خورد لکھتے کہ جب میں پیدا ہوا تو میرے دادا اور نانا دونوں مجھے نظام الدین اولیاء کے پاس برائے تجویز نام لے گئے، شیخ نے میرا نام اپنے نام پر محمد رکھا (۲۸) میر خورد کے دادا سید محمد کرمانی کا انتقال بقول میر خورد ۴۱۱ ہجری میں ہوا۔ (۲۹) اس کے یہ معنی ہوئے کہ میر خورد اپنے دادا کی وفات ۴۱۱ ہجری (۳۰) سے قبل پیدا ہوئے تھے اس کے بعد کے وہ واقعات کو بیان کرتے ہوئے لکھتے ہیں کہ "چوں بندہ بحد بلاغت رسید" (۳۱) تو میرے نانا مولانا شمس الدین دامغانی جو نظام الدین اولیاء کے ہم سبق تھے، شیخ نظام الدین والحق کے پاس لے گئے، شیخ نے اپنا دست بیعت میرے ہاتھ میں دیا اور میرے سر پر نوپی رکھی، یعنی میں ان کا مرید بنا، اگر ان دونوں واقعات کو سامنے رکھا جائے تو یہ بتانا بعید از قیاس نہ ہوگا کہ میر خورد ۴۱۰ ہجری یا اس کے آس پاس پیدا ہوئے ہوں گے، اور وہ

شیخ نظام الدین کی وفات (۷۲۵ ہجری) سے قبل کم و بیش چودہ برس کی عمر میں ان کی بیعت سے مشرف ہونے ہوں گے۔ ان حالات کے پیش نظر بھی کہا جا سکتا ہے کہ میر خورد نے امیر خسرو کو رقص کرتے ہوئے ان کی کہیں سالگی میں دیکھا ہوگا۔ اس عمر میں شیخ نظام الدین اولیاء کا یہ کہنا کہ خسرو تم اہل دنیا سے ہوتے ہو یہ زیب نہیں دیتا ہے کہ تم ہاتھ کھول کر رقص کرو۔ (۳۲) اس پر میر خورد کا یہ مشاہدہ کہ "امیر خسرو دستہا گرد آورد و مشت بستہ رقص کردے کرات کاتب حروف این معنی از امیر خسرو در رقص مشاہدہ کردہ است"۔ (۳۳) اس بات کی دلیل ہے کہ امیر خسرو نے اپنی عمر کے کسی بھی دور میں اس طرز زیست کو اختیار نہیں کیا جو چشتیہ سلسلے کے صوفیوں اور ان کے مریدوں کا تھا۔

اس سلسلے میں مزید تفصیلات جو میں بہم پہنچاؤں گا اس سے یہ بات ثابت ہوگی کہ وہ شیخ نظام الدین کے مرید، کبھی نہ ہوئے۔ ہر چند کہ ان کی محبت اور مودت اپنے شیخ سے عاشقی کے درجے کو پہنچی ہوئی تھی جیسا کہ میر خورد نے بھی لکھا ہے "بہ اعتقاد صادق در محبت سلطان المشائخ بعدے کوشید کہ شایان محرمیت اسرار آن حضرت گشت"۔ (۳۴) لیکن مرید اور محب، دونوں کے مراتب اور درجات بڑے مختلف ہوتے ہیں۔

پہلے ہم اس بات کو لیں گے کہ ان کا تصوف سے علاقہ کس حد تک تھا اور اپنے زمانے کے عرف عام کے صوفیوں کے بارے میں ان کی کیا رائے تھی اور کس زمانے میں وہ تصوف کی طرف از خود مائل ہوئے ہیں۔ مگر اس روش کے ساتھ کہ بندگی شاہ کو انہوں نے کبھی ترک نہ کیا۔ یہ بات سب ہی کو معلوم ہے کہ امیر خسرو، سلطان غیاث الدین تغلق شاہ کے

\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیا کے تعلقات کی نوعیت

ہمراہ بنگالہ سے دہلی کو واپس آرہے تھے کہ راستے میں انہوں نے نظام الدین اولیا کی وفات کی خبر سنی (۳۵)، چنانچہ بہ عجلت تمام بعد وفات سلطان غیاث الدین تغلق شاہ (۳۶) وہ دلی پہنچے اور اپنے شیخ الشیوخ نظام الدین اولیا کے مرقد پر حاضری دی۔ میر خورد لکھتے ہیں کہ اس حاضری کے چھ مہینے بعد (۳۷)، نہ کہ شیخ کی وفات کے چھ مہینے بعد، امیر خسرو کا انتقال ہوا، مگر اس چھ مہینے کی زندگی میں بھی خسرو نے بندگی شاہ ترک نہ کی وہ محمد ابن تغلقشاہ کے دربار سے بھی وابستہ رہے۔ (۳۸)

میر خورد نے سیرالاولیا میں جہاں ترجمہ امیر خسرو کا لکھا ہے، وہاں یہ لکھنے کے بعد کہ "باطنے صاف داشت طریقہ اہل تصوف در صورت و سیرت او پیدا بود اگرچہ تعلق بہ بادشاہان داشت"، ان کا ایک شعر پیش کیا ہے، مگر اس کا صرف ایک مصرعہ لکھا ہے۔ بریان نے وہ پورا شعر نقل کر دیا ہے۔ اس سے خسرو کے اس نقطہ نظر کی وضاحت ہوتی ہے کہ وہ تصوف کو ایک روحانی تجربے کی شے سمجھتے، نہ کہ ظاہری طور طریقے کی شے، اور جس طرح اس کو ایک ادارے کی شے، ایک مسلک اور مذہب کی شے بنایا گیا تھا جس میں ترک دنیا کا تصور غالب تھا وہ اس کے مخالف بھی تھے، اور اگر اس کے باوجود انہیں نظام الدین اولیا سے بڑی عقیدت تھی، اور ان کی محبت درجہ انتہا کو پہنچی ہوئی تھی تو، اس کے دوسرے اسباب تھے جن کو ذیل میں بیان کیا جائے گا فی الحال ان کا وہ شعر ملاحظہ ہو جس کا صرف ایک مصرعہ آخر چرنجی لال کے فارسی نسخے میں پیش کیا گیا ہے اور اس کا پہلا مصرعہ بریان نے کہیں اور سے نقل کر کے پوری بیت مکمل کر دی ہے وہ بیت یہ ہے۔

مراد اہل طریقت لباس ظاہر نیست

کمر بخدمت سلطان بہ بند و صوفی باش (۳۹)

چنانچہ ہم یہ دیکھتے ہیں کہ جہاں وہ تصوف کے ارادے کی تنقید کرتے ہیں، وہاں وہ صوفیوں کے لباس ظاہر اور ان کے طور طریقے کا بھی مذاق اڑاتے ہیں۔ خسرو نے اپنے قصیدہ "حلق الاشعار" میں مرید ہونے کے موقعے پر سر منڈانے یا مخلوق کٹنے جانے کی جو رسم تھی اس کا مذاق دل کھول کر اڑایا ہے، اس نظم کی چند ابیات ملاحظہ ہوں۔

ز سر کہ مونے فگندم نہ ابن طریق صفاست

از آن کہ در تہ ہر موسیابن برخواست

مراست چو سر مخلوق پر خیال فساد

نہ اینست کاسہ سر بلکہ طاسک صیاست (۴۰)

اب اینست کے چند اشعار اسے ملاحظہ ہوں جہاں انہوں نے اپنے

زمانے کے عرف عام صوفیوں کی مذمت میں کہے ہیں۔

آہ از ابن طایفہ زرق ساز

آستین کوتہ و دست دراز

پشم سیہ شان نہ زا گاہی ست

رام سیہ از پنے دہ ماہی ست

زشت بود صوفی و میل زرش

موی نی، کوہ گران بر سرش

موجہ تراشی بسر بار سخت

خود شوی اصلح چو گرانست رخت (۳۱)



\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

اب ان کے چند اشعار کچھ قاضیان شہر کے بارے میں بھی

ملاحظہ ہوں۔

قاضیان اند (...)

ہمہ کافر مزاج و رشوت خوار

علم ایشان بر نیت جبہ

فضل ایشان بہ بندش دستار

نزد قاضی برند ظلم ہمہ

ظلم قاضی کے کند اظہار

آن رسید از جفائے شان بر خلق

کہ بہ غزنین ز کافران تبار (۴۲)

حقیقت، طریقت اور شریعت کے رشتوں کے بارے میں ان کی رائے یہ

تھی کہ

عین شریعت بہ حقیقت درست

شرع اگر عین نباشد شرست

جہاں تک توحید سے متعلق ان کے نظریات کا تعلق ہے، وہ علی

الاعلان وحدت الوجودی تھے اور اپنے صوفیانہ رویے میں ایک قلندرانہ ذوق

رکھتے تھے، جو صوفیانہ ذوق سے قدرے مختلف ہے، ہر چند کہ مذہب

عشق، نظام الدین اولیاء کا بھی تھا، لیکن جو رندانہ انداز مذہب عشق کا،

خسرو کے یہاں ملتا ہے وہ نظام الدین کے یہاں نہیں ملتا ہے۔

ما عاشق در دیم و دوارانشناسم

ما تشنہ در دیم و صفا رانشناسم

گر ساقی بت روی، دھد بادہ بہ مسجد  
 مستانہ بنوشیم کہ جارانشناسم  
 باشاہد و می برسر بازار برآیم  
 کنج ورع و کوئی ولا رانشناسم  
 دیوانہ عشقم گسستہ رسن عقل  
 جز سلسلہ زلف دو تارا نشناسم (۴۳)

خسرو کے اس قلندرانہ ذوق عشق اور وحدت الوجودی نقطہ نظر کے شواہد ان کے ان اشعار میں بھی ملتے ہیں جن میں انہوں نے کوئی تلمیح حسین بن منصور حلاج کی استعمال کی ہے۔ میر خورد کے بیان کے مطابق شیخ نظام الدین اولیاء نے ایک بار اس استفسار کے جواب میں کہ آپ کی رائے حلاج کے بارے میں کیا ہے، انہوں نے ان کو مردود کے لقب سے یاد کیا۔ (۲۳) حالانکہ جب منصور کو پھانسی دینے کا ذکر آیا کرتا تو شیخ شیوخ العالم فریدالدین شکر گنج یہ رباعی پڑھا کرتے۔

از نور جلال، مرد مطلق خیزد  
 از شوق خدا نگرچہ رونق خیزد  
 این خاطر مردان چہ عجائب بحرے ست  
 چون موج زند، ہمہ انالحق خیزد (۴۵)

یہ چند باتیں میں نے اس لئے بیان کی ہیں تا کہ یہ اندازہ ہو سکے کہ خسرو کے صوفیانہ خیالات اور شیخ نظام الدین کے صوفیانہ خیالات میں بڑا فرق تھا، ایک کو دوسرے کے خیالات کے آئینے میں پڑھنا نہیں چاہیے، امیر خسرو کی شخصیت ایک شاعر، ایک دانشور کی تھی، وہ شاعری کے

بارے میں صوفیانہ طرز شاعری اور ناصحانہ شاعری کو سخت نا پسند کرتے اور حکمت کے اشعار کو پیش کرنا اپنے لئے باعث فخر سمجھتے۔  
چو شعر مایہ حکمت بود بقول رسول  
نہ بندہ کم ز فلاطون و بو علی سینا ست (۴۶)

اور ان کے جو عاشقانہ خیالات ہیں ان کا اظہار انہوں نے قلندرانہ ذوق کے ساتھ کیا ہے، اور کہیں سے بھی یہ احساس نہیں ہوتا ہے کہ وہ آدمی اور آدمی کے درمیان تفریق مذہب و ملت و کفر و ایمان کی کرتے۔ ان کا مذہب عشق ساری دنیا کے انسانوں کو ایک خاندان اور ایک کنبے میں متحد کرنے کا تھا۔ اس سلسلے میں ان کے بے شمار اشعار ان کے مختلف دواوین سے پیش کئے جا سکتے ہیں۔ چنانچہ راقم السطور نے اپنی کتاب "امیر خسرو دہلوی، حیات اور شاعری" میں اس قسم کے بے شمار اشعار پیش کئے ہیں اور ان کے نظریہ شاعری سے بھی بحث کی ہے جو صوفیاء کے نظریہ شاعری سے بہت ہی مختلف ہے۔ اس سلسلے میں راقم السطور نے امیر خسرو کی زندگی، ان کے مشاغل زندگی، ان کی جو دلچسپی سرود و ساز مشاغل سرخوشی، اور عشق و عاشقی سے تھی ان ساری چیزوں کو ان کے خطوط کی نظم و نثر اور ضیاء الدین برنی کے بیانات سے واضح کئے ہیں اور یہ بتایا ہے کہ آغاز جوانی سے لے کر جلال الدین خلجی کے عہد تک ان پر تصوف کا کوئی خاص اثر نہ تھا۔ وہ دنیا کی لذتوں اور اس کی رنگینیوں سے لطف اندوزی میں مشغول رہے۔ لیکن علاء الدین خلجی کے عہد میں جس کا ذکر بعض تذکروں میں بھی ملتا ہے بوجہ اور باتوں کے علاء الدین خلجی کے عہد کے اولین چار برسوں میں وہ خدمت شاہ اور اس کے جود و سخا سے

محروم رہنے کے باعث بھی، وہ تصوف کی طرف مائل ہوئے۔ چنانچہ تقی اوحدی اپنے تذکرے "عرفات العاشقین" میں لکھتے ہیں "مدتها در ملازمت علاءالدین محمد بادشاہ ہندوستان بود و در اواخر یکبار از ملازمت و سے سرتافتہ ارادت بخدمت شیخ آورد و از شرف صحبت وی ابواب تحقیقات بر رخ جانس کشودہ شد، و شیخ تاغایت معتقد و سے بودہ کہ در دعا می گفت الہی مرا بسوز سینہ این ترک بہ بخش"۔ (۳۷)

مانا کہ اس تذکرے میں بھی واقعات کو صحیح طور سے، یعنی تاریخی ترتیب کے ساتھ پیش نہیں کیا گیا ہے لیکن ایک بات جو خسرو کے تمام کلام کے مطالعے سے پایہ تحقیق کو پہنچتی ہے وہ یہ ہے کہ وہ علاءالدین خلجی کے عہد میں، نہ کہ اس سے قبل کے عہد میں تصوف کی طرف زیادہ راغب ہوئے، اس موضوع پر تفصیلی بحث راقم الحروف نے اپنی کتاب "امیر خسرو دہلوی حیات اور شاعری" میں پیش کی ہے اور انکی مختلف مثنویات اور دیگر نظموں کے حوالوں سے اس کی وضاحت بھی کی ہے، اس سلسلے میں یہ بتانا بھی ضروری ہے کہ خسرو کی شاعری ان کی ذات پر پردہ نہیں ڈالتی ہے بلکہ ان کی ذات کو بے نقاب کرتی ہے، ان کی شاعری بھی دنیا کے دوسرے حقیقی شعرا کی شاعری کی طرح منکشف ذات ہے۔ اب ان کے چند اشعار، اس حوالے سے ملاحظہ ہوں۔

بسے خواستم کین تن ارجمند

بہ زندان عصمت کنم شہر بند

ولے چون ندارم زتوفیق نور

زمن کے شود ظلمت نفس دور

درون سوئے شہوت گرائی کنم  
برون دعوئے پارسائی کنم  
بہ پنجاہ نزدیکم آمد حیات  
ہنوزم نشد توبہ زین تریات  
آئینہ سکندری (تالیف ۶۹۹ ہجری) (۴۸)

اب ستر سال کی عمر میں کہے ہوئے ان کے چند ایسے اشعار  
ملاحظہ ہوں جن کا تعلق اسی قسم کے انکشاف ذات سے ہے۔

عمر از شصت شد بہ ہفتاد قریب  
نیست دل را زبہ افتاد نصیب  
تنی از طاعت دین بیگانہ  
کعبہ بیرون و درون بتخانہ  
نفس با من کہ چومہ با قصب است  
مانع خیر چومہ بازنب است  
رسم مہر است کہ باہر کا میخت  
اثر صحبت خود دراو ریخت  
من ہمانم کہ ز نفس منحوس  
گشتہ ام زاغ کہ بودم طاؤس

مثنوی نہ سپہر مولفہ ۷۱۸ ہجری (۴۹)

اوپر میں نے جو چند اشعار ان کی مثنوی نہ سپہر سے پیش کئے  
ہیں، اس کے آخری دو اشعار خاصے دلچسپ ہیں ان کا خلاصہ یہ ہے کہ رسم  
آفتاب ہے کہ اس کی کرنیں جس پر پڑتی ہیں انہیں بھی روشن کر دیتا ہے،

لیکن میرا منحوس نفس ایسا ہے اس پر کسی کی صحبت کا اثر کچھ نہیں ہوتا ہے بلکہ ترقی معکوس ہے، میں پہلے طاؤس تھا اور اب اپنی بدبختی سے زاغ بن گیا ہوں۔ ان دو اشعار کی طرف میں نے آپ کو متوجہ اس غرض سے کیا ہے کہ شاعری کو مبالغہ جس کا زیور ہے، بالکل حقیقت نہیں تصور کر لینا چاہیے۔ خسرو نے بہت کچھ اثر اپنے حبیب شیخ نظام الدین اولیاء کی صحبت میں عاجزی و انکساری کا قبول کیا تھا اور جہاں تک کہ ان کے سوز درون کا تعلق ہے، جو روحانیت کی اساس ہے، جب تک کسی کا قلب رقیق نہ ہو، وہ کسی کا دکھ درد محسوس نہیں کر سکتا ہے اور نہ وہ کائنات کی وسعت میں، اپنی ہیچ میرزی کو محسوس کر سکتا ہے، اس بات میں شیخ نظام الدین اولیاء خود ان کے سوز درون کے قائل تھے، چنانچہ جہاں انہوں نے خسرو کو ترک اللہ (۵۰) کا خطاب دے رکھا تھا وہاں بارگاہ خداوندی میں ان کے سوز قلب کے صدقے میں اپنی نجات کے طالب ہوتے، میں یہ دو باتیں درمیان میں اس لئے لایا ہوں تاکہ یہ محسوس کیا جاسکے کہ خسرو کی شخصیت کی تعمیر میں شیخ نظام الدین کی صحبت کے اثرات کو خاصا دخل ہو گیا تھا، وہ ان کے مرید و مقلد نہ سہی، آزاد طبع، آزاد فکر، آزادہ رو اور قلندرانہ مذاق زیست کے قائل سہی۔

ترك بر مذهب گرفتم زانكه نزد پير دير

ذکر مذهب لابلالی، ز اختلاف مذهب است (۵۱)

لیکن انہوں نے اس سے انکار بھی نہیں کیا ہے کہ صحبت شیخ نے مجھ میں کوئی اثر پیدا نہ کیا۔ وہ اپنے چوتھے دیوان بقیہ نقیہ میں جہاں شاعری کے میدان میں اپنی دروغ بافی وغیرہ کا ذکر کرتے ہیں وہاں وہ نظام

\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

الدین اولیاء کی محبت یا برکت کے اثر کا بھی ذکر کرتے ہیں کہ (اؤ)۔

مرا مسکنت آموخت و طینت بندہ از سرشت طیب اوست کہ اخلاق  
از دم طیب او مطیب گشته است۔ و ہمہ خیر ہا پرورده انفاس اوست۔ (۵۲)  
اس کے بعد جب اپنے چوتھے دیوان بقیہ نقیہ کی خصوصیت بیان کرتے ہیں تو  
ان کا ذکر کرنا نہیں بھولتے ہیں کہ "ابن دیوان ہم کہ خسرو دیوانہاست کہ  
کلک بندہ با ین قدوم شیخ الشیوخ خود کہ راہ نمون من است" (۵۳) الغرض  
یہ کہ انہوں نے شیخ نظام الدین سے نہ صرف عاجزی و انکساری سیکھی  
بلکہ شاعری کی دنیا میں بھی راہنمائی حاصل کی۔ اور اس کی طرف میں  
اشارہ پہلے بھی کر چکا ہوں کہ شیخ نظام الدین اولیاء خسرو کے استاد کی  
معنوں میں تھے، چنانچہ سیرالاولیاء میں یہ بھی بتایا گیا ہے کہ شیخ نظام  
الدین نے خسرو کے نام، چند مکتوبات ذوقیات کے موضوع پر بھی لکھے  
تھے، (۵۴) جواب دستیاب نہیں ہیں۔

وہ لوگ جو خسرو کو صرف شیخ نظام الدین اولیاء کے حوالے سے  
جانتے تھے، اور اب بھی جانتے ہیں ان میں سے اکثریت ایسے لوگوں کی ہے  
جو نظام الدین اولیاء کو صرف ایک صوفی کی حیثیت سے جانتے ہیں وہ  
لوگ یا تو انکے گوناگوں ذوق، ذوق شاعری، ذوق نغمہ، ذوق رقص اور ذوق  
حسن پرستی سے نابلد ہیں یا کہ ان مشاغل کو من زمرہ ذوقیات تصوف  
نہیں سمجھتے ہیں۔ چنانچہ یہی سبب ہے کہ وہ لوگ خسرو اور نظام الدین  
کے تعلقات کو صرف تصوف کے رشتے یعنی پیری اور مریدی کے رشتے سے  
دیکھتے اور اس کے لئے طرح طرح کی ایسی حکایتیں گھڑ رکھی تھیں جن کا  
کوئی ذکر سیرالاولیاء یا ان کے معاصر تذکروں اور کتب تواریخ میں نہیں

ملتا ہے۔ اب جبکہ تحقیق کا ذوق لوگوں میں بڑھ گیا ہے ضرورت اس امر کی ہے کہ امیر خسرو اور نظام الدین اولیاء کے تعلقات کو بھی تاریخی حقائق اور ایسے استاد کی روشنی میں دیکھا جائے جو ان کے معاصرین چھوڑ گئے ہیں اور آج دستیاب ہیں۔ چنانچہ یہ مضمون اسی کوشش کی جانب ایک قدم ہے۔ اب میں تصوف سے قدرے ہٹ کر، اس بات کی طرف آپ کو متوجہ کرنا چاہوں گا کہ خسرو اپنے زمانے میں زیادہ تر لوگوں کے درمیان یا تو ایک ندیم شاہ، نکتہ سنج، ہذالہ گو اور شاعر بے مثال کی حیثیت سے مشہور تھے (خسرو نے اپنی مثنوی شکایت نامہ مومن پور عرف پٹیالی میں یہ لکھا ہے کہ میری صحبت زیادہ تر ظرفا کے ساتھ رہا کرتی اور یہ بات ضمناً بتائی جا چکی ہے کہ چیستان گوی کا ذوق ان میں بچپن ہی سے تھا، چنانچہ وہ صرف ہندی ہی میں نہیں بلکہ فارسی میں بھی چیستان لکھا کرتے۔ غرۃالکمال میں اس کے نمونے دیکھے جا سکتے ہیں۔ خسرو نے سودا کی طرح کے ہزلیہ قصاید اور اشعار بھی لکھے ہیں) یا پھر ایک گائیک اور نائیک کی حیثیت، اور اس کے لئے کسی خارجی شواہد کی ضرورت نہیں انہوں نے خود یہ لکھا ہے کہ میری تصانیف موسیقی اتنی ہیں کہ اگر ان کو جمع کیا جائے تو تین دفاتر تیار کئے جا سکتے ہیں۔ (۵۵) سیرالاولیاء میں انہیں ایک خوش لحن اور پرسوز شعر خوان کی حیثیت سے بھی پیش کیا گیا ہے۔ چنانچہ آج قوالوں کی برادری امیر خسرو کو جو ایک نایک یعنی استاد موسیقی، اور قول تلہانے اور ترانے میں اور مختلف راگوں کے امتزاج سے کسی نئے راگ کا موجد قرار دیتے ہیں تو وہ کچھ بے وجہ نہیں ہے۔ سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ کیا نظام الدین اولیاء فن موسیقی سے نابلد تھے؟ اور کیا خسرو ان کو اس لئے عزیز نہ تھے کہ وہ فن موسیقی میں ید طولی رکھتے اور ان کی



\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

محفل سماع کی جان ہوا کرتے؟ اس سلسلے میں ایک آدھ اقتباس سیرالاولیاء سے شیخ نظام الدین کے ذوق سماع اور فن موسیقی کی مہارت سے متعلق ملاحظہ ہو۔ میر خورد لکھتے ہیں۔

"خوب طبعان عالم، از شعرائے بے نظیر و ندیمان دلپذیر و جوانان لطیفہ گو" (امیر خسرو میں یہ ساری خوبیاں تھیں وہ ایک شاعر بے نظیر ایک ندیم دلپذیر ایک جوان لطیفہ گو تھے)

بہ سر بر آستان حضرت سلطان المشائخ نہادہ بودند۔ و از دولت او ہر کسے بہ اندازہ طبع خویش در ہر قسم کہ می بودند، ذوقہا در سینہ خود احساس می کردند۔ وہ قوالدن خوش گوئی کہ چاکران آن حضرت بودند۔ و سائر قوالان شہر نظر بر لطافت طبع آن بادشاہ عشق۔ واضع علم موسیقی گشتہ دمبدم غزلے جدید، و صورت نو، می آوردند و کار سرود را بعلوم علوی می رسانیدند۔" (۵۶)

محولہ بالا عبارت سے جہاں یہ بات واضح ہوتی ہے کہ علم موسیقی میں خواجہ نظام الدین اولیاء کو بڑا درک حاصل تھا، جب بھی کسی قوال سے، کسی شعر خوان سے، یا ہندی بول گانے والوں سے، راگ راگنیوں کے برتنے میں خطا سرزد ہوتی تو وہ ٹوک دیا کرتے اور جب کوئی شخص عالم وجد میں ان کے ساتھ رقص کرتا اور اس کی پاکوبی، غیر اصولی ہوتی تو وہ اسے رقص سے منع کر دیا کرتے۔ اس کی مثالیں سیرالاولیاء کے حوالے سے دی جا سکتی ہیں۔ اختصار مانع ہے، اس سلسلے میں یہ بھی جاننا ضروری ہے کہ موسیقی ہو یا رقص، جو اظہار آہنگ کے در مختلف ذرائع ہیں ان کا ذوق عشق ہی کی دولت سے کسی کی شخصیت میں رونما ہوتا ہے

چنانچہ شیخ المشائخ کہا کرتے، "عشق را مطرب از درون باشد"۔ (۵۷) اور ایک موقع پر جب ان سے یہ پوچھا گیا کہ شیخ بدرالدین تو بہت ضعیف اور عمر رسیدہ تھے، وہ کیونکر رقص کیا کرتے، اس پر شیخ نے فرمایا کہ "او نمی رقصد، عشق می رقصد - ہر کرا عشق است در رقص است۔ (۵۸)

میرخورد نے شیخ نظام الدین اولیاء کو جو بادشاہ عشق کا لقب دیا ہے، وہ کچھ بے وجہ نہیں ہے۔ ان پر جذبہ عشق بچپن ہی سے غالب تھا۔ ایام کودکی میں، وہ اپنے شہر بدایون میں ایک پسر شحنہ پر بری طرح عاشق ہو گئے تھے کہ اس کے عشق میں ایک دن اپنے جامنے کو چاک چاک کر ڈالا۔ (۵۹) چنانچہ ان میں غلبہ عشق پیری تک قائم رہا اور اگر یہ کہا جائے کہ ایک بادشاہ عشق دوسرے بادشاہ عشق پر عاشق تھا تو خسرو اور نظام الدین اولیاء کی محبت اور عقیدت کو سمجھنے میں آسانی ہو سکتی ہے۔ پیری مریدی کا رشتہ، اطاعت شیخ اور راضی بہ رضائے الہی ہونے کا رشتہ ہے، اس کے برعکس عاشقی کا رشتہ ناز فرمائی و بے نیازی کا رشتہ ہے، تمام انسانی رشتوں میں یہ رشتہ، اکمل رشتہ انسانیت ہے کہ یہ رشتہ دو آزاد شخصیتوں کے انجذاب باہمی اور افتراق باہمی کا رشتہ ہے۔ یہ سارے رشتوں پر غالب آنے کا رشتہ ہے، آزادہ روی و وارستگی اخوت و محبت اور اخلاق مروت کی باہمی کشاکش و ہم آہنگی کا رشتہ ہے۔ اس کی منطق ہی جداگانہ ہے۔ اسکا اظہار کیونکر ہوا کرتا، اس کو میر خورد نے امیر خسرو کو شیخ المشائخ کا محرم راز بتا کر چھوڑ دیا ہے۔ لیکن ایک محفل سماع کی جو تصویر کھینچی ہے، اس سے کچھ کچھ شیخ کی اس محبت کا اندازہ ہوتا ہے جو انہیں خسرو سے تھی، ایک موقع پر حسن بہدی یا پھدی قرال نے

\_\_\_\_\_ امیر خسرو اور شیخ نظام الدین اولیاء کے تعلقات کی نوعیت

شیخ اوحدی کرمانی کی ایک غزل چھیڑی، اس پر شیخ کو گریہ آیا اور وہ عالم وجد میں آگئے لیکن جب خسرو نے دیکھا کہ ان کے ذوق سماع کی تسکین خاطر خواہ اس سے نہ ہو پائی تو انہوں نے یہ غزل چھیڑ دی۔

رخ جملہ را نمود، مرا گفت تو مبین

زین ذوق مست بے خبرم کین سخن چہ بود

اس پر میر خورد اپنی یاد داشت کی بنا پر لکھتے ہیں کہ "ہمینگ این بیت بسمع مبارک حضرت سلطان المشائخ رسید او بگوشہ چشم کہ چشمہ محبت بود سوئے امیر خسرو دید باز ہمان حال و ہمان گریہ بر سلطان المشائخ مستولی شد"۔ (۶۰) یعنی ان کے لئے خسرو فیضان محبت کی بھی ایک شخصیت تھے۔

غزل ایک ایسی صنف سخن ہے کہ جس کے سارے اشارات عمومی حیثیت کے ہوتے ہیں اور یہ نہیں کہا جا سکتا ہے کہ فلاں شعر میں جو اشارہ ہے وہ فلاں شخصیت سے تعلق رکھتا ہے۔ تا وقتیکہ ہدایۃ کوئی اشارہ نہ کیا گیا ہو۔ امیر خسرو کی ایک غزل ایسی بھی ہے جس کے اشارات، نظام الدین کی طرف معلوم ہوتے ہیں لیکن اس غزل سے چند اشعار پیش کرنے سے قبل یہ بتانا ضروری سمجھتا ہوں کہ خسرو کو اپنے کلام میں شیرینی پیدا کرنے کے لئے اپنے ذہن میں شیخ نظام الدین کے لعاب ذہن پانے کی بڑی خواہش تھی۔ چنانچہ وہ وسط الحیات کے دیباچے میں ایک بیت میں کہتے ہیں۔

یا رب آن معنی کہ در کام محمد ریختی

جرعہ ای برمن چکان آبی از آن برمن رسان

معلوم ایسا ہوتا ہے کہ اس کے بعد کے زمانے میں وہ اپنی اس خواہش کو پوری کرنے میں کامیاب ہو گئے تھے، چنانچہ وہ اپنی مثنوی نہ سپہر میں شیخ کی مدح میں لکھتے ہیں۔

من از وے لعاب دہن یافتم

کہ زین گونہ آب دہان یافتم (۶۱)

اب اس شعر کو سامنے رکھتے ہوئے ایک غزل کے چند اشعار ملاحظہ ہوں۔

آن کیست کہ می آید، صد لشکر دل، با او

درویش جمالش ما، سلطان دل ما او

بی صبح شبی خواہم کہ او غم خود گویم

من گویم و او خندد، تنها من و تنها او

مہتاب چہ خوش بودی کہ او بودی و من تنها

لب بر لب و رو بر رو، او بامن و من با او

من خسرو و او زیبا، بنگر کہ چہ تنگ است این

دیباچہ دلہا من، آئینہ جا نہا او

خسرو نے نظام الدین اولیاء کی وفات پر ایک مرثیہ کہا تھا اور جس میں انہوں نے شیخ نظام الدین کی تاریخ وفات بھی نظم کی ہے، اور جس کا حوالہ میر خورد نے سیرالاولیاء میں دیا ہے۔ (۶۲) وہ مرثیہ خاصا طویل ہے، بارہ بارہ ابیات کے گیارہ بندوں پر مشتمل ہے، ہر بند کی آخری بیت میں ردیف اور قافیہ بدل جاتا ہے۔ گیارہویں بند کی آخری دو بیتیں ملاحظہ ہوں۔ (۶۳) ان دونوں اشعار میں نظام الدین اولیاء کے اس عشق کی

وضاحت ملتی ہے جو ان کو خسرو سے تھی۔

چو عشق پاک را، ز آرایش شہوت نیا لودی  
وصال جاوداں از قرب رب العالمین بادت  
چو در دیدار چشم آرزو را در کشاد آری  
دران حالت ز حال خسرو بیچارہ یاد آری

\*\*\*\*\*

## ماخذ اور تعلیقات

- ۱۔ نظام اردو خطبات، ۱۹۵۰ء، حضرت نظام الدین اولیاء حیات اور تعلیمات، صفحہ ۲۳۔ پروفیسر محمد مجیب مرحوم، اشاعت اول ۱۹۵۲ء شائع کردہ شعبہ اردو، دہلی یونیورسٹی دہلی۔
- ۲۔ غلام احمد بریان نے میر خورد کی تصنیف سیرالاولیاء کا ترجمہ اردو میں ۱۹۲۳ء لاہور سے شائع کروایا تھا، یہ ترجمہ بھی کمیاب ہو گیا تھا اب اس کی عکسی نقل، لاہور سے الکتاب ناشرین نے ۱۹۵۸ء میں شائع کی ہے، حوالہ اسی عکسی نقل سے دیا جائے گا۔
- ۳۔ سیرالاولیاء کے متعدد قلمی نسخوں کی نشان دہی مختلف جگہوں میں کی گئی ہے، لیکن ان میں سے صرف ایک کا متن شائع ہوا ہے اسے چرنجی لال جینی (رئیس ندیم درگاہ نظام الدین اولیاء واقع غیاث پور متصل دہلی) نے نہایت جانفشانی سے مرتب کر کے، ۱۳۰۲ ہجری / ۱۸۸۵ء میں شائع کرایا تھا، اس کی عکسی نقل حال ہی میں مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (واقع اسلام آباد) نے ۱۹۵۸ء میں

شائع کردی ہے، اس کتاب میں سیرالولیا کے اس فارسی نسخے سے جتنے بھی حوالے دئے جائیں گے ان کے سامنے "س" لکھ کر صفحات کے نمبر درج کرنے جائیں گے۔

۳۔ ترجمہ سیرالولیا از بریان - ص ۱۶۲ - آگے کے صفحات میں بریان لکھ کر صفحہ نمبر لکھ دیا جائے گا۔ وہ الحاقی عبارت یہ ہے، جو ایک تشریحی عبارت ہے اور متن سے بالکل ہٹی ہوئی ہے۔ "واضح ہو کہ جناب سلطان المشائخ قدس سرہ ... آپ کی ولادت ۶۳۶ ہجری میں ہوئی۔" فارسی کے متن میں یہ سارے جملے نہیں ہیں۔

۵۔ س۔ ص۔ ۱۱۰

۶۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۱۶

۷۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۱۷

۸۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۲۶

۹۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۲۶

۱۰۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۲۷ - ۱۲۹

۱۱۔ ایضاً۔ ص۔ ۹۹

۱۲۔ ایضاً۔ ص۔ ۱۰۱

۱۳۔ مطبوعہ۔ کتب خانہ انجمن ترقی اردو، اردو بازار دہلی (بار دوم)

۱۴۔ تاریخ فیروز شاہی اردو ترجمہ مرکزی اردو بورڈ لاہور، ۱۹۶۹ء، ص ۱۹۳۔

۱۵۔ مولفہ ابو عبد اللہ محمد فاضل بن سید احمد بن حسن حسینی ترمذی۔ مخزونہ انجمن ترقی اردو کراچی کینلاگ نمبر ف ۳/۱۰

۱۶۔ س۔ ص۔ ۳۹۷

۱۷۔ سوانح حضرت محبوب الہی، اخلاق حسین دہلوی

- ۱۸۔ س - ص - ۱۱۸
- ۱۹۔ ایضاً - ص - ۱۱۸
- ۲۰۔ ایضاً - ص - ۱۱۹
- ۲۱۔ من کہ از زمرہ سوارانم، از تہی دست اشک ہاراتم (کلیات خسرو، انڈیا آفس لائبریری کیشلاگ شمارہ ۱۱۸۸ دیوان تحفۃ الصغر کی آخری نظم، اس سے بھی پتہ چلتا ہے کہ مثنوی شکایت نامہ مومن پور عرف پٹیالی خسرونے بیس اکیس برس کے سن یعنی ۶۷۱، یا ۶۷۲ ہجری میں تصنیف کی اُس زمانے میں وہ پٹیالی میں تھے۔
- ۲۲۔ دیباچہ تحفۃ الصغر - کلیات خسرو، شمارہ - Add. 21104 برٹش میوزیم لائبریری لندن ف (۷، ۶، ۵)
- ۲۳۔ ایضاً
- ۲۳۔ دیباچہ وسط الحیات، کلیات خسرو، شمارہ Add. 21104، برٹش میوزیم لائبریری لندن
- ۲۵۔ س - ص - ۳۱۱
- ۲۶۔ ایضاً - ص - ۳۶۷ «چوں بندہ بحد بلاغت رسید»
- ۲۷۔ ایضاً - ص - ۳۳۱
- ۲۸۔ ایضاً - ص - ۳۶۷
- ۲۹۔ ایضاً - ص - ۲۲۰ «شب جمعہ سنہ احدی و عشر و سبعماہ
- ۳۰۔ ایضاً - ص - ۳۶۷ (جب وہ پیدا ہوئے تھے تو ان کے دادا سید محمد کرمانی زندہ تھے)
- ۳۱۔ ایضاً - ص - ۳۶۷
- ۳۲۔ ایضاً - ۵۱۶ «امیر خسرو را پیش خود طلبید و فرمود کہ تو تعلق بہ دیباداری ترانشاہد کہ دستہا ہالا کردہ در رقص در آئی»

- ۳۳- ایضاً - ص - ۵۱۴
- ۳۳- ایضاً - ص - ۳۱۱
- ۳۵- ایضاً - (۱۸ ربیع دوم، ۷۲۵ هجری) - ص - ۱۶۵
- ۳۶- پہلی جمادی الثانی ۷۲۵ هجری - امیر خسرو دہلوی اور شاعری (مرتبہ پروفیسر ممتاز حسین) مطبوعہ نیشنل بک فاؤنڈیشن ۱۹۷۶ء - ص - ۳۱۰
- ۳۷- س - ص - ۳۱۳ - ۳۱۵
- ۳۸- امیر خسرو دہلوی، حیات اور شاعری (مرتبہ پروفیسر ممتاز حسین) - ص - ۳۱۶ - ۳۱۷
- ۳۹- اردو ترجمہ سیرالاولیاء (بریان) - ص - ۲۹۹
- ۳۰- دیوان نہایت الکیمال مطبوعہ - ص - ۲۲، ۱۵
- ۳۱- مثنوی قرآن السعدین - مطبوعہ علی گڑھ - ص - ۸۸ - ۸۹
- ۳۲- غرۃ الکیمال، کلیات خسرو، کیٹلاگ شماره Add. 21104 برٹش میوزیم لاتہیری لندن ف ۳۱
- ۳۳- ایضاً - ف - ۲۲۵
- ۳۳- س - ص - ۳۳۷
- ۳۵- ایضاً - ص - ۳۸۶
- ۳۶- (دیوان نہایت الکیمال - تصیدہ حلق الاشعار)
- ۳۷- عرفات العاشقین از تقی اوحدی - مخطوطہ - ص - ۲۱۳، سنہ تالیف ۱۰۲۳ ہجری کیٹلاگ شماره H. L. no 229 خدا بخش اورینٹل پبلک لاتہیری، پٹنہ، ہندوستان
- ۳۸- مطبوعہ علی گڑھ - ص - ۲۸۰ - ۲۸۶
- ۳۹- مرتبہ ڈاکٹر وحید مرزا - ص - ۳۳۷ - ۳۵۵



۵۰۔ س۔ ص۔ ۳۱۳

۵۱۔ کلیات غزلیات خسرو۔ مطبوعہ پیکیجز لمیٹڈ لاہور

۵۲۔ دیباچہ دیوان بقیہ نقیہ۔ کلیات خسرو، Add. 21104 برٹش میوزیم  
لائبریری لندن

۵۳۔ ایضاً

۵۴۔ س۔ ص۔ ۳۱۲

۵۵۔ کلیات خسرو۔ ب، م۔ شماره ۲۱۱۰۳

نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی

علم موسیقی سه دفتر بود ار باور بود

۵۶۔ س۔ ص۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱

۵۷۔ ایضاً۔ ص۔ ۵۲۰۔ ۵۲۱

۵۸۔ ایضاً۔ ص۔ ۵۱۵

۵۹۔ ایضاً۔ ص۔ ۳۸۹

۶۰۔ ایضاً۔ ص۔ ۵۲۶

۶۱۔ مرتبہ ڈاکٹر وحید مرزا۔ ص ۷۲

۶۲۔ س۔ ص۔ ۱۶۵۔ "امیر خسرو رحمت اللہ علیہ در مرتبہ سلطان

المشاہخ تاریخ نقل (رحلت) در بیت آورده است۔

ربیع دوم و ہژدہ زمہ در اہر رفت آن مہ

زمانہ چون شمار بیست دارد پنج و ہفصد را

۶۳۔ یہ مرتبہ ناہاب ہو گیا تھا جو نہایت الکمال کے بعض نسخوں میں ملتا

ہے، اتفاق سے پنجاب یونیورسٹی کی لائبریری میں نہایت الکمال کے

ایک نسخے میں یہ مرتبہ دستیاب ہو گیا چنانچہ ڈاکٹر آفتاب اصغر

سے ہونیورسٹی کے مجلہ "تحقیق" جلد اول شمارہ خاص ۳، ۳ (۱۹۷۸، ۱۹۷۹) میں تعلیقات کے ساتھ شائع کر دیا ہے۔ یہ اشعار وہیں سے نقل کیے گئے ہیں۔

۲۵۰۔

● ● ● ● ●

۲۵۱۔

۲۱۶۔

۲۱۷۔

۲۱۸۔

۲۱۹۔

۲۲۰۔

۲۲۱۔

۲۲۲۔

۲۲۳۔

۲۲۴۔

۲۲۵۔

۲۲۶۔

۲۲۷۔

۲۲۸۔

۲۲۹۔

۲۳۰۔

۲۳۱۔

۲۳۲۔

۲۳۳۔

۲۳۴۔

ڈاکٹر آصفہ زمانی  
اُستاد، شعبہ فارسی  
دانشگاہ لکھنؤ

## برصغیر میں فارسی تحقیق کے عناصر اربعہ

حقائق کی تلاش و جستجو کا دوسرا نام تحقیق ہے تحقیق علم و فن کا ایک نہایت اہم شعبہ ہے، یہ ایک ایسا لائحہ عمل ہے جس کا عالمانہ طور پر اور محتاط طریقہ سے کوئی حل پا لیا گیا ہو، ایمانداری، بے تعصبی، ذہانت و قابلیت صبر و استقلال وسیع مطالعہ اور ژرف نگاہی اس کے اہم اجزاء ہیں، لیکن ذوق طلب تلاش و جستجو کا بنیادی عنصر ہے یہی وہ جذبہ ہے جو انسان کو دانہ چینی کے لئے آمادہ کرتا ہے، ابو طالب کلیم ہمدانی نے اسی بات کی ترجمانی شعر کی زبانی یوں کی ہے۔

هیچ گه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت

دانه می چیدم من آن روزی که خرمن داشتم

کسی بھی ادب پارے کی پرکھ کے لیئے تحقیق و نقد کا سہارا لیا جاتا ہے اگرچہ نقد و تحقیق کے اصول جداگانہ ہیں۔ لیکن ادبی تحقیق، تنقید کے اکثر نتائج سے ہم آہنگ ہوتی ہے۔ جبکہ نقد کے ساتھ ضروری نہیں کہ اس میں تحقیق کا عنصر بھی موجود ہو۔

فارسی ادبیات میں بیسویں صدی سے پہلے تحقیق کی کوئی باقاعدہ اور منظم صورت نظر نہیں آتی، ہاں ارادی یا غیر ارادی طور پر اس کی ابتدائی شکل ہمیں فارسی تذکروں، فرہنگوں، خطوط و انشاء، ملفوظات اور شروح و حواشی وغیرہ میں دیکھنے کو ملتی ہے یہ کہنا غلط نہ ہوگا کہ فارسی ادبیات کی تحقیق کا کام بیسویں صدی میں زیادہ مستحکم، اصولی اور علمی طریقہ پر انجام پایا اس کا یہ مطلب نہیں کہ سنجیدہ ذہن و دماغ اسی صدی کی دین ہیں بلکہ اس کی اصل وجہ اصول اور مسایل تحقیق کا بڑی حد تک مدون ہونا، فنی سطح پر اسے موضوع بحث بنایا جانا تحقیق کو باقاعدہ شعبہ علم تسلیم کیا جانا، نیز یونیورسٹی کی اعلیٰ سطح پر تحقیقی مقالوں کا لکھا جانا شامل ہے۔

ادبیات کے سلسلہ میں اور خصوصاً فارسی ادبیات کے سلسلہ میں تحقیق و نقد کا جس قدر کام اس صدی میں ہوا، اس سے قبل نظر نہیں آتا، اس لئے بیسویں صدی کو «تحقیق کی صدی» کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا۔

بیسویں صدی میں تحقیقی کام کی نوعیت کے اعتبار سے محققین کی ایک اچھی تعداد دیکھنے کو ملتی ہے جنہوں نے مختلف نوعیتوں کے اعتبار سے مختلف تحقیقی کارنامے انجام دئے ہیں، ان میں،

مولانا محمد حسین آزاد (۱)

خواجہ الطاف حسین حالی (۲)

مولانا شبلی نعمانی (۳)

شمس العلماء پروفیسر محمد عبدالغنی (۳)

بانی مؤسسہ انجمن ایران و ایڈیٹر مجلہ انڈو ایرانیکا

ڈاکٹر محمد اسحاق، پروفیسر محمد شفیق (۵)

پروفیسر محمد اقبال (اورنٹل کالج لاہور)

شیخ محمد اکرام (۶)

پروفیسر زبیر احمد صدیقی (۷)

عبدالرزاق کانپوری (۸)

پروفیسر مسعود حسن رضوی (۹)

شیخ محمد اکرام، پروفیسر ہادی حسن، قاضی عبدالودود، مولانا

امتیاز علی عرشی، پروفیسر رضا احمد بدایونی پروفیسر وحید مرزا (۱۰)

پروفیسر نجیب اشرف ندوی، سید صباح الدین عبدالرحمن (۱۱)

پروفیسر نذیر احمد پروفیسر سید حسن، پروفیسر امیر حسن عابدی

اور پروفیسر نورالحسن انصاری (۱۲)

کے اسمائے گرامی قابل ذکر ہیں۔

ہم نے اپنے مقالہ کی بحث میں محققین کی اس فہرست سے چار ایسے برجستہ ترین محققین کا انتخاب کیا ہے، جو تحقیق کے کسی نہ کسی خاص میدان کے شہسوار ہیں وہ ہیں مولانا شبلی نعمانی، پروفیسر حافظ محمود شیرانی، پروفیسر نذیر احمد اور پروفیسر امیر حسن عابدی، یہ فارسی تحقیق کے وہ عناصر اربعہ ہیں جنہوں نے کسی حد تک جادہ تحقیق کی کسی ایک شاہراہ کا انتخاب کیا ہے اور اسے درجہ کمال تک پہنچایا ہے نوعیت کے اعتبار سے ان محققین نے تحقیق کا ایک تسلی بخش معیار قائم کیا ہے اور اپنے گراں قدر تحقیقی کارناموں سے آئندہ نسلوں کے لئے کچھ مخصوص جگہوں کا تعین کیا ہے۔

فارسی ادبیات کی باقاعدہ تحقیق و نقد کا اولین نقش شبلی نعمانی کی شعر العجم ہے شعر العجم سے قبل باضابطہ اور منظم طور پر ہمیں تحقیق و نقد کا کوئی دوسرا کارنامہ نظر نہیں آتا، اس لئے شبلی کا تخصص بانی نقد و تحقیق کے اعتبار سے اہم ہے اور بنیان گزار نقد و تحقیق کا تاج انہیں کے سر کی زینت ہے۔

مولانا شبلی نے ۱۹۰۷ء میں شعر العجم کی پہلی جلد تصنیف کی اس کے بعد یکے بعد دیگرے اس کی چار جلدیں اور سامنے آئیں، اس میں شک نہیں کہ شبلی نے انتہائی تلاش و تفحص اور عرق ریزی کے بعد بالتفصیل پہلی بار نہ صرف فارسی کے شعری عناصر کی تحقیق و تنقیدی بحث دنیائے فارسی کے سامنے پیش کی بلکہ تحقیق کے اس ابتدائی دور میں جبکہ آج کل کی طرح آسانیاں بھی فراہم نہ تھیں، محدود مأخذ کے باوجود رودکی سے لے کر ابو طالب کلیم ہمدانی تک فارسی کے ممتاز شعراء و ادبا

کا باعتبار ادوار، تاریخ وار ایک ایسا منظم و مبسوط مواد پیش کیا جو بلا شبہ آج بھی ہمارے لئے ہر لحاظ سے ایک سنگ میل کی حیثیت رکھتا ہے بلاشک و تردید، تحقیق و تنقید کو سمت اور رفتار عطا کرنے میں شعر العجم کا مرتبہ اپنی جگہ مسلم ہے۔

بعد کی تحقیق نے شبلی کے اس تحقیقی و تنقیدی کام سے کسی حد تک بے اطمینانی کا اظہار کیا، ان معترفین میں حافظ محمود شیرانی کا نام سر فہرست ہے جنہوں نے تنقیدی شعرالعجم لکھ کر شعرالعجم کی تاریخی و تنقیدی فروگذاشتوں اور کوتاہیوں کی جانب پہلی بار اہل نظر کی توجہ مبذول کرائی، تنقید شعرالعجم کی پہلی قسط اکتوبر ۱۹۲۲ کو منظر عام پر آئی اس کے بعد اس بحث نے اس موضوع پر اظہار خیال کا دروازہ کھول دیا، ان میں بالترتیب مولانا عبدالحلیم شرر (جون ۱۹۲۳م) سید سلیمان ندوی (فروری ۱۹۲۳) عبدالسلام ندوی (مابین ۳۰، ۱۹۲۵م) تبصرہ نگار "برہان" دہلی (فروری ۱۹۲۳) عبداللطیف اعظمی (۱۹۳۵م)، ماہر القادری (ستمبر ۱۹۶۰م) شیخ محمد اکرام (۱۹۷۱م)، ڈاکٹر آفتاب احمد صدیقی (بنگلادیش) اور پروفیسر نذیر احمد (۱۹۸۰م) کی نگارشات سامنے آئیں، جس میں اس موضوع کی تائید و تردید میں مختلف خیالات کا اظہار کیا گیا جواب جواب کے اس سلسلہ میں اگرچہ کوئی حتمی اور فیصلہ کن رائے قائم نہیں کی گئی تاہم مولانا شبلی کے ساتھ یہ اختلافی نظریے بہ لحاظ تحقیق فال نیک ثابت ہوئے اس لئے کہ اس بحث سے شعرالعجم کے مرتبہ میں تو کوئی کمی واقع نہیں ہوئی البتہ ان اختلافات اور ان غلطیوں کی نشاندہی کی روشنی میں "شعر العجم" کی بہر حال ایک

ایسی صاف ستھری اور تحقیق شدہ شکل ضرور نکھر کر سامنے آگئی جس کی افادیت پہلے سے زیادہ مسلم ہے اور میں سمجھتی ہوں کہ تحقیق کے سلسلہ میں یہ ایک مثبت قدم ہے۔

ادبی تحقیق میں استشہاد کو کافی دخل ہے شہادتیں دو طرح کی ہوتی ہیں اول "خارجی شہادت، دوم داخلی شہادت، خارجی شہادتوں میں تاریخیں، تذکرے، ادبی تحریریں، سیاحت نامے خطوط اور ڈائریاں وغیرہ شامل ہیں جبکہ داخلی شہادتوں میں شاعر یا مصنف کے کارناموں، زبان و بیان الفاظ و محاورات اصطلاحات و فقرات کی ساخت سے کسی خاص عہد کا تعین کیا جاتا ہے اس قسم کی شہادتیں خارجی شہادتوں کے مقابلہ میں زیادہ مفید اور معتبر مانی جاتی ہیں یہ ایک طرح کا کتابی پوسٹ مارٹم ہے جس میں ایک ایک لفظ ایک ایک محاورے اور ایک ایک کلمہ پر دقت کے ساتھ نظر کرنی ہوتی ہے اور پھر اس طریقہ کار سے کلام کی آمیزش اور ملاوٹ کا پتہ لگایا جاتا ہے گویا داخلی شہادت ایک ایسا آلہ ہے جس سے دودھ کا دودھ اور پانی کا پانی علیحدہ کیا جاسکتا ہے۔

حافظ محمود شیرانی اس سلسلہ میں اجتہاد کا درجہ رکھتے ہیں، ان کی تحقیق کا ایوان عموماً داخلی شہادتوں پر قائم ہے، انہوں نے اس بنیاد پر بعض چونکا دینے والے کارنامے انجام دیے ہیں، «تنقید شعرالعجم» اور «فردوسی اور شاہنامہ» سے متعلق ان کی تحقیق خالص داخلی شہادتوں پر منحصر ہے۔

تنقید شعر العجم میں رودکی سے لے کر نظامی تک یوں تو بقول شیرانی "جہاں جہاں شبلی کے طاقتور قلم نے لغزشیں کی ہیں داخلی شواہد



کی روشنی میں انہوں نے ان کی اصلاح کی حتی الامکان کوشش کی ہے لیکن انوری اور عطار سے متعلق ان کی تفصیلی بحث خاص طور پر داخلی شہادتوں سے لبریز ہے، داخلی شواہد کی روشنی میں انوری سے متعلق سات آٹھ قصائد کے الحاقی ہونے کی نشاندہی اور ساتھ ہی سعید نفیسی کے اس قول کی تردید بھی کہ یہ قصائد سید سراج الدین سگزی (قرن ہفتم) سے متعلق نہیں بلکہ سلطان شمس الدین التتمش۔ (۶۰۷، ۶۳۳ ھ) اور اس کے فرزند رکن الدین فیروز شاہ کے زمانے سے تعلق رکھتے ہیں اور ایک قدیم ہندوستانی شاعر تاج ریزہ نامی کی یادگار ہیں، نیز فرید الدین عطار سے منسوب کتابوں کی صحیح باز یافت جیسی مثالیں ان کی ژرف بینی پر دلالت کرتی ہیں۔

"فردوسی اور شاہنامہ" سے متعلق ان کی تمام تر تحقیق داخلی شواہد کی مرہون منت ہے، داستان "بیژن و منیژہ" میں الف اشباع کی کثرت استعمال کو بنیاد بنا کر یہ ثابت کرنا کہ یہ داستان شاہنامہ سے قبل کی اور سب سے پہلی داستان ہے داخلی شہادت کی اعلیٰ مثال ہے (۱۳) شاہنامہ کی تکمیل کے پینتیس (۳۵) سالہ مدت کے نشیب و فراز کو اشعار کی رو سے فردوسی کی سرخوشی و اضمحلال کو بنیاد بنا کر اشعار کے نشیب و فراز کو پہچاننا اور اسی بنیاد پر شاہنامہ کی داستانوں کو ادوار کے لحاظ سے "زمانہ طوس" اور "زمانہ غزنی" کے عنوانات کے تحت تقسیم کرنا بھی داخلی شواہد ہی کی مثالیں ہیں، شاہنامہ سے متعلق صدیوں پرانے اس تصور کو کہ شاہنامہ سلطان محمود غزنوی کی خواہش پر کسی صلہ یا معاوضے کی امید پر نظم کیا گیا رد کرنا اور اسے فردوسی کے جذبہ حب

الوطنی کا باعث قرار دنیا بھی داخلی شہادتوں پر ہی مبنی ہے ہجو سلطان محمود سے متعلق نظامی عروضی سمرقندی اور دیباچہ قدیم کی روایت سے انحراف کرتے ہوئے شاہنامہ کے اشعار کی روشنی میں محمود کی ناراضگی کی اصل وجہ اختلاف مذہب نہ قرار دینا، فردوسی سے منسوب ہجو کو سراسر بہتان ثابت کرنا، نیز ہجوہ اشعار کی کثرت کو الحاقی ثابت کرنے میں بھی انہوں نے داخلی شہادتوں کو ہی بنیاد بنایا ہے۔

مثنوی "یوسف زلیخا" کو فردوسی سے منسوب کرنے کی روایت کے سلسلہ میں مغربی مستشرقین کے عقیدوں کو باطل قرار دیتے ہوئے مثنوی میں مستعمل الفاظ و کنایات و محاورات و اسماء و زبان کی مثالیں دیکر ثابت کرنا بھی داخلی شواہد کی اعلیٰ مثال ہے۔

داخلی شہادت کی بنیاد پر ان کا ایک چونکا دینے والا کارنامہ خواجہ معین الدین چشتی سے منسوب فارسی دیوان کی نشاندہی ہے، دیوان میں مستعمل مخصوص زبان و الفاظ کی تکرار کی بنا پر یہ نتیجہ اخذ کرنا کہ اس کا قابل کوئی واعظ رہا ہوگا اور پھر واعظین کی صف سے اس واعظ کو ڈھونڈ نکالنا نیز اس کے دوسرے آثار مثلاً "معراج النبوت" سے ثابت کر دینا کہ مذکورہ دیوان خواجہ معین الدین چشتی (رح) کا نہیں بلکہ سلطان ابوالغازی حسین کے عہد کے ایک زبردست فاضل مولانا معین الدین ابن مولانا شرف الدین حاجی محمد الفراہی سے وابستہ ہے شیرانی کی وسعت مطالعہ، ان کی اعلیٰ استعداد و صلاحیت اور ژرف بینی کی عمدہ مثال ہے، اسی طرح خط املا کی بنیاد پر مثنوی "عروۃ الوثقی" کے متعلق اس خیال کو رد کرنا کہ یہ مثنوی شہاب مہمرہ، استاد خسرو کی تصنیف ہے اور یہ ثابت

کرنا کہ یہ ہندوستان کے ایک نامعلوم شاعر شہابی تخلص کی یادگار ہے، داخلی شہادت کی بین مثال ہے۔

غرضیکہ پروفیسر شیرانی نے مضبوط داخلی شہادتوں کی بنیاد پر مفروضات کے بڑے بڑے بت توڑے ہیں، تحقیق کے میدان میں ان کی یہ بت شکنی اور جسارت بلا شبہ قابل تحسین ہے۔

پروفیسر محمود شیرانی کو تحقیق کے اس میدان کا سرخیل کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا۔

ادبی تحقیق کے سلسلہ میں صحت متن کا مسئلہ ایک انتہائی اہم مسئلہ ہے۔

اس کام کو ہم متنی تحقیق کہہ سکتے ہیں "متنی تحقیق" کے سلسلہ میں ایک محقق کو چند بنیادی امور کو ذہن میں رکھنا ضروری ہوتا ہے تبھی وہ متنی تحقیق کے فرائض سے عہدہ برآ ہو سکتا ہے مثلاً متن کی ہئیت یعنی حدود کا تعین، ترتیب متن اور کتابت متن کی تاریخی اہمیت حاشیہ نگاری، اصلاحی حواشی (۱۴) تقابلی حواشی اور تعلیقات متن وغیرہ فرہنگ و دواوین تذکروں اور خطوط و انشا کے نثری شہ پاروں کی صحت کے وقت متنی تحقیق بروے کار لائی جاتی ہے۔

متنی تحقیق بڑی صبر آزما چیز ہے اور شاید جادہ تحقیق کی دشوار گزار منزل تک اس راستہ سے گذرنا سہل الحصول طبیعتوں کا کام نہیں اس شاہراہ سے تو کچھ وہی لوگ گذر سکتے ہیں «سخت کوشی» جن کا مذہب اور «کوہ کندن» جن کا ایمان ہو اس دشوار گزار منزل کو جس شخص نے اپنی

زندگی کا مقصد بنالیا، تحقیق کی دنیا میں وہ معتبر نام ہے پروفیسر نذیر احمد کا۔ اگرچہ انہوں نے اپنی چالیس سالہ ادبی زندگی میں مختلف تحقیقی و تنقیدی مضامین لکھے کہ جن کی بدولت خود تحقیق گراں بار ہے لیکن «متنی تحقیق» کے سلسلہ میں ان کی عرق ریزی اور دقت نگاہی کا مقابل ملنا مشکل ہے تلفظ، لہجے، املا اور الفاظ کی صحت پر آپ نے بیسیوں مضامین لکھ کر بار بار ذہنوں کو اس طرف متوجہ کیا ہے۔ جس میں غالب اور ذال فارسی، «دساتیر پر ایک نظر» (جس میں ہزارش کی بحث قابل توجہ ہے) جیسے مضامین انتہائی پرارزش ہیں۔

تحریری فروگذاشتوں اور قلمی لغزشوں کے سلسلہ میں آپ کا خیال

ہے کہ:

کسی بھی تحریر کے لکھتے وقت غلطیوں کا احتمال حد بھر موجود رہتا ہے اور نقل کرتے وقت اسکا احتمال اور بھی بڑھ جاتا ہے اس عنوان پر گفتگو کرتے ہوئے آپ نے "پارسائی" ربائی، "روشنائی" کی ردیف میں کہی ہوئی عراقی کی غزل کے ایک مصرع "بشرارۃ قلندر بزن ارحریف مائی" کی طرف توجہ مبذول کراتے ہوئے فرمایا کہ "بشرارہ" دراصل "پسرارہ" کی تحریف زدہ شکل ہے جو قلم کی زد میں آکر کسی وقت "بشرارہ" میں تبدیل ہو گیا اور عرصہ تک اسی طرح پڑھا اور پڑھایا جاتا رہا۔ متن تحقیق کے سلسلہ میں آپکی چند گراں مایہ تحقیقی کام حسب ذیل ہیں:

- ۱۔ مکاتیب سنائی (۱۵): یہ تقابلی تحقیق کا بہترین نمونہ ہے، پروفیسر نذیر احمد نے مکاتیب سنائی کے پانچ معتبر نسخوں کی مدد سے ان کے اختلاف کو درست کرنے کے بعد ایک صحیح اور معتبر متن تیار کیا ہے

اس میں مستعمل آیات قرآنی و احادیث نبوی کو قرآن و حدیث کی روشنی میں جانچنے اور پرکھنے کے بعد اسے پاورقی میں دیا گیا ہے فقرات و محاورات، اقوال اور ضرب الامثال وغیرہ کی، دیوان در حدیث سنائی کی روشنی میں تصحیح کی گئے ہیں نیز عربی اشعار کو بھی شعراء کے دواوین سے مقابلہ کر کے صحت کے ساتھ پاورقی میں لکھا گیا ہے۔

۲۔ دیوان حافظ: پروفیسر نذیر احمد کا دوسرا پرارزش کام دیوان حافظ کے صحیح اور معتبر انتقادی متن کی ترتیب و تنظیم ہے، دیوان حافظ کا پہلا ایڈیشن ۱۹۹۱ء میں کلکتہ سے شائع ہوا تھا اس کے بعد ایران و مصر و ترکی سے اسکے متعدد نسخے شائع ہوئے لیکن ان اشاعتوں کے باوجود دیوان حافظ کا کوئی مکمل انتقادی متن ایسا شائع نہ ہو سکا جو معتبر ترین کہا جاسکے البتہ اس درمیان ۸۲۵ھ کے کتابت شدہ نسخے کو جو حافظ کی وفات کے تقریباً ۳۵ سال بعد ترتیب دیا گیا تھا، بنیاد بنا کر عبدالرحیم خلخالی نے ۱۹۲۵ء میں ایران سے شائع کیا، اسی نسخہ کو مرحوم ڈاکٹر قاسم غنی اور علامہ قزوینی نے اپنے نسخہ کی اساس بنایا، پروفیسر نذیر احمد نے ۸۲۳ھ کے کتابت شدہ نسخے کو جو سید ہاشم علی سبزوئی (گورکھپور۔ یوپی۔ ہند) کے کتب خانہ میں موجود تھا۔ اور جو قدامت کے لحاظ سے نسخہ خلخالی سے بھی تین سال قدیم تھا، ڈاکٹر محمد رضا جلالی نائینی کے تعاون سے تہران سے شائع کرایا اب تک کی تحقیق کی رو سے اس نسخہ کا شمار معتبر ترین نسخوں میں کیا جاسکتا ہے نسخہ کے متن میں شرح و حواشی موجود ہیں لیکن اس نسخہ میں وہ "مقدمہ جامع" موجود ہے جو اب تک مختلف نسخوں میں "گل اندام" کے نام سے منسوب

رہا ہے، اس مقدمہ پر مبسوط حواشی پیش کئے گئے ہیں، لیکن گل اندام کا نام مقدمہ میں حذف ہے محققین کو اس نام کے الحاقی ہونے کا شبہ ہے اس کے الحاقی ہونے کے سلسلہ میں یہ دلیل پیش کی جاتی ہے کہ چونکہ گیارہ قدیم ترین نسخوں میں سے سات نسخوں میں یہ نام نہیں ملتا اسلئے گمان غالب یہ ہے کہ یہ نام الحاقی اور فرضی ہے۔

اس سلسلہ میں "دیوان سراجی" اور "دیوان مہندس" وغیرہ بھی قابل ذکر ہیں۔

### ۳۔ فرہنگوں کے انتقادی متن:

پروفیسر نذیر احمد نے کچھ معتبر ترین ہندوستانی فرہنگوں کے بھی انتقادی متن تیار کئے ہیں۔ فرہنگ نویسی کا معاملہ ذہانت کے ساتھ فرہنگوں اور ادبی متون کے بے پناہ مطالعہ کا متقاضی ہے پروفیسر نذیر احمد یہاں بھی بیحد سلامت روی سے گذرے ہیں، آپ نے جن فرہنگوں کے انتقادی متن تیار کئے ہیں وہ حسب ذیل ہیں:

(الف) فرہنگ قواس: تالیف فخرالدین مبارک شاہ قواس غزنوی (۶۹۵ھ) یہ علاءالدین خلجی (۶۹۵، ۷۱۵ھ) کے عہد کا ادیب اور شاعر ہے فارسی کی قدیم ترین فرہنگ لغت فرس اسدی طوسی (وفات ۳۶۵ھ) ہے فرہنگ قواس کا نمبر قدامت میں اس کے بعد آتا ہے، اس میں پانچ بخش ہیں اس لئے اسے «پنج بخشی» بھی کہتے ہیں، اس کا ایک ہی ناقص الاول و آخر نسخہ دریافت ہوسکا ہے جو ایشیائیک سوسائٹی بنگال کے کتاب خانے میں موجود ہے اس کی رو سے پروفیسر نذیر احمد نے اس کا انتقادی متن

تیار کیا ہے (یہ فرہنگ بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب تہران سے ۱۹۷۳ء میں شائع ہوئی۔

(ب) دستور الافاضل: تالیف مولانا رفیع (المعروف بہ حاجب خیرات دہلوی) ۱۷۲۳ھ عہد تغلق کی یادگار ہے اس کا شمار ہندوستان کی قدیم ترین فارسی فرہنگوں میں قدامت کے لحاظ سے دوسرا ہے اس کا ایک ناقص نسخہ معلوم ہو سکا ہے جس کی رو سے پروفیسر نذیر احمد نے اس نسخہ کی ترتیب و تصحیح کی (بنیاد فرہنگ تہران کی طرف سے ۱۹۷۵ء میں شائع ہوا)

(ج) فرہنگ زُفان گویا (۱۶): تالیف قبل ۸۳۷ھ اسکا شمار بھی فارسی کی قدیم ترین فرہنگوں میں ہوتا ہے اس فرہنگ کا پورا نام "زفان گویا وجہان پویا" ہے اس کا مؤلف بدرابراہیم ہے۔ پوری کتاب میں سات بخش اور ایک خانہ ہے سات بخشی کی رعایت سے اسے «ہفت بخشی» بھی کہتے ہیں اس کا ایک مخطوطہ کتابخانہ خدابخش بانکئی پورپٹنہ نیز دوسرا ناقص الاول نسخہ لینن گراڈ میں موجود ہے۔

(د) نقد قاطع برہان: بقول پروفیسر نذیر احمد: نقد قاطع برہان غالب ک مشہور تصنیف "قاطع" کے بعض مندرجات کو تحقیق کی کسوٹی پر کسنے کی کوشش ہے (۱۷) پروفیسر نذیر احمد نے فارسی کی قدیم فرہنگوں مثلاً فرہنگ قواس دستور الافاضل، زفان گویا، بحر الفضائل وغیرہ کی روشنی میں پہلی بار اختلاف آرا مسایل پر تنقیدی نظر ڈالی ہے، پروفیسر نذیر احمد نے ثابت کیا ہے کہ برہان قاطع (محمد حسین تبریزی) کے سلسلہ میں مرزا غالب کے اکثر اعتراضات درست نہیں ہیں، انہوں نے

دساتیر کی جعلی حقیقت اور ہزوارش کی طرف بھی توجہ مبذول کرائی ہے، جس کی طرف بقول پروفیسر نذیر احمد « غالب کی نظر نہیں تھی » اس کے دوسرے حصے میں شامل پانچ ضمیمہ جات نے اس کی قدر و قیمت میں اضافہ کر دیا ہے جس کی آشنائی کے بغیر بقول پروفیسر نذیر احمد فرہنگ نگاری کے اصول کی شناخت ممکن نہیں، یہ ضمیمہ جات اس طرح ہیں: دساتیر پر ایک نظر، برہان قاطع، غالب اور صاحب برہان قاطع میں اتحاد نظر، غالب اور ذال فارسی (۱۸) تصحیفات اور لغات فارسی، یہ کتاب ۱۹۸۵ء میں غالب انسٹی ٹیوٹ نئی دہلی سے شائع ہو چکی ہے۔

ان فرہنگوں کے انتقادی متن کے علاوہ فرہنگ ناموں سے متعلق آپ نے تحقیقی مضامین بھی تحریر کئے ہیں جو انتہائی وقیع ہیں، مثلاً۔

"بحر الفضائل" (تالیف ۸۳۷ھ) مطبوعہ مجلہ معارف ۱۹۶۷ء۔

"تحفة السعادة"، (تالیف ۹۱۶ھ) مطبوعہ مجلہ علوم اسلامیہ

علی گڑھ۔

"فرہنگ شبرخانی": (تالیف دسویں صدی ہجری) مطبوعہ مجلہ

غالب نئی دہلی جون ۱۹۸۳ء "فرہنگ قواس" کا ایک جعلی نسخہ بھوپال

میں: "وغیرہ وغیرہ۔"

متنی تحقیق کے سلسلہ میں آپ کی کاوشیں برابر جاری ہیں ترجمہ

"اعجاز خسروی" اور "پادشاہ نامہ" پر بعض دانشمندوں کے تعاون سے کام

جاری ہے۔

بلاشبہ ہر انسان کے مزاج اور ذہن کی ایک ساخت ہوتی ہے اسی کے



تحت اس کی دلچسپیاں قرار پاتی ہیں پروفیسر نذیر احمد کا ذہن تحقیق اور خصوصاً متنی تحقیق کے لئے انتہائی موزوں ہے وہ اس کام کو بوجھ نہیں سمجھتے بلکہ اس میں پوری لذت محسوس کرتے ہیں انہیں خوب معلوم ہے کہ یہ راہ جس پر وہ گامزن ہیں رومی دریا سلسبیل قعر دریا آتش کے مصداق انتہائی دشوار گزار ہے لیکن پھر بھی وہ اس پر خار وادی سے جس سلامت روی سے گذر جاتے ہیں بلاشبہ اس میں پروفیسر "نذیر" کی "نظیر" ملنی مشکل ہے۔

ہندوستان کی علمی و ادبی فضا پر فارسی زبان تقریباً آٹھ سو سال تک چھائی رہی۔ اس طویل عرصہ میں پھیلے ہوئے انمول ادب پاروں کی تلاش و جستجو اگرچہ اپنی جگہ پرارزش اور لایق ستائش ہے لیکن اس کام کی جانب معدودے چند غیر معمولی ذہین اور وطن دوست ہستیاں ہی مائل ہوئی ہیں، ان میں پروفیسر امیر حسن عابدی کا نام نامی سرفہرست ہے

پروفیسر امیر حسن عابدی بیسویں صدی کے ان محققین میں سے ہیں جنہوں نے اپنی زندگی کے بیش قیمت لمحات ہندوستانی فارسی ادب کے بحر ذخار کی شناوری میں صرف کئے ہیں۔

آپ قدرت کی طرف سے ایک تجسس بھرا دل لے کر آئے ہیں انہیں ہندوستانی فارسی ادبیات کے خزانے سے انمول موتیوں کو ڈھونڈ نکالنے کا شوق جنون کی حد تک ہے، اس تلاش و جستجو میں آپ کا طریقہ کار یہ رہا ہے کہ جہاں کہیں فارسی کی نادر و نایاب کتب یا مخطوطات کے ملنے کا ذرہ برابر بھی امکان ہو آپ سفر کی صعوبت کو محسوس کئے بغیر انتہائی شوق سے ادھر کا رخ کرتے ہیں اور انتہائی دلچسپی اور بڑے انہماک سے اس

کا مطالعہ کرتے ہیں۔ ایسے وقت میں بڑی بڑی رکاوٹ بھی اس کام میں ان کے مانع نہیں ہوتی اس سلسلہ میں فارسی کے مشہور و معروف شعراء کے غیر مطبوعہ کلام کی تلاش و جستجو اور اشاعت کی طرف رجحان زیادہ غالب رہا ہے جوش ملیح آبادی نے ایک جگہ لکھا ہے کہ "میں نے زندگی کے ایک ایک لمحہ کا "رس" نچوڑا ہے یہ بات پروفیسر عابدی کے لئے تھوڑے سے رد و بدل کے ساتھ یوں کہی جا سکتی ہے کہ انہوں نے زندگی کے ایک ایک لمحے کو "وصول" کیا ہے ہندوستان کے علاوہ افغانستان، ایران، ترکی اور پاکستان کے اہم کتابخانے آپ کی نظر سے گذر چکے ہیں۔ وہاں بھی آپ عمر ما ان کتابوں کی تلاش میں زیادہ سرگرداں رہے ہیں جو ہندوستان سے تعلق رکھتی ہوں اس بات کی شہادت میں خود ان کا قول ملاحظہ ہو فرماتے ہیں۔

"مجھے ترکی کے سفر اور وہاں کے کتاب خانوں میں مطالعے کے وقت برابر یہی خیال رہا کہ ایسی نادر اور گمنام کتابوں اور قلمی نسخوں کا پتہ لگایا جائے جو ہندوستان اور ہندوستانی تہذیب سے متعلق ہوں۔" (۱۹)

آپ کی بعض اہم تالیفات حسب ذیل ہیں:-

#### (۱) وکرم اروشی:

کالیداس کے اس ڈرامہ کا ترجمہ جرمنی (۲۰) اور انگریزی میں ہو چکا ہے۔ مرحوم مولوی محمد عزیز میرزا نے کالیداس کے حالات زندگی اور اس ڈرامہ کی مبسوط شرح کے ساتھ اردو زبان میں اس کا ترجمہ کیا تھا جو ۱۹۲۳م میں لکھنؤ سے شائع ہوا۔ پروفیسر عابدی صاحب نے سنسکرت کے دوسرے منابع نیز اردو و انگریزی کے ترجموں سے استفادہ کرتے ہوئے تمام

اشتباہات کو دور کرنے کے بعد اس کا فارسی میں ترجمہ کیا ہے۔

(۲) پنچاکیانہ:

آداب سلاطین اور رسم آئین ملوک سے متعلق و شنو شرما کی سنسکرت میں لکھی ہوئی کتاب "پنج تنتر" جس کا انوشیروان عادل کے زمانے میں برزویہ نے پہلوی میں ترجمہ کیا جو عہد عباسی میں "کلیلہ دمنہ" کے نام سے عربی میں منتقل ہوئی، رودکی نے جسے پہلی بار فارسی شعر کا قالب عطا کیا (یہ ترجمہ پہلوی ترجمہ کی طرح مفقود سمجھا جاتا ہے) اکبر کے زمانے میں دسویں صدی کے نصف آخر میں جس کا ترجمہ ابوالفضل نے "عیار دانش" کے نام سے کیا اسی صدی کے اخیر میں مصطفیٰ خالقداد عباسی نے جو سنسکرت زبان کے اچھے ماہر تھے نیز سنسکرت کی دوسری کتابوں کا بھی ترجمہ کر چکے تھے اسے "پنچاکیانہ" کے نام سے اصل سنسکرت متن سے فارسی میں منتقل کیا جو گیارہویں صدی کے آغاز میں مکمل ہوا۔ اس کا منحصر بہ فرد نسخہ دہلی میوزیم میں موجود تھا۔ پروفیسر عابدی نے ڈاکٹر تارا چند کے تعاون سے ایک عالمانہ اور تحقیقی مقدمہ کے ساتھ اسے مسلم یونیورسٹی علی گڑھ سے ۱۹۵۳ م میں شائع کرایا۔ (اس میں محمد رضا امیر تیمور و سفیر کبیر ایران در ہند دہلی نو کا دیباچہ شامل ہے۔)

(۳) گلزار حال یا طلوع قمر معرفت:

شری کرشن مسرا کا تمثیلی ڈرامہ (بہ شکل مثنوی) بنام "بر بود چندر اودے" جو بہ لحاظ موضوع ہدی پر نیکی کی فتح سے متعلق ہے

گیارہویں صدی عیسوی میں سنسکرت میں لکھا گیا۔ اسے دارا شکوہ فرزند شاہجہان کے حکم سے اس کے منشی بنوالی لال ولی (یابنواری لال ولی) فرزند ہیرامن نے ۱۰۷۳ء میں "گلزار حال" کے نام سے فارسی نثر کا قالب عطا کیا۔ اس میں یہ نقص تھا کہ بعض سنسکرت ابیات کا ترجمہ نہیں کیا گیا تھا، نیز بعض جملات اور فقرات بھی حذف کر دیے گئے تھے چنانچہ پروفیسر عابدی نے ڈاکٹر تارا چند کے تعاون سے اس ترجمہ اور سنسکرت کے اصل متن سے موازنہ کے بعد اس کو ایک مبسوط مقدمہ، ضمیمہ اور فرہنگ لغات سنسکرت و ہندی کے ساتھ علیگڑھ مسلم یونیورسٹی سے شائع کرایا۔

(۳) جوگ و ششٹ:-

ہندوستان کی ایک مقدس کتاب جس میں ہندوستان اور کابل کے راجہ کی داستان ہے۔ وششٹ جی، رام چندر جی کو یہ داستان سناتے ہوئے نصیحت کرتے ہیں کہ جس طرح یہ دونوں راجہ معرفت کرنے کے بعد بھی سلطنت کے امور انجام دیتے رہے اسی طرح آپ بھی معرفت حاصل کریں لیکن ساتھ ہی ساتھ راج کاج بھی سنبھال لیں۔

(۵) داستان پدمادت:

تصحیح و ترتیب فارسی (مطبوعہ: بنیاد فرہنگہ ایران ۱۹۷۲ء م۔)

(۶) مثنویات فانی کشمیری:

(مطبوعہ جموں و کشمیر اکادمی آف آرٹس کلچر اینڈ لینگویجز

۱۹۶۳ء م۔

۲۲۴

(۷) ضمیمہ تغلق نامہ امیر خسرو:

اس کی ترتیب و تصحیح ڈاکٹر مقبول احمد کی ہمکاری سے کی گئی ہے (مطبوعہ انڈوپرشین سوسائٹی دہلی ۱۹۷۵ م۔)

ان تالیفات کے علاوہ آپ نے صدہا تحقیق مقالات قلمبند کئے جو بیشتر ہندوستان کے شعراء و ادبا اور یہاں کے تہذیب و تمدن سے متعلق ہیں۔ ہندوستانی داستانوں اور سوانح عمریوں، نیز ہندوؤں کی مقدس کتابوں کے فارسی تراجم، فارسی کتب کے ہندوستانی زبانوں میں تراجم وغیرہ پر آپ نے اپنے مقالات میں تفصیل سے روشنی ڈالی ہے ہندوستان کے نادر قلمی نسخوں کا تعارف نیز ہندوستان کے غیر معروف و گمنام فارسی شعرا کا تعارف بھی آپ کی دلچسپی اور تحقیق کا موضوع رہا ہے مثلاً شاہجہانی دور کا شاعر سعداللہ ساعی پنڈت زندہ رام مرید کشمیری، جلیس المشتاق (تالیف ۸۷۰ھ / ۱۴۶۶ء۔ وغیرہ پر کیا گیا کام تحقیقی لحاظ سے نہایت پر ارزش ہے۔

بحیثیت مجموعی، مولانا شبلی، پروفیسر شیرانی، پروفیسر نذیر احمد اور پروفیسر عابدی بلا شبہ تحقیق کے وہ "عناصر اربعہ" ہیں جن کی کاوشوں پر اس برصغیر کی بیسویں صدی کی فارسی تحقیق کا ابوان قائم ہے ان میں سے ہر ایک کی شخصیت اپنی جگہ ایک مستحکم ستون کی سی ہے اور جو بحیثیت محقق، مختلف نوعتیوں کے لحاظ سے تخصص کے علمبر دار ہیں۔ بیسویں صدی کے نصف آخر تک تو یہ سلسلہ کامیابی کے ساتھ جاری رہا ہے لیکن ان محققین کے بعد ایسا کوئی پایہ کا فارسی محقق نظر نہیں آتا جس کی شمولیت "عناصر خمسہ" کی تشکیل کا باعث ہو۔ اگرچہ

فارسی تحقیق کا مستقبل ہندوستان میں مایوس کن نہیں ہے، کیونکہ محققین کی ایک تسلی بخش تعداد بہر حال سرگرم تحقیق ہے لیکن یہ دور ابھی تشکیلی دور ہے اس درمیانی خلا کو پر کرنے میں ابھی وقت درکار ہے۔

## حواشی

- (۱) تحقیقی کتب "سخندان فارس" اورنگارستان فارس
- (۲) "حیات سعدی" تصحیح متن مع مقدمہ "سفر نامہ ناصر خسرو"
- (۳) "شعرالعجم"
- (۴) ہندوستان میں مغلوں سے قبل فارسی ادب، تاریخ زبان و ادب فارسی در عہد گورکانیان (و ہریانگریزی)
- (۵) ترتیب و تنظیم "تذکرہ میخانہ" (عبدالنبی فخرالزمانی) تصحیح مثنوی "وامق و عذرا" (عنصری بلخی) وغیرہ۔
- (۶) "شعرالعجم فی الہند"
- (۷) مصحح "تاریخ نامہ ہرات"
- (۸) مؤلف ترجمہ سفر نامہ ناصر خسرو"
- (۹) فیض میر "ترتیب و تصحیح با مقدمہ و ترجمہ اردو چاپ ۱۹۲۹م)
- (۱۰) امیر خسرو احوال و آثار
- (۱۱) "ہزم تیموریہ" و "ہزم مملوکیہ"، ہزم صوفیہ"
- (۱۲) فارسی ادب بعہد اورنگ زیب "امیر خسرو احوال و آثار، فارسی کی دلکش داستانیں" "مآثر محمود شاہی" از شہاب حکیم، "تحفۃ الہند" از

میرزا خان وغیرہ۔

(۱۳) الف اشباع کا استعمال اس داستان میں محمود شیرانی کی تحقیق کے مطابق سینتیس ہا ہوا ہے۔ باقی شاہنامہ میں پندرہ ہا اسکا استعمال ہوا ہے اس بنا پر محمود شیرانی نے یہ اندازہ لگایا کہ فردوسی کی یہ داستان اس کے انداز خاص قائم کرنے سے بیشتر لکھی گئی۔

(۱۴) اصلاحی حواشی کی ایک اچھی خاصی طویل فہرست پروفیسر شیرانی نے تذکرہ مجموعہ نغز کے دیباچے میں پیش کی ہے۔

(۱۵) چاپ اول ۱۹۶۰ء علی گڑھ، چاپ دوم ۱۹۶۱، ۶۲ افغانستان

(۱۶) پروفیسر سید حسن (مرحوم) (پٹنہ) نے "فارسی کی ایک قدیم فرہنگ زفان گویا" کے عنوان سے ایک مقالہ قلمبند کیا ہے۔ جس میں انہوں نے خدا بخش کے مخطوطہ کا تعارف کرایا ہے۔ یہ مضمون اول مجلہ "فکر و نظر" علی گڑھ بعداً ان کے مجموعہ مقالات سلک کلک (۱۹۵۳ء۔ پٹنہ) میں شائع ہوا۔

(۱۷) پیش گفتار نقد قاطع برہان غالب انسٹی ٹیوٹ نی: دہلی ۱۹۵۳ء

(۱۸) "غالب اور ذال فارسی" کے عنوان سے قاضی عبدالودود کا مقالہ مجلہ "آجکل" دہلی میں شائع ہو چکا ہے بعد میں یہ مضمون "گنجینہ غالب" میں شامل کیا گیا قاضی صاحب نے "حافظ اور ذال فارسی" کے عنوان سے بھی ایک مقالہ لکھا تھا جو ماہنامہ "نقوش" لاہور خاص نمبر، اکتوبر نومبر دسمبر ۱۹۶۶ء میں شائع ہوا۔

(۱۹) مقالہ "جلیبس المشتاق" ہندوستانی فارسی ادب مرتبہ ڈاکٹر شریف قاسمی ناشر: انڈوپرشین سوسائٹی دہلی، ۱۹۸۳ء، صفحہ ۱۹۲۔

(۲۰) جرمنی مفکر BOLLENSEN نے ۱۸۱۳ء میں اس کا ترجمہ جرمن میں اور ویلسن نے ۱۸۲۵ء میں اس کا ترجمہ انگریزی زبان میں کیا۔ جرمن مفکر RUECKERT نے ۱۸۳۳ء میں اس کے کچھ

حصوں کو جرمن زبان میں پیش کیا۔

(۲۱) یہ تحقیقی مقالہ فروری ۱۹۹۰ء کو دہلی یونیورسٹی میں "ریسرچ اینڈ ٹیچنگ متھوڈولاجی ان کلاسیکل لینگویجز:

(Research and Teaching Methodology in classical Languages Persian)

(پرشین) کے عنوان سے منعقدہ ہفت روزہ ورک شاپ میں پیش کیا گیا۔





رام لعل نابھوی  
نابھا - ہندوستان

## فارسی زبان میں رامائیں

مہرشی والمیک ہندوستان میں سنسکرت کے پہلے شاعر ہیں۔ پوری شاعری کا آغاز ان کی سنسکرت شاعری میں رامائن سے ہوتا ہے اور پورے سنسکرت ادب پر ان کی چھاپ ہے۔

سنسکرت میں بھشنڈی رامائن، ادھیاتم رامائن، ادبہت رامائن آنندرامائن بھی لکھی گئیں، مہا نائک، رامائن تھیم پر مبنی وجود میں آئے۔

جب سنسکرت کی تعلیم میں کمی آئی تو شمال میں گو سوامی تلسی داس اور جنوب میں کمپن نے اودھی اور تاملی میں رامائیں لکھیں، دونوں نے مہرشی والمیک کی کاوش کو سراہا ہے لیکن یہ دونوں رامائیں اپنے رنگ میں لکھی گئی ہیں۔ ان کا تعلق مکمل طور پر والمیک کی رامائن سے نہیں ہے۔

والمیک کی رامائن نے ہندوستان کی مذہبی، اخلاقی، ثقافتی زندگی پر گہرا اثر قائم کیا اور اس epic کو لازوال شہرت حاصل ہوئی، یہ epic اتنا پر اثر ثابت ہوا کہ ہندوستان کی سرحدیں توڑ کر روس، جاوا، ملایا، تھائی لینڈ، فلپائن، لاؤس، برما، کمبوچیا، انڈونیشیا، سنہال، کھیتائین، ونشین، بنکاک، جاپان، نیپال، سری لنکا، منگولیا، اٹلی اور دوسرے ممالک میں اپنا قبضہ جما بیٹھا۔

ادھر ہندوستان میں کناڈا، تلگو، تامل، گجراتی، سنسکرت، انگریزی، مراٹھی، کشمیری، ہندی، بنگالی، اوریا، منی پوری، آسامی، پنجابی، عربی، فارسی، اردو میں رامائین وجود میں آئیں۔

رامائن کے لوک گیت، لوک کہانیاں، مجسمے، کھجور کے پتے، آبی رنگوں کی تصویر کشی، دیوار پر نقاشی، بادامی پختہ مٹی اور چولی کندہ کاری میں تلاش ہوئی، اور سینکڑوں مضامین اور کتابیں وجود میں آئیں، رامائن جاتک گاتھا، رام لیلا، شادیوں میں ایسے گیت جنکا تعلق رام اور سیتا کی شادی سے ہے، کی بھی کھوج لگائی گئی، یہ سلسلہ آج بھی جاری ہے، نئی نئی باتیں دریافت ہونے لگیں تو پھر دنیا بھر کی رامائینوں پر بھی کام شروع ہو گیا، چنانچہ ساہتیہ اکادمی دہلی نے بہت بڑے پیمانے پر رامائن سیمینار کرنے کے بعد "رامائن پر دنیا میں ہونے والے مطالعات کی تنقیدی فہرست" تیار کرنے کا سلسلہ شروع کیا، جو پایہ تکمیل کو پہنچ رہا ہے۔

پھر ایشیا میں اور سیمینار ہوئے۔ رامائن کے مختلف پہلوؤں اور مختلف رامائینوں میں تضادات زیر بحث آئے۔

ادھر علماء نے کتابیں لکھیں، غیر ممالک کے علماء نے ضخیم

کتابیں شایع کیں، ان کے تراجم ہوئے، نئی باتیں نکالی گئیں، مذاہب پر رامائن کے اثرات زیر بحث آتے رہے، علماء سر جوڑ کر بیٹھے، کچھ عقیدت سے کچھ نقد و نظر کے خیال سے کچھ جاننے کے لئے اور کچھ بتانے کے لئے میدان میں اترے اور بات آگے نکلتی چلی۔

لیکن مجھے عربی، فارسی اردو میں رامائینوں کے ضمن میں کوئی ایسا معلوماتی مضمون نہیں ملا جس سے یہ پتہ چلے کہ ان زبانوں میں کتنی رامائینیں لکھی گئیں، کس نے لکھیں کب لکھی گئیں، ایک دو مضامین اردو رامائینوں پر ضرور ہیں، ایک فارسی رامائینوں پر بھی تھا لیکن نہایت سرسری، سوال یہ تھا کہ اس ملک میں عربی، فارسی، اردو، کا چلن عام تھا۔ آزادی سے پہلے فارسی اور اردو کی تعلیم سکولوں میں دی جاتی تھی۔ پھر یہ کیسے ہو سکتا تھا کہ رامائن جیسا (حماسہ) epic ان زبانوں میں نہ لکھا گیا ہو، اور وہ رامائینیں کافی تعداد میں نہ ہوں، چنانچہ ان زبانوں میں رامائینوں کی تلاش جاری کی اور عربی میں ۳ فارسی میں ۹۰ اور اردو میں ۱۷۰ رامائینوں کا پتہ چل گیا، ابھی اور ملنے کی امید ہے۔

اس مضمون میں صرف کچھ فارسی رامائینوں کا ذکر ہوگا۔

جو کچھ بھی سنسکرت زبان سے عربی میں منتقل ہوا وہ فارسی میں بھی منتقل ہوتا رہا ہے، یہ سلسلہ مدت مدید سے چل رہا ہے اور آج بھی جاری ہے، مغل حکمرانوں سے پہلے بھی ہندوستان میں فارسی کا چلن تھا اور یہ زبان ہندوستان میں عام تھی، مہا راجہ رنجیت سنگھ کی درباری زبان فارسی تھی اور جتنی بھی تاریخی اسناد ملیں گی وہ سب فارسی زبان میں

ہیں۔ پورا ادب اور پوری تاریخ فارسی زبان میں ہے۔

ہندوستانی ریاستوں سے جو مراسلے دوسری ریاستوں کو یا پھر برٹش سرکار کو جاتے تھے وہ فارسی میں نہایت خوشخط لکھے جاتے تھے۔

صفوی خاندان کے آنے سے پہلے ایران میں داستان سکندر، بختیار نامہ، دربار نامہ وغیرہ فارسی زبان میں لکھے گئے، وہ اتنے مشہور ہوئے کہ فارسی نثر میں دوسری داستانیں رامائن، مہابھارت، دیو مالائی کہانیاں ترجمہ ہوئیں۔

کہا جاتا ہے کہ سب سے پہلی کوشش سلطان زین العابدین نے جو کشمیری حکمران تھے، رامائن کو فارسی میں منتقل کرانے کی کی۔ لیکن آج اس ترجمہ کا کچھ بھی حصہ دستیاب نہیں۔

اکبر نے باقاعدگی سے سنسکرت کی کتابوں کو فارسی میں منتقل کرنے کے لیے دارالترجمہ قائم کیا۔ اور ابوالفضل کی سرکردگی میں اتھروید، رامائن، مہا بھارت، گیتا، مردن، راج ترنگنی وغیرہ فارسی میں ترجمہ ہوئی، عبدالقادر بدایونی نے رامائن کا ترجمہ فارسی نثر میں کیا، جو ۹۹۷ ہجری میں ختم ہوا۔ بدایونی نے شہنشاہ اکبر کا حکم مانا لیکن کام بے دلی سے کیا اور اسے زحمت سمجھا، اسے اس کام کو مکمل کرتے کرتے ۴ سال لگے، بدایونی کا کہنا ہے کہ شہنشاہ نے اسکے کام کی قدر کی اور انعام دیا۔

۱۔ اس رامائن کا قلمی نسخہ پاکستان میں موجود ہے۔

۲۔ فیضی فیاضی نے بھی رامائن کا ترجمہ فارسی میں کیا، یہ

قلمی نسخہ ہندوستان میں موجود ہے۔

۳۔ وظیفہ فیضی کے نام سے ایک نسخہ رامائن کا فارسی میں

ترجمہ کیا ہوا پاکستان میں موجود ہے۔

۴۔ ابوالفضل کا بھی ایک نسخہ رامائن کا فارسی میں ترجمہ کیا

ہوا پاکستان میں موجود ہے۔

۵۔ جہانگیر کے زمانے میں رامائیں لکھی گئیں۔ ملا سعداللہ

مسیح کیرانوی نے "داستان رام و سیتا" کے عنوان سے رامائن فارسی میں

منظوم کی، وہ سنسکرت زبان سیکھنے کے لئے اور سنسکرت ادب کا مطالعہ

کرنے کے لئے بنارس میں رہے، اس رامائن کو اتنی شہرت ملی کہ قلمی

نسخے بہت لائبریریوں میں ملتے ہیں، یہ نول کشور پریس ۱۸۹۹ء میں

چھپی۔ بڑے سائز میں ۳ صد سے اوپر صفحات ہیں، اس رامائن کے متعلق

علامہ اقبال نے ایک خط مہاراجہ سرکشن پرشاد کو لکھا کہ وہ اس رامائن

کا مسودہ فراہم کریں تاکہ اس رامائن کو اردو نظم میں منتقل کیا جاسکے،

چونکہ مسودہ دستیاب نہیں ہوا اسلئے بات آگے نہ چل سکی۔

اس رامائن کے متعلق متضاد آرا ہیں اور بہت دلچسپ۔

مقالات شبلی تاریخی حصہ دوئم میں لکھا ہے:-

"ہمارے مضمون نگار دوست کو مسلمانوں یا

لٹریچر اور تاریخ سے کس حد تک واقفیت ہے ملا مسیح

کی نسبت وہ فرماتے ہیں۔

ملا مسیح کے نام تک کا پتہ نہیں چلتا۔

لیکن فارسی شعراء کا کوئی تذکرہ ایسا نہیں جن میں مسیح کا نام اور اس کے حالات نہ ہوں۔ امرائے جہانگیری میں مقرب خان ایک مشہور امیر تھا، جو اصل میں پانی پت کا رہنے والا تھا لیکن کرانہ میں سکونت اختیار کر لی تھی، مسیح اس کا پروردہ تھا وہ دراصل کرانہ کا رہنے والا تھا لیکن چونکہ مقرب خان کے دامن تربیت میں پلا تھا، آقا کی طرح وہ بھی پانی پت کے انتساب سے مشہور ہو گیا، تذکروں میں اس کی رامائن کا عموماً ذکر ہے مآثر الامرا میں رامائن کے چند منتخب اشعار بھی نقل کئے ہیں۔

شبلی آگے چل کر لکھتے ہیں۔

"ملا مسیح اور ان کی رامائن کے متعلق جو خیالات ہمارے ہندو دوست نے ظاہر کئے ہیں، اس کی یہ کیفیت ہے کہ یہ شبہ رامائن کو قبول عام نہیں حاصل ہوا لیکن اسکی وجہ تعصب نہیں ہے، مسیح ایک معمولی درجے کا شاعر تھا، اساتذہ جن میں وہ کبھی شمار نہیں کیا گیا، وہ رامائن کے بجائے اگر صحابہ کے حالات بھی لکھتا تو بھی کوئی نہ پوچھتا، رامائن کو اسقدر مقبولیت بھی ہوئی تو صرف اس وجہ سے کہ ایک نیا مضمون تھا۔"

شبلی یہ بھی لکھتے ہیں کہ جو اشعار ہمارے ہندو دوست نے نقل کئے ہیں بے شبہ وہ تعصب سے لبریز ہیں۔

عبدالودو اظہر کا ڈاکٹریٹ کا مقالہ "رامائن" ہے فرماتے ہیں:

"رامائن مسیح یکے از بہترین منظومہ ہائی

رامائن فارسی بہ شمار می رود، آن نہ تنها از لحاظ قدمت  
بر دیگر منظومہ های رامائن برتری دارد بلکہ از حیثیت  
شعریت و لطف نیز حائز اہمیت است۔"

ڈاکٹر ولی اللہ سلفی پٹنہ نے مسیح کی رامائن پر ایک مقالہ  
ڈاکٹریٹ کے لئے لکھا، وہ اس نتیجے پر پہنچتے ہیں کہ ملامسیح اوسط  
درجے کا شاعر تھا، وہ مغل دربار میں مشہور نہیں ہو سکا، رامائن کی  
داستان ملا مسیح شروع کرتے ہیں۔

خداوندا زجام عشق کن مست  
کہ درمستی فشانم در جہاں دست

ملامسیح اسے تاریخی واقعہ بتاتے ہیں۔

از آن گفتم حدیث رام و سیتا  
نہ این افسانہ تاریخ است اینجا

دختران ہندوستان میں وصف بتاتے ہیں۔

زن است ومی کند کار جوان مرد  
کز و ہنگامہ پروانہ شد سرد  
بہ مردن عاشقان ہی اختیاراند  
ولی معشوق اینجا جان سپارند  
ہمی بینم بسی ہندی نژادان  
کہ خود را برصنم سازند قربان

بحر حال اس رامائن کی مقبولیت میں کوئی شبہ نہیں۔

۶۔ دوسری رامائن جہانگیر کے عہد کی گرد برداس کی ہے، اس

رامائن کا نسخہ پاکستان میں ہے۔

یہ رامائن بھی منظوم ہے، آغاز میں لکھتے ہیں:

ثنا و شکر آن بخشندہ جان را

پدید آورد کو ہر دو جہان را

عبدالودود اظہر کی رائے ہے:

"اشعار این مثنوی سست و بی کیف ہے باشد، در پایان مے گوید:

ہزار و سی و شش بگذشت از سال

شد آخر نامہ در فرخندہ احوال

بہ سنوآت از بکر ماجیت کن ہم

ہزار و ششصد و ہشتاد و یک ہم

گرد برداس کا کہنا ہے کہ سینا زمین میں نہیں گئی بلکہ عالم بالا

ہی طرف گئی تھی۔

چوسیتا این خبر بشنید بر خاست

دو دست افراخت از ایزد چناں خواست

بیامد تحفہ از فلک زرانود

در آن تحفہ نشست این سیمتن زود

۷۔ اورنگ زیب کے عہد میں چندر من بیدل کانستہ پسر سری رام

لاہوری نے نرگستان کے عنوان سے لکھی۔ اسے غلطی سے عبدالقادر بیدل

کے نام سے منسوب کیا گیا ہے، آغاز میں ہی شاعر کا نام اور وطن درج ہے۔

از آن زوست ساز و این مصنف

کہ چندر من بود نام مؤلف

چواندر مدھپور گوشہ نشینم

گل از باغ و بہار او بچینم



۸۔ بیدل کا بیان ہے کہ اس نے اس سے قبل نثر میں رامائن لکھی تھی، یہ منشور نسخہ انڈیا آفس لائبریری موجود ہے اور بقول ایتھے اس کا سال تصنیف ۱۶۸۵ء/۸۶/۱۰۹۷ء ہے۔

اگرچہ بیش ازین این داستانی  
به نثر آورده ام در يك زمانی  
کنون خواهم که در نظم آورم باز  
شوم زین داستان پاک ممتاز

موجودہ مثنوی کی تکمیل ۱۶۹۲ء/۹۳/۱۱۰۳ء میں ہوئی۔  
جیسا کہ مندرجہ ذیل تاریخوں سے واضح ہوتا ہے۔

گہر سفت آن مرشد خاص و عام  
بگفتاری زی نرگستان زام  
۱۱۰۴ھجری  
جو چشم از خرد گفتا کہ برخوان  
طراوت بخش دلہا باغ ایمان  
۱۱۰۵ھجری

یہ رامائن شہنشاہ ارنگ زیب کے نام معنون ہے، نرگستان  
چہ دفتر پر مشتمل ہے پہلے پانچ دفتر بحر حزج میں ہیں، آخری دفتر میں  
چونکہ لڑائی کے واقعات نظم کرنے تھے اسلئے شاعر نے رزمیہ بحر متقارب  
کا انتخاب کیا ہے۔

چو در دفتر آخرین بود جنگ  
به بحر سخن طبع شد چون نھنگ  
به صد طمطراقی سخن در نمود  
چوشہنامہ این نامہ را برگشود

۹۔ امانت رائے امانت کی فارسی رامائن بہت ضخیم ہے، اس کا قلمی نسخہ پاکستان میں ہے نول کشور پریس نے ۱۲۸۸ ہجری میں اسے شایع کیا، بڑے سائز کی ۹۷۹ صفحات پر مشتمل ہے۔  
اس کا مصنف بالمیک رامائن ہے،

"کہ شد منجش خامہ بالمیک"

اس مثنوی کے ۳۰ ہزار بیت ہیں۔ اور اس پر ۳۵ سال صرف ہوئے امانت نے بھاگوت ہران بھی فارسی میں نظم کیا ہے، وہ بھی ایک ضخیم کتاب ہے اسکے علاوہ اور بھی کتابیں منظوم لکھیں، ایک منظر ملاحظہ ہو۔

سفر کردہ دانای اقلیم راز  
سخن میکند سرزسوز و گداز  
کہ چون رام و سبتا و لچہمن چو ماہ  
سبک سیر گشتند در قطع راہ  
برنگ غریبان صحرا نورد  
ز آرام و آسائش خویش فرد  
گذشتند از وادی پر خطر  
نمودند چون اشک از خود سفر  
گذشتی اگر پای سبتا بہ خار  
دل رام میگشت چون گل فگار  
باخلاص دل لچہمن درد ناک  
ہمیکرد رہ از خس و خار پاک  
نمودند آخر بجای گذار  
کہ دیدند تالابی آئینہ دار

صفا دشت آتش چنان در کنار  
کہ طبع سخن گو بود بے غبار  
بساحل درختی بدی دشت ها  
رسا تابگردون چو فکر رسا  
بہر شاخ او طائران در خروش  
بکیفیت نالہ تا راج ہوش  
دران آب گلہای نیلوفری  
در آئینہ چون عکس خیلی پری

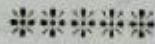
استاد مہرشد کی فارسی یا کبیلی منظوم ۱۸۹۰ء میں مطبع گنیش پرماش لاہور میں چھپی۔ بڑے سائز کے ۱۸۶ صفحات پر مشتمل ہے اور لفظ بہت چھوٹا ہے، استاد مہرشد تو گوجرانوالہ پنجاب کے رہنے والے تھے، حیرت ہوتی ہے کہ ایک پنجابی نے اتنی ضخیم رامانن کو کسطرح نظم کیا کہ فارسی محاورہ بھی برقرار رہا اور روانی میں بھی فرق نہ آیا، استاد مہرشد کو سراپا بیان کرنے میں کمال حاصل ہے۔

آخر میں ہم اقبال یغمانی کی مختصر فارسی رامانن کا جو نثر میں ہے ذکر کرتے ہیں، ذیانی سائز کے ۱۱۳ صفحات پر مشتمل ہے، ایران میں چھپی ہے، معلوم ہوا ہے کہ انہوں نے دو جلدوں میں الگ سے رامانن فارسی میں لکھی ہے۔

ظاہر ہے کہ ۹۰ فارسی راماننوں کا اس مختصر مضمون میں احاطہ نہیں ہو سکتا تھا، مسلم دانشوروں نے نظم و نثر میں اور ۶ زبانوں میں ۳۰ راماننیں لکھی ہیں، مشترکہ تہذیب کی اس سے بڑی مثال اور کیا ہو سکتی ہے اور یہ کہ یہ داستانیں ہم سب کی داستانیں ہیں۔

## حواشی

- ۱- دیکھنیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم صفحہ ۲۱۵۵ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد
- ۲- نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ہند نئی دہلی، تہریری ندوہ (لکھنؤ) صفحہ ۷۶۰
- ۳- دیکھنیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد، صفحہ ۲۱۵۱
- ۴- دیکھنیے نسخہ ہائے خطی فارسی جلد چہارم صفحہ ۱۳۰۶
- ۵- محب وطن اقبال از سید مظفر حسین مدنی
- ۶- فہرست ہائے نسخہ خطی فارسی ایران و پاکستان موزہ ملی پاکستان ایک نسخہ ایشایک سوسائٹی کلکتہ میں بھی ہے۔
- ۷- نرگستان رامائن بیدل، نو لکشور لکھنؤ، ۱۸۷۵ ص ۵
- ۸- اینہے نمبر ۱۹۶۳
- ۹- نسخہ ہائے خطی فارسی مخطوطات جلد چہارم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد۔



میر خادم حسین تالپور  
دانشگاہ سندھ - حیدر آباد

## سندھی عشقیہ داستانیں اور فارسی گو شعرا

ہر ملک کی اپنی لوک کہانیاں اور عشقیہ داستانیں ہوتی ہیں جب اس برصغیر پاکستان و ہند میں سلطان محمود غزنوی کے حملوں کے ساتھ، فارسی زبان یہاں وارد ہوئی تو فارسی ادب پر مقامی ادب اور روایات کے اثرات نمایاں ہونے لگے لیکن کیونکہ ایرانی ادب اور علماء کی آمد کا سلسلہ جاری رہا جس کی وجہ سے مقامی روایات، حکایات و قصص کو کوئی اہمیت نہیں دی گئی، اصل وجہ یہ تھی کہ فارسی اور ایرانی تہذیب و ادب فاتح کی حیثیت سے یہاں وارد ہوئے تھے اس خطہ کی ہر چیز مفتوح تھی لیکن یہ فطری عمل ہے کہ جب دو تہذیبوں کا ملاپ ہوتا ہے تو وہ ایک دوسرے پر اثر انداز ہوتی ہیں فرق صرف یہ ہے کہ فاتح کے اثرات زیادہ اور مفتوح کے کم ہوتے ہیں۔ ایک اہم چیز کچھ چیزوں کی اچھائی ہوتی ہے

کیونکہ انسان شروع سے خوب سے خوبتر کی تلاش میں رہا ہے اور تلاش کا یہ سلسلہ ابد تک جاری رہیگا۔

ہمارے مقامی عشقیہ قصوں کے حسن اور خوبی نے فارسی گو شعرا کا من موہ لیا اور وہ ان کی طرف متوجہ ہونے اور جہاں تک قصہ کا تعلق ہے انہوں نے اسے نہایت مہارت سلاست، سادگی اور روانی سے بیان کیا ہے، اصل میں فارسی گو شعرا کے سامنے فارسی کے عظیم شعرا نظامی، امیر خسرو اور مولانا جامی کی عشقیہ مثنویوں کے اعلیٰ نمونے موجود تھے، ایک اہم بات یہ ہے کہ ہر قصے یا داستان میں ایک حکمت یا نصیحت کا نکتہ مضمون ہوتا ہے جسے عام آدمی یا شاعر نہیں سمجھ سکتا، ان داستانوں کے اہم رازوں کو صرف ہمارے صوفی شعرا ہی سمجھ سکے ہیں اور انہوں نے ان سے اعلیٰ نتائج اخذ کئے ہیں، مولانا رومی کی مثنوی کا دفتر پنجم عجیب و غریب حکایات سے بھرا ہوا ہے مگر مولانا موصوف نے ان سے نہ صرف عجیب و غریب نتائج اخذ کئے ہیں جو نہایت عبرت انگیز اور نصیحت آمیز ہیں بلکہ جہلاً کے ذہنوں میں بھی گھر کر جاتے ہیں۔

عشقیہ اور رزمیہ داستانیں عام طور پر طویل ہوتی ہیں اس وجہ سے فارسی میں ان داستانوں کیلئے صنف مثنوی کو مخصوص کیا گیا ہے یہ صنف سخن دور سامانیہ میں مروج ہوئی یہ دور فارسی ادب کی ترقی کا پہلا دور کہلاتا ہے، اسلام کے بعد فارسی نظم و نثر کی بنیادیں اس عہد میں رکھی گئیں خانوادہ سامانیان (۲۶۱، ۳۸۹ھ) میں سے بعض جیسے نوح بن منصور نہ صرف خود معارف پرور تھے بلکہ ان کے دربار میں جیہانی اور ابوالفضل بلعمی اور ابو علی بلعمی جیسے دانش مند اور دانش درست

وزراء بھی موجود تھے جنہوں نے علم و ادب کی ترویج کیلئے بڑی کوششیں کیں، لہذا رودکی کا کلام اور تاریخ بلعمی اس دور کی نظم و نثر کے بہترین نمونے ہیں، صنف مثنوی بھی اسی دور میں رائج ہوئی صنف مثنوی کے عظیم شاہکار شاہنامہ کی بنیاد بھی اسی دور میں رکھی گئی، پہلی مثنوی اسی دور کے مشہور شاعر شکور بلخی نے لکھی (۱) یہ بھی کہا جاتا ہے کہ کلید و دمنہ جو شروع میں سنسکرت سے فارسی میں ترجمہ کی گئی تھی لیکن اس کے عربی ترجمہ کے بعد فارسی کا نسخہ تلف ہو گیا تھا اس لئے نصر بن احمد سامانی کے حکم سے رودکی نے دوبارہ اسے فارسی میں نظم کیا (۲) رودکی نے عقل و دانش کی ان حکایات کو مثنوی ہی میں منظوم کیا ہوگا کیونکہ بقول ڈاکٹر شفق

«رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیدہ

و رباعی و مثنوی و غزل مہارت داشتہ و در ہر طرز

بخوبی کامیاب گردیدہ»۔ (۳)

برصغیر پاکستان و ہند میں سلطان محمود غزنوی کی فتوحات کے ساتھ فارسی ادب اپنی تمام تر اصناف سخن کے ساتھ یہاں پہنچ گیا شاہنامہ کی تقلید میں لکھنا مشکل تھا، پھر ہندوستان کی قدیم تاریخ سے مسلمان فارسی گو مقامی اور ایرانی شعرا کی کوئی دلچسپی نہیں تھی اس لئے عام طور پر نظامی کی مثنویوں کو ہی پیش نظر رکھا گیا، شیخ نظامی نے جو استاد شاعری اور سرتاج مثنوی گویان تھے پانچ مثنویان لکھی ہیں اس فصاحت و بلاغت سے کہ ان کو اس زمانے کے لوگوں نے خدائے سخن کا لقب دیا تھا، خمسہ مولانا نظامی ۱۲۰۰ء و مطابق ۵۸۵ء ہ ق میں مکمل ہوا

تھا، اس کے بعد سو سال تک کسی فاضل شاعر کی ہمت نہ ہوئی کہ اس کے جواب میں قلم اٹھاتا۔

حضرت امیر خسرو نے سب سے پہلے قلم اٹھایا اور تین سال کے عرصہ میں یعنی ۷۰۱ھ ق مطابق ۱۳۰۱ میلادی میں اس کے جواب میں اب پنج گنج ختم کر کے اسے سلطان علاؤالدین خلجی کے نام سے موسوم کیا خسرو نے اپنے پنج گنج کو خمسہ نظامی کے جواب میں اس طرح سے ترتیب دیا ہے

مطلع انوار بجواب مخزن اسرار  
شیرین خسرو بجواب خسرو شیرین  
لیلیٰ مجنون بجواب لیلیٰ مجنون  
ہشت بہشت بجواب ہفت پیکر  
آئینہ سکندری بجواب سکندر نامہ

امیر خسرو نے کل نو مثنویاں لکھی ہیں، خمسہ کے علاوہ چار دوسری مثنویاں یہ ہیں:

خضرنامہ، نہ سپہر، تغلق نامہ اور خزائن الفتوح (۳)

ان مثنویوں میں خضرنامہ کو مقامی عشقیہ داستان کہا جاسکتا ہے لیکن یہ قدیم ہندوستانی داستانوں کے زمرہ میں نہیں آتی کیونکہ یہ امیر خسرو کے اپنے عہد کی داستان ہے، یہ خضر خان بن سلطان جلال الدین خلجی اور دول رانی جو راجہ گجرات کی بیٹی تھی اس کے عشق کی داستان ہے خضر خان امیر خسرو کے دوست تھے اور پیر بہانی تھے انہوں نے خسرو



سے اپنے عشق کے قصے کو نظم کرنے کی فرمائش کی تھی، یہ مثنوی امیر خسرو نے چار ماہ اور پندرہ دن میں لکھی ہے (۵)۔

وادی مہران عشقیہ داستانوں کے معاملہ میں بہت ہی امیر ہے سومرہ عہد (۱۰۵۱ء-۱۳۵۱ء) کی مندرجہ ذیل داستانیں بہت مشہور ہیں۔

۱۔ لیلا چنیسہ

۲۔ عمر ماروی

۳۔ سسی پنوں

۴۔ سہنی میہار

۵۔ سورتھ رائے ڈیاچ

۶۔ مورزو اور مانگر مچھ

۷۔ سیف الملوک

۸۔ مومل رانو

سمہ سرداران کے عہد (۱۳۵۲، ۱۵۲۱ میلادی) میں صرف ایک عشقیہ داستان ملتی ہے جو نوری اور جام تماچی کے نام سے مشہور ہے۔

سلطان محمود کی وفات کے بعد یہ خاندان خانہ جنگی کیوجہ سے دور دراز کے علاقوں پر اپنا قبضہ قائم نہ رکھ سکا اور صرف پنجاب کا کچھ علاقہ ان کے قبضہ میں رہا، سندھ میں پہلے سومرہ ان کے بعد سمہ سرداران حاکم ہوئے، سمہ عہد میں سندھ امن و سکون کا گہوارہ تھا لیکن

ایران میں تیموری شہزادوں کی خانہ جنگی کیوجہ سے امن و سکون برباد ہو گیا تھا اس لیے چینی کیوجہ سے بہت سے علماء نے سندھ کیطرف ہجرت کی جن کو جام نظام الدین سم نے اپنے دارالحکومت ٹھٹہ میں ایک خاص محلہ میں آباد کیا جو مغل واژه کے نام سے مشہور ہوا، جام نظام الدین کی وفات کے بعد اس سرداران بھی خانہ جنگی میں مبتلا ہوئے ہند، سندھ اور ایران کی خانہ جنگی کے نتائج کے طور پر ایران پر شاہ اسماعیل صفوی نے ہندوستان پر ظہیر الدین بابر نے اور سندھ پر شاہ بیگ ارغون نے قبضہ کر لیا۔

اب ایران کے شعراء اور علما نے تیموری شہزادوں اور ان کے امراء سے قدیم تعلقات کی بنا پر ہند اور سندھ کا رخ کیا، بہت سے علماء اور شعرا سندھ کے دربار سے وابستہ ہوئے اس طرح یہاں تصنیف و تالیف کا کام شروع ہوا، مقامی فارسی گو شعراء اور ایران سے وارد شعراء میں سے جس نے سب سے پہلے مقامی عشقیہ داستانوں کیطرف توجہ دی وہ ادراکی بیگلاری ہے، اس شاعر کے بارے میں سندھ کے عظیم تذکرہ نویس میر علی شیر قانع تتوی نے صرف اتنا لکھا ہے کہ «ادراکی از قبیلہ اتراک ارغون "بودہ چنبر نامہ" از مصنفات اوست، چون از اشعارش چیزی دیگر بہ نظر نہ رسیدہ چند بیت ازان رسالہ بقلم آمد» (۶) میر علی شیر قانع نے اپنی دوسری تصنیف "تحفۃ الکرام" میں "لیلا چنبر" کا قصہ تو تفصیل سے لکھا لیکن اس قصے کو منظوم کرنے والے کیلئے صرف یہ تحریر کیا کہ اس قصہ کو ادراکی بیگلاری نے منظوم کیا ہے (۷)

بیگلاری کی دوسری تصنیف بیگلارنامہ ہے یہ نثر میں لکھی گئی

ہے اور سندھ کی تاریخ ہے جس میں آپ نے میر ابوالقاسم سلطان کے والد  
شاہ قاسم خان زمان کی رزم آرائیوں کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے  
۱۰۱۷ھ ق میں اس کتاب کو مکمل کیا ۱۰۳۳ھ ق میں خان زمان کی  
اولاد کا مختصر حال بطور ضمیمہ اس کے ساتھ شامل کیا، یہ کتاب  
ترخانی دور کی ایک نہایت ہی مستند دستاویز کی حیثیت رکھتی ہے لیکن  
افسوس کہ اپنے بارے میں کچھ بھی نہیں بتایا ہے۔

### مثنویں چنیسرو نامہ

یہ کتاب ادراکی بیگلاری نے اپنے مدوح میر ابوالقاسم سلطان بن  
شاہ قاسم خان زمان بن سید قاسم بیگلار کی فرمائش پر ۱۰۱۰ھ ق میں  
مکمل کی۔

رسید ابن قصہ دلکش پیمان  
بہ یمن فہم و طبع بیگلاران  
حساب سال درلیل و نہاری  
فزون دہ بود آندم بر ہزاری

(۱۰۱۰ھ ق) (۸)

یہ قصہ سومرہ خاندان کے دور (۱۰۵۱ء۔ ۱۳۵۱ء) سے تعلق  
رکھتا ہے میر علی شیر قانع نے تحفۃ الکرام میں اسے تفصیل سے لکھا ہے  
جس کی تلخیص پیش کی جاتی ہے۔

### لیلا اور چنیسرو

کسی زمانے میں کھنگھار نامی ایک ہندو راجا رہتا تھا جس کی

ایک نہایت ہی حسین و جمیل دختر تھی جس کا نام کونٹرو تھا یہ اپنے چچا کے لڑکے سے منسوب تھی، کونٹرو کے منگیترا کی بہن کا نام جمنا تھا جو کونٹرو کی سب سے پیاری سہیلی تھی اور رات دن اس کے ساتھ رہتی تھی ایک دن جمنا نے اس سے کہا تو سب سے حسین اور خوبصورت ہے قبیلہ کے سردار کی بیٹی ہے تجھے چاہیے کہ تمام سہیلیوں کو اپنے گھر بلا لے اور ان سے کہہ کہ وہ اپنے چرخے بھی ساتھ لائیں تاکہ چرخہ بھی کاتیں اور ساتھ ساتھ محفل بھی جمائیں اور آپس میں گفتگو کرتے رہیں۔

جمنا کی تجویز پر عمل کیا گیا اب ہر روز محفلیں سجنے لگیں۔

کونٹرو سردار کی لادلی شہزادی تھی حسن و جمال کے ساتھ لاڈ اور پیار نے اس کے ناز و انداز کو اور بڑھا دیا تھا اور ہر وقت سہیلیوں سے مذاق کرتی رہتی تھی ایک دن جمنا کے ساتھ اس نے مذاق کیا جس کی وجہ سے اسکا چرخہ ٹوٹ گیا جمنا نے ناراض ہو کر کہا کہ اگر یہ تیرے ناز و انداز ہیں تو تجھے قابو میں رکھنا میرے بھائی کے بس کا کام نہیں صرف چنیسر ہی تیرا مقابلہ کر سکتا ہے کونٹرو نے غصہ ہو کر جواب دیا کہ آج سے میرا دولہ چنیسر ہے اس کے بعد کونٹرو اپنی ماں کے پاس گئی اور اس طعنے کو کچھ اس انداز سے پیش کیا کہ اسے بھی یہ بات بری لگی اور اس نے اپنے خاوند رانا کھنگھار کو بھی ہم خیال بنا لیا لیکن کسی کو چنیسر بادشاہ کی شخصیت اور طبیعت کا علم نہ تھا کہ وہ کس قسم کا انسان ہے یہ رشتہ وہ قبول کریگا یا نہیں بہر حال توکل کر کے ماں بیٹی کچھ نوکر چاکر ساتھ لیکر روانہ ہوئیں۔

چنیسر دیول بندر کا بادشاہ تھا وہ شادی شدہ تھا اور اپنی حسین و

جمیل بیوی لیلا سے بے حد محبت کرتا تھا، یہ قافلہ سفر کی صعوبتوں کو برداشت کرتا ہوا دیول پہنچا، ایک باغ میں منزل انداز ہو کر چنیسر کے وزیر جکھرے تک رسائی حاصل کی اور اسے سارا ماجرا بتایا جکھرے نے چنیسر تک ان کا پیغام پہنچانے کا وعدہ کیا لیکن جب چنیسر کو بتایا کہ ایک حسین و جمیل لڑکی ہے جو آپ سے شادی کرنا چاہتی ہے تو وہ بہت برہم ہوا اور اس سے کہا تم جانتے ہو کہ میں اپنی بیوی لیلا سے بے حد محبت کرتا ہوں پھر کبھی اس قسم کی گفتگو ہمارے روبرو نہ کی جائے۔

جب جکھرے نے ان کو چنیسر کے جواب سے آگاہ کیا تو دونوں ماں بیٹی بہت اداس ہو گئیں، دونوں سر جوز کر بیٹھیں کیونکہ ناکام واپس جانا بدنامی کا باعث تھا انہوں نے یہ تدبیر کی کہ فقیروں کا بھیس بدل کر نوکری کے بہانے ایک دن لیلا کے محل میں پہنچ گئیں۔

لیلا نے جب ان کی حالت دیکھی تو اس کو ان پر بہت رحم آیا اور دونوں کو اپنے ہاں ملازم رکھ لیا، کونٹرو کو اس نے چنیسر کا بستر درست کرنے کیلئے اور اس کی ماں مڑکھی کو چنیسر کیلئے کپڑا بننے پر مامور کیا اس طرح ایک عرصہ گذر گیا لیکن کسی طور مقصد حاصل ہوتا نظر نہیں آتا تھا ایک رات چنیسر کا بستر درست کرتے ہوئے کونٹرو کو اپنے گھر کا عیش و آرام یاد آ گیا تو اس کی آنکھوں سے آنسو نکل آئے اتفاق سے لیلا وہاں پہنچ گئی جب اس نے کونٹرو کی آنکھوں میں آنسو دیکھے تو پرچھا کیوں رو رہی ہو اس نے کہا کہ رو نہیں رہی ہوں چراغ کے دھوئیں کی وجہ سے آنکھوں میں پانی آ گیا ہے لیکن لیلا کو یقین نہ آیا جب اس نے اصرار کیا تو کونٹرو نے بتایا کہ میں اپنی بے بسی پر رو رہی ہوں کبھی میں بھی

آپ کی طرح امیر تھی آپ کے ہاں تیل کے چراغ جلتے ہیں میرے پاس ایسے شب چراغ موتی ہوتے تھے کہ جب ان کو رات کو نکال کر رکھتی تھی تو سارا محل روشن ہو جاتا تھا میں ان دنوں کو یاد کر کے رو رہی ہوں اس کے بعد کونٹرو نے ہار نکال کر لیلیا کو دکھایا جس کی چمک دمک سے سارا کمرہ روشن ہو گیا، لیلیا اس ہار پر فریفتہ ہو گئی اور کہا کہ جو چاہو دینے کو تیار ہوں لیکن یہ ہار مجھے دے دو، کونٹرو نے کہا ایک رات کیلئے چنیسر مجھے دے دو لیلیا سوچ میں، پڑ گئی مگر موتیوں کی چمک کے سامنے چنیسر کی محبت ماند پڑ گئی اور اس نے وعدہ کیا کہ جو وہ چاہتی ہے وہی ہوگا، کونٹرو نے وہ ہار اس کے گلے میں ڈال دیا۔

اس رات چنیسر محفل میں دوستوں کے ساتھ مے نوشی کرتا رہا آدھی رات کو جب نشے میں چور لیلیا کے کمرے میں پہنچا تو لیٹتے ہی مدھوش ہو گیا لیلیا نے وعدہ پورا کرنے کیلئے مدھوش چنیسر کو غلاموں کے ہاتھوں اٹھوا کر کونٹرو کے کمرے میں پہنچا دیا، کونٹرو نے شادی کی مکمل تیاری کر رکھی تھی چنیسر کے پہنچتے ہی نکاح پڑھوا کر وہ مطمئن ہو کر بیٹھ گئی صبح جب چنیسر کی آنکھ کھلی تو حیران ہوا کہ وہ تو لیلیا کے کمرے میں سویا تھا یہاں کیسے پہنچ گیا، جب پریشان ہو کر کمرے سے باہر نکل رہا تھا تو کونٹرو کی ماں نے اسے طعنہ دیا کہ لیلیا نے تو تجھے ہار کے عوض کونٹرو کے حوالے کر دیا ہے اور تم اب تک لیلیا کی محبت کو یاد کر رہے ہو چنیسر حیران ہوا اور جب حقیقت حال معلوم ہوئی تو لیلیا سے مُنہ موڑ کر کونٹرو سے رشتہ جوڑ لیا۔

اس رات سے لیلیا رانی کا زوال شروع ہوا اس نے تو صرف ایک رات

کا سودا کیا تھا اب تو محبت اور راحت کا پورا قافلہ لٹ چکا تھا۔ چنیسر نے لیلا کو اس کے والد کے گھر پہنچا دیا۔

ایک زمانہ گذر گیا چنیسر کے دل سے لیلا کی محبت بالکل ختم ہو گئی اچانک چنیسر کے وزیر جکھرے نے لیلا کے قبیلہ سے رشتہ مانگا جب لیلا کو اس کا علم ہوا تو اس نے جکھرے سے کہا کہ یہ رشتہ اسے اس شرط پر مل سکتا ہے کہ وہ اپنی شادی میں چنیسر کو ساتھ لائیگا چنانچہ جکھرا چنیسر کو منت سماجت کر کے اپنی شادی میں لیلا کے گاؤں میں لے آیا۔

لیلا کو جب چنیسر کے آنے کی اطلاع ملی تو وہ برقع پہن کر کسی طور اس کے پاس پہنچ گئی وہ اسے پہچان نہ سکا لیلا نے اپنی دلفریب باتوں سے چنیسر کا دل موہ لیا چنیسر کی بیقراری جب حد سے بڑھ گئی تو لیلا نے چہرے سے پردہ اٹھایا چنیسر نے اپنی پرانی محبت کو دیکھا تو بھولے بسرے دن باد آئے بیہوش ہو کر زمین پر گر پڑا اور اپنے محبوب کے قدموں میں جان دے دی لیلا نے یہ منظر دیکھا تو اس کی روح بھی قفس عنصری سے پرواز کر گئی (۹)۔

### مثنویوں کا ادبی مقام

پیر حسام الدین راشدی اس مثنوی کے متعلق لکھتے ہیں۔

ادراکی نے اس میں کوئی رنگ اور روپ پیدا کرنے کی سعی کئے بغیر اس داستان کو نہایت سادہ طریقہ سے بیان کیا ہے۔۔۔ جس کی وجہ سے اس مثنوی میں کوئی خاص کشش نہیں ہے۔۔۔ البتہ واقعات کے سادہ بیان میں کہیں معرکے کے شعر ملتے ہیں جن کی وجہ سے مثنوی دلکش اور دل

پسند ہو گئی ہے، اس کے علاوہ ادراکی نے مولانا جامی کی مثنوی یوسف  
زلیخا کی بحر استعمال کی ہے جس کی وجہ سے زیادہ موثر ہو گئی ہے۔  
(۱۰)

محبوب کے حسن کی تعریف میں جو اشعار فارسی زبان میں لکھے  
گئے ہیں شاید ہی دنیا کی کسی دوسری زبان میں اتنے اچھے شعر موجود ہوں  
لیکن ادراکی کا بیان نہایت ہی سادہ ہے

بقامت همچو سرو بوستان بود  
برخ همچون گل اندر گلستان بود  
بگیسو بود همچون مار پیچان  
دو لعلش گشته گویا مہرہ آن  
جبین او مثال زہرہ می تافت  
عطارد پر تو از وی عاریت یافت (۱۱)

محبوب کی کمر کو شعرا نے بال کے برابر اور اس سے بھی کہیں  
باریک بتایا ہے یہی حالت دھن یار کی ہے۔

مشوش طرہ ہابش پیچ در پیچ  
دہانش تنگ گوی ہیچ در ہیچ  
زمو باریکتر بودہ میانش  
سرموی توان گفتش دہانش (۱۲)

کوئٹو کا قافلہ بڑی تیزی سے شہر دیول کی طرف رواں دواں تھا،  
راہ میں ہرن بھی نظر آئے لیکن کوئٹو کی آنکھیں تو صرف چنیسر کے دیدار  
کی تشنہ تھیں۔



چویر آھو فتادی چشم کونٹرو  
بپوشیدی زچشم آھوان رو  
کہ غیر از بار خود کس را نخواہم  
کہ بردیدار او افتد نگاہم (۱۳)

کونٹرو وصال یار کیلئے اس قدر بے چین تھی کہ خود قافلہ کے آگے  
اپنی اونٹنی دوزاتی جاتی تھی اور راہ گیروں سے دیار بارکا پتہ پوچھتی  
تھی۔

چوکونٹرو را رسید این مژدہ درپیش  
ز شادی کردی بادل خویش  
وز آنجا ناقہ کونٹرو تیز راندی  
بنزد کاروان خود رساندی  
زنزدیکی بخیل خود خیرداد  
بمادر مژدہ نزدیک تردداد (۱۴)

آخر کار یہ قافلہ دیول پہنچا، کونٹرو اور اس کی ماں مرکھی نے  
چنیسر کے محل میں اس کی رانی لیلا کے حضور میں باریابی حاصل کی  
اور قیمتی ہار کے بدلے لیلا سے چنیسر کو خرید لیا جب چنیسر کو اس بات  
کا علم ہوا تو لیلا سے کہا۔

زجنس زن کسی نفروخت شوہر  
مرا ارزان عوض کردی بزبور  
چو من بودم بگردن زبور تو  
چہ حاجت بود زبور دربر تو (۱۵)

اس کے بعد "داستان در بیان زفاف و عشرت نمودن چنیسر با کوئٹرو و کامرانی باوی" شروع ہوتی ہے۔ اس مثنوی کو ادراکی نے مولانا جامی کی یوسف زلیخا کی بحر ہی میں نہیں بلکہ اسے وہ رنگ دینے کی کوشش بھی کی ہے مولانا جامی ایک پیغمبر کی داستان بیان کر رہے تھے اس لئے ان کی شخصیت کے تقدس کا لحاظ رکھا گیا ہے لیکن ادراکی چنیسر کا قصہ منظوم کر رہے تھے اس لئے بھرپور انداز میں منظر نگاری کی ہے۔

آخر کار چنیسر کا وزیر جکھرا اپنی شادی میں چنیسر کو لیلا کے گاؤں میں لے آتا ہے تو لیلا برقع پہن کر اس کے پاس آتی ہے جب دونوں آپس میں ملتے ہیں تو فرط محبت سے دونوں کی روحیں پرواز کر جاتی ہیں اس طرح یہ داستان اختتام پذیر ہوتی ہے۔

کمال عشق باشد جان سپردن

چہ خوش در زیر پای دوست مردن (۱۶)

یہ مثنوی عرصہ دراز تک ادراکی کے مدوح شاہ ابوالقاسم کی تصنیف سمجھی جاتی تھی، صاحب تاریخ طاہری بھی یہی سمجھتے تھے۔ تاریخ طاہری میں آیا ہے کہ جب جنگ و جدل کے بعد میر شاہ ابوالقاسم اور میرزا غازی بیگ بن میرزا جانی بیگ میں صلح ہوئی تو میرزا غازی نے رقعہ بطلب موسیٰ الیہ (میر ابوالقاسم سلطان) بدین مضمون فرستادند چنیسر نام تصنیف خود ہمراہ آرد تا امروز افزائش مجلس بدان باشد.... از ذوق تمام کتاب ہمراہ داشتہ.... روائت شد (۱۷)

### "داستان عمر ماروہی"

یہ داستان عمر کوٹ سندھ کے بادشاہ عمر سومرو سے منسوب ہے

اس کی تلخیص یہ ہے کہ تلہانامی ایک گاؤں میں "مارو" قوم کی "ماروی" نامی ایک پاکدامن اور خوبصورت درشیزہ رہا کرتی تھی اس کے ماں باپ نے اس کی منگنی پنہوں نامی ایک شخص سے کی لیکن یہ نسبت توڑ کر اسے دوسرے عزیز سے منسوب کر دیا، پنہوں اس محبوبہ کے ہاتھ سے نکل جانے کی وجہ سے مایوس ہو کر عمر کے پاس فریاد لیکر گیا اور اس سے کہا کہ میری پری جمال اور خدا داد حسن کی مالک منگیترا کو ایک دوسرے شخص سے بیاہ دیا گیا ہے اب میں تو اس سے مایوس ہو چکا ہوں لیکن اگر آپ ایک نظر بھی دیکھ لیں گے تو یقیناً اسے اپنے حرم کیلئے موزوں پائیں گے یہ سن کر عمر نے بھیس بدلا اور ایک تیز رفتار اونٹ پر سوار ہو کر ماروی کے گاؤں میں جا پہنچا، وہاں جونہی ماروی کو دیکھا دیوانہ وار اس پر فریفتہ ہو گیا اور موقع پاتے ہی وہ اسے زبردستی اونٹ پر بٹھا کر اپنے محل لے آیا، اسے للچانے کیلئے عمر نے سونے چاندی کے زیورات اور عیش و عشرت کا سامان پیش کیا مگر ماروی نے کسی چیز کو ہاتھ تک نہیں لگایا اور ہمیشہ اپنے عزیزو اقارب کے غم میں روتی رہتی، آخر کار عمر نے اپنی شکست مان لی اور اسے بہن بنا کر واپس گاؤں پہنچا دیا۔

ماروی اپنے گاؤں پہنچی تو لوگوں نے باتیں بنانا شروع کیں اور ماروی کے والدین کو طعنے دینے لگے کہ وہ عفت و عصمت باختہ ہے اور وہ بے غیرت اسے اپنے پاس رکھے ہوئے ہیں جب عمر بادشاہ کو ان باتوں کا علم ہوا تو اس نے گاؤں والوں کی گوش مالی کیلئے ان پر حملے کا منصوبہ بنایا جب ماروی کو معلوم ہوا تو وہ عمر کے پاس آئی اور کہا کہ قصور تمہارا ہے نہ تو کسی غیر عورت کو اتنا عرصہ اپنے پاس رکھتا نہ ہم پر یہ الزام لگتا

، اس پر عمر اس کے گاؤں آیا اور سب لوگوں کے سامنے اقرار کیا کہ ماروی با عصمت اور پاکدامن ہے میں نے اسے بہن اور بیٹی بنا کر واپس کیا ہے اس کے بعد لوگوں کو یقین آیا کہ ماروی باعصمت ہے یوں یہ معاملہ رفع دفع ہو گیا۔

میر علی شیر قانع تتوی اپنی تصنیف "تحفته الکرام" میں لکھتے ہیں کہ "سید محمد طاہر نسیانی نے اس قصہ کو فارسی میں نظم کیا ہے اور اس کا نام "ناز و نیاز" رکھا ہے (۱۸) لیکن پروفیسر سدا رنگانی اپنے مقالہ میں ایچ۔ ڈی پرشین پوٹس آف سندھ، Persian Poets of Sind میں لکھتے ہیں کہ سید محمد (متولد ۹۹۰ ھ ق) جو کہ عہد جہانگیری کے اچھے شاعر تھے اور میرزا غازی بیگ کے دربار سے منسلک تھے قصہ عمر ماروی کو فارسی نثر میں تحریر کیا ہے (۱۹) لیکن افسوس کہ قصہ کی نظم یا نثر کا کوئی نمونہ نہیں دیا ہے۔

اس سے معلوم ہوا کہ فارسی گو شعرا نے اس قصہ کی طرف توجہ کی ہے اور اسے نظم یا نثر میں لکھا ہے لیکن افسوس ہے کہ اب تک اس کا کوئی نسخہ ہاتھ نہیں آیا ممکن ہے کسی خانوادہ کے ذاتی ذخیرہ کتب میں موجود ہو۔

### قصہ سسی پنوں۔

یہ رومانی داستان نہ صرف سندھ میں بلکہ سارے پاکستان کی مشہور و مقبول داستانوں میں سے ہے میر علی شیر قانع سسی کے شہر بہنپور اور اس کی داستان کے بارے میں لکھتے ہیں کہ مخفی نہ رہے کہ جب سندھ پر بنو امیہ کے گورنر سلطنت کر رہے تھے تو سندھ کے بعض

حکمران ظاہر داری کے طور پر وقت کے بادشاہوں کی اطاعت کرتے رہے ان میں سے ایک دیو رائے بھی تھا، وہ رائے خاندان کی نسل سے تھا اور شہر دیو رائے میں رہا کرتا تھا اس کے نام کی نسبت سے مشہور تھا ایک دوسرا ایسا ہی راجا بھنبھور رائے شہر بھنبھور میں جسے اس نے خود بسایا تھا رہا کرتا تھا انہی ایام میں ایک بڑا عجیب واقعہ رونما ہوا جس کا مختصر احوال درج کیا جاتا ہے۔

### "سس پنور کس داستان"

دیو رائے کی حکومت میں "تانیہ" نامی ایک برہمن اپنی بیوی "مندھرا" کے ساتھ سکھ آرام کے ساتھ بھانبھرواہ (برہمناباد) میں رہا کرتا تھا۔

یہ دونوں میاں بیوی ایک مدت سے اولاد کی خواہش رکھتے تھے خدا کی قدرت سے ان کے ہاں ایک ایسی خوبصورت بیٹی پیدا ہوئی کہ چاند بھی اس پر رشک کرتا تھا، اس کا زانچہ دیکھنے پر معلوم ہوا کہ وہ ایک مسلمان کی بیوی بنے گی، چنانچہ مذہب کے عار سے انہوں نے دلوں پر پتھر رکھ کر اس در بے بہا کو صدف کے صندوق میں بند کر کے دریا کی پر شور موجوں میں بہا دیا، اتفاق سے دریا کا بہاؤ اس صندوق کو شہر بھنبھور کی طرف بہا لایا، اس شہر میں "منہیہ" اور بعضوں کے کہنے کے مطابق "لار" نامی ایک دھوبی رہتا تھا جس کے پانچ سو شاگرد تھے لیکن اولاد کوئی نہیں تھی، جب یہ صندوق بہتا ہوا شاگردوں کے سامنے سے گذرا تو اسے اٹھا کر استاد کے پاس لے گئے اس نے صندوق کھولا تو دیکھا کہ جیسے برج قدرت پر ایک ماہتاب طلوع ہو گیا ہے چنانچہ اسکا نام سسی

(چاند) رکھا۔

جب وہ جوان ہوئی تو اس کے حسن کی شہرت دور دور تک پہنچ گئی اس زمانے میں کیچ اور مکران کے قافلے تجارت کیلئے اس طرف آیا کرتے تھے انہوں نے جا کر یہ خبر حاکم کیچ کے بیٹے پنوں کو پہنچائی، وہ اس کے حسن کی تعریف سن کر اپنا دل کھو بیٹھا اور قافلے والوں کے ساتھ بھیس بدل کر بھنبھور آیا اور یہاں سسی کو دیکھتے ہی اس کا دل قابو سے باہر ہو گیا لیکن قسمت اچھی تھی اس لئے طالب کو بھی مطلوب کے دل میں جگہ مل گئی امید وصال میں سسی کے باپ کی شاگردی اختیار کی اور دھوبی کا بھیس بدلا۔

کچھ عرصہ کے بعد طالب و مطلوب کی شادی ہو گئی، اس طرف پنوں کے والد نے اس حال سے واقف ہو کر اپنے دوسرے بیٹوں کو حکم دیا کہ کسی بھی طرح اس دل گم کردہ کو واپس لے آؤ، وہ بھنبھور آئے پنوں سے ملاقات کی اور اس کے مہمان ہوئے، آدھی رات کو سسی کو سوتا چھوڑ کر اور پنوں کو ایک تیز رفتار اونٹ پر سوار کر کے اپنے ملک کی طرف روانہ ہو گئے، جب سسی کی آنکھ کھلی تو بڑھن پا مطلوب کی تلاش میں نکلی پہاڑوں کی پتھریلی راہوں پر چلتے ہوئے چالیس کوس کا فاصلہ طے کیا تو پیاس سے نڈھال ہو گئی اللہ نے ایک چشمہ پیدا کیا سسی نے پیاس بجھائی اور آگے چل دی کچھ وقت کے بعد سسی پھر پیاس سے نڈھال ہو گئی، ایک چرواہے نے اسے دور سے دیکھا تو بُری نیت سے اس کے قریب آیا اور اسے اپنے ساتھ لے جانا چاہا، سسی نے کہا میں پیاس کے مارے جان بلب ہوں اور تم مجھ پر مفتون ہو رہے ہو، اے بیدرد پہلے تو میری تشنگی دور کرنی

چاہئے، یہ سن کر گلہ کیطرف گیا تاکہ کچھ دودھ لے آئے، سسی نے اس نئی مصیبت سے نجات کیلئے بارگاہ الہی میں فریاد کی خدانے پاک کی قدرت سے پہاڑی چٹان میں شکاف پیدا ہو گیا جس طرح لعل پتھر کے اندر ہوتا ہے اسی طرح اس دل گرفتہ کو بھی پتھر کے دل میں جگہ مل گئی، البتہ عام لوگوں کی عبرت اور محبوب کو پتہ دینے کیلئے اس کی چادر کا پلو باہر رہ گیا چرواہا جب دودھ لیکر آیا تو بے حد پشیمان ہوا اور رسم کے مطابق قبر کی نشان دہی کیلئے پتھروں کا حصار چن لیا۔

ادھر پنوں کو اس کے باپ کے پاس پہنچا دیا گیا لیکن وہاں وہ اس قدر بے چین ہونے لگا کہ اس کے باپ کو اس کے مرنے کا خوف لاحق ہو گیا اور اپنے بیٹوں کے ساتھ اس کو روانہ کیا اور کہا کہ کسی بھی طرح اس کے محبوب کو بھی لے آؤ واپسی پر جب پنوں (سسی کی) قبر پر پہنچا تو اتفاق سے وہ چرواہا بھی وہاں آنکلا اور آکر اس نے مفصل حالات سے باخبر کیا، پنوں اونٹ سے نیچے اتر کر دیوانہ وار قبر پر گر پڑا اور وصال محبوب کی التجا کرنے لگا قادر مطلق کی قدرت کاملہ سے وہ چٹان پھر شق ہوئی اور جزواں بادام کی طرح اسے بھی اسی لحد میں جگہ مل گئی (۲۰)

میر قانع مزید بتاتے ہیں کہ "میر معصوم بکھری نے اس قصہ کو مثنوی حسن و ناز میں منظوم کیا ہے اس کے علاوہ قاضی مرتضیٰ سورتھی ساکن موضع کتبیانہ (کھٹیان نزد ٹنڈو جام) نے محمد شاہ کے زمانے میں اسے ایک خاص طرز میں نظم کیا ہے (۲۱)۔

پروفیسر سدارنگانی کا خیال ہے کہ قاضی مرتضیٰ نے اسکو ناول کے طرز پر لکھا تھا۔

پیر حسام الدین راشدی میر محمد معصوم بکھری کے حاشیہ میں لکھتے ہیں "میر محمد معصوم نے جو خمسہ لکھا تھا اس کا کوئی نسخہ کسی کتب خانہ میں موجود نہیں البتہ یک مثنوی حسن و ناز دانشمندگرامی و فاضل نامی آقای عبد الحئی حبیبی پیش مرحوم ہاشم شایق آفندی چند سال قبل در کابل دیدہ بود و از روی عنایت اقتباساتیکہ آقای محترم برای خود گرفته بود من سپردہ است کہ آنرا اینجا نقل میکنم بقول فاضل حبیبی این مثنوی دارای چہار ہزار ابیات است و این طور آغاز میشود (۲۲) اس سے معلوم ہوا کہ یہ مثنوی آقای حبیبی نے دیکھی تھی حبیبی صاحب پیر حسام الدین راشدی کے ولی دوست تھے اس لئے امکان ہے کہ اس کی ایک نقل پیر صاحب نے حاصل کر لی ہوگی جو پیر صاحب کے ورثا کے پاس ہو لیکن فی الحال اس تک رسائی ممکن نہیں ہے۔

قاضی مرتضیٰ سورنھی ساکن موضع کتبانہ (کھشیان نزد ننڈو جام) کی مثنوی کا بھی کوئی نسخہ اب تک دستیاب نہیں ہو سکا ہے میر معصوم بکھری کے خمسہ سے اسی ایک مثنوی (حسن و ناز) کا ایک نسخہ ان کے ورثا کے پاس پیر حسام الدین راشدی کے برادر بزرگ پیر علی محمد راشدی نے دیکھا تھا، میر محمد معصوم کے خمسہ کا ذکر سب سے پہلے تقی کاشی نے اپنے تذکرہ میں کیا ہے اور لکھا ہے ان کے اشعار کی تعداد بارہ ہزار ہے، رائے و صورت لیلیٰ مجنوں کے بحر میں اور "حسن و ناز" یوسف زلیخا کے بحر میں ہے۔

ان دو مثنویوں کیلئے لکھتے ہیں "درین دو کتاب معانی دقیقہ و خیالات لطیفہ انگبختہ چنانچہ سخن شناسان مالک ہندوستان و دیار خراسان



متفق اند کہ اکثر مباحث این دو کتاب را بہتر و بلند تر از مولانا جامی  
گفتہ (۲۳)۔

میر معصوم بکھری (متولد رمضان المبارک سوموار ۹۳۳ ہ ق  
متوفی ۱۰۱۳ ششم ذی الحجہ) کی اس مثنوی کا جو اقتباس آقای حبیبی نے  
راشدی صاحب کو دیا تھا اس کے چند شعر پیش خدمت ہیں۔

خداوندا دلی دہ شعلہ افروز

درو جانی زبرق عشق در سوز

چنان زان آتشم دل زندہ گردان

کہ از غیرت بسوزد آب حیوان

دلی دہ سرسرس شایستہ درد

درو نم چون جراحت خستہ درد

دلی کاو زخم از مرہم نداند

متاع خوشدلی از غم نداند

دلی خواہم ز درد آزرده وریش

کہ از دردش بدرد آید سر نیش (۲۴)

### "مثنوی زیبا نگار"

اس مثنوی کے مصنف حاجی محمد رضائی ہیں آپ خواجہ نظام  
الدین اولیا کے معتقد تھے آپ نے یہ مثنوی ۱۰۷۱ ہ ق مطابق ۱۶۶۰، ۶۱  
میلادی میں منظوم کی یہ ۱۵۵۰۰ اشعار پر مشتمل ہے۔ مثنوی کا نام  
"زیبا نگار" رکھنے کے بارے میں لکھتے ہیں۔

چو در معشوق حسن و زیب دیدم  
 پی او نام "زیبا" را گزیدم  
 همان شہری کہ میباشد مکانش  
 نهادم شہر "حسن آباد" نامش  
 "نگار" از بہر عاشق ساختم نام  
 کہ نقش اوست زیب لوح ایام  
 ہمین منظومہ کزمن یادگار است

بعالم نام او "زیبا نگار" است (۲۵)

بہنبہور پہنچنے کے بعد زیبا (سی) کے دیدار کیلئے کوچہ یار  
 میں آیا اور زیبا کے گھر کے صحن میں جو درخت تھا اس پر بیٹھے ہوئے  
 پرندے کو تیر مارا جو زیبا کے صحن میں جا گرا وہ پرندے اور تیر کو  
 اٹھانے کیلئے گھر میں داخل ہوا، زیبا نے اسے دیکھا مگر کچھ نہ بولی وہ  
 خود ہی بتانے لگا کہ۔

بگفتا! گازرم نامم نگار است  
 تجارت پیشہ ام در روزگار است  
 سرم را بود سودایے شکاری  
 قضا را ابن طرف کردم گذاری  
 براین خرم درخت از دور دیدم  
 شکار مرغ سوسے او دویدم  
 بگستاخی زدم تیری برآن صید  
 برآمد صید و تیر افتاد در قید

چہ گویم عذر خود بس شرمسارم  
خطا کردم، امید عفو دارم (۲۶)

جب نگار (پنوں) نے شادی کا پیغام بھیجا تو زیبا کے والد  
نے کہا۔

اگر ہم پیشہ و ہم کیش باشد  
بدو خویشی بجای خویش باشد  
اگر مردیست در میدان در آید  
بچوگان هنر گوئی ریاید  
بدست خود کند گرجامہ شوئی  
بر آرد شاخ امیدش نکوئی (۲۷)

جب کاروان کیچ واپس جانے لگا تو نگار نے ساتھ چلنے سے انکار  
کردیا اور باپ کے نام ایک خط دیا جس میں لکھا کہ۔

بدم زلف یار خود اسیرم  
برون نایم زدامش گرمیرم  
بشوی ازدیدن من دست امید  
کہ شد پایم اسیر بند جاوید

جب یہ خط نگار کے والد کو ملا تو اس نے نگار کے بھائیوں اور  
چند کارندوں کو حسن آباد (بہنپور) جانے کا حکم دیا اور کہا کہ ہر حالت  
میں نگار کو یہاں لانا ہے ورنہ تم لوگوں کا بہت ہی بُرا انجام ہو گا یہ لوگ  
حسن آباد پہنچے ایک مکان کرایہ پر لیکر رہنا شروع کیا، ایک تاریک رات  
کو جب زیبا گہری نیند میں سوئی ہوئی تھی تو کیچ سے آئے ہونے قافلہ کا

سردار نگار کے پاس آیا اور کہا کہ ہم کیچ سے آئے ہیں اور چاہتے ہیں کہ ایک رات آپ کے ساتھ محفل برپا کریں، نگار کو اپنے بھائیوں پر سازش کا شک و شبہ نہیں تھا وہ ان کے مکان پر آگیا جہاں انہوں نے مشروب میں نشہ آور چیز ملا کر اسے مدھوش کر دیا اور اونٹ پر بٹھا کر کیچ کیطرف روانہ ہوئے۔

جب زیبا کی آنکھ کھلی نگار پنوں کو پاس نہ پایا وہ اس کے بھائیوں کے مکان پر گئی مگر قافلہ روانہ ہو چکا تھا وہ بھی پا برہنہ اس کے تعاقب میں چل پڑی پہاڑوں کی پتھریلی راہوں پر جارہی تھی کہ راہ میں ایک چرواہا ملا زیبا نے اسے اپنی کہانی سنائی۔

دمار از من برون آورد دوری  
 بہ تیغ یاس بسمل کرد دوری  
 بیازی از بساطم شاہ بردند  
 زبی مہری بدزدی ماہ بردند  
 شبم تاریک شد بی ماہ تابان  
 شبا شب در پیش گستم شتابان  
 بپا صد میل در راہش دویدم  
 بسر صد کوہ اندویش کشیدم  
 سرم در زیر سنگ و پای برسنگ  
 یکی بشکست و دیگر ہم شدہ لنگ (۲۸)

زیبا نے مرنے سے قبل اپنا آخری پیغام اپنے محبوب نگار کیلئے اس

طرح دیا۔

شدم شرمندہ، از بس شرم مردم  
بخود عار ترا در خاک بردم  
چون آب از چشم رفتم در ره خاک  
ز داغ ننگ کردم دامنت پاک  
ندیدم جای خود دربار گاہت  
زیا افتادہ گشتم خاک راہت  
خرابم ساختی، آباد باشی

بغم کشتی دلم را شاد باشی (۲۹)

زبا کے انتقال کے بعد وہ چرواہا اس کے مزار کا مجاور بن کر بیٹھ گیا جب نگار کو ہوش آیا تو دیکھا کہ اس کی بہت سخت نگرانی کی جارہی ہے لیکن وہ فرار ہونے میں کامیاب ہو گیا شام کو وہ ایک جھونپڑی کے قریب پہنچا تو چرواہے نے اندازہ لگالیا کہ یہ زبا کا محبوب نگار ہے اس نے نگار کو زبا کا آخری پیغام سنایا تو اللہ تعالیٰ سے دعا مانگی کہ

توانم گر بروسم رہ گشای  
رخ زیبای زیبایم نمائی  
بکن از خانہ خاکی درباز  
نکوئی کن مرادر خاک انداز (۳۰)

نگار کی یہ دعا مقبول ہوئی اور حکم الہی سے

کہ ناگہ چاک شد پیراھن خاک

در آمد پای او در دامن خاک (۳۱)

ڈاکٹر سدارنگانی نے درست لکھا ہے کہ حاجی رضائی نے اس

مثنوی میں مولانا جامی کی تقلید کی کوشش کی ہے لیکن صرف جامی کی سادگی اپنانے میں کامیاب ہوئے ہیں مولانا جامی کے کلام کی دیگر خصوصیات سے یہ مثنوی عاری نظر آتی ہے۔

### "داستان مومل اور میندھرا"

اس داستان کو مومل اور رانا کا قصہ بھی کہتے ہیں اس کا تعلق سومرہ حاکموں کے عہد (۱۳۵۲ء-۱۵۲۱ء) سے ہے یہ قصہ کچھ اس طرح ہے کہ گوجریادشاہوں کی اولاد میں سے مومل نامی ایک عورت اپنے باپ کی وفات کے بعد اپنے ملک پر حکومت کرتی تھی، اس نے شہر کے کنارے ایک شاندار محل بناوایا جس کے باہر جادو کے زور سے ایک طلسمی دریا اور اس کے گھاٹ پر محل میں داخلے کے لئے پتھر کا دروازہ تعمیر کروایا اور اس پر پتھر کے دو خوفناک شیر ایستادہ کرا کے محل کے اندر ایک کمرے میں سات پلنگ بچھوادینے جن پر ایک جیسے بستر لگے ہوئے تھے ان میں سے چھ پلنگ کچے دھاگے کے بنے ہوئے تھے اور ہر ایک کے نیچے گہرا گڑھا تھا، اس کے بعد اس نے فیصلہ کیا کہ جو شخص بھی اس دریا اور شیر کے طلسم سے گذر کر صحیح پلنگ پر بیٹھ جائیگا اسے میں اپنا شوہر قبول کروں گی۔ اس خواہش میں کتنے ہی لوگ ادھر گئے لیکن اپنے مقصد میں ناکام ہو کر عدم آباد کو سدھار گئے ایک دن ہمیر سومرو اپنے تین وزیروں کے ساتھ جن میں اسکا برادر نسبتی اور وزیر رانا میندھرا بھی شامل تھا شکار کھیل رہا تھا کہ اسے ایک سیلانی جوگی ملا جس نے مومل کے حسن کی تعریف کر کے اس کے دیدار کا شوق دلایا ہمیر سومرو بے اختیار ہو کر اپنے تینوں رفیقوں کو ساتھ لیکر اس طرف روانہ ہوئے اور جاکر مومل کے

محل کے قریب اقامت اختیار کی خبر ملنے پر مومل نے ایک ہوشیار کنیز کو بھیجا تاکہ ان کا حال معلوم کر کے ان سرداروں کو دعوت دے اور ساتھ لے آئے چنانچہ پہلے ہمیراس کنیز کے ساتھ گیا لیکن راہ میں کنیز اسے دھوکہ دیکر آگے نکل گئی اور وہ موجیں مارتا ہوا طلسمی دریا دیکھ کر مقصد حاصل کئے بغیر واپس آگیا اور شرم کی وجہ سے کسی سے کچھ نہ کہا دوسری رات کنیز آکر دوسرے کو لے گئی وہ بھی اسی طرح واپس آگیا چوتھی شب رانا میندھرا کنیز کے ساتھ روانہ ہوا وہ حسب دستور آگے آگے چلنے لگی لیکن اس نے اس کا دامن پکڑ کر اسے پیچھے دھکیل دیا اور کہا کہ کینزوں کو زیب نہیں دیتا کہ وہ سرداروں کے آگے چلیں، اس کے بعد وہ طلسمی دریا کے کنارے پہنچ کر حیران ہوا بالآخر دریا کی گہرائی کا اندازہ کرنے کیلئے اس نے نیزے کو جو اس کے ہاتھ میں تھا دریا میں ڈالا اور معلوم ہوا کہ اس دریا کی کوئی حقیقت نہیں ہے چنانچہ وہ فوراً اسی میں سے ہوتا ہوا آگے نکل گیا اس کے بعد اس کی نظر دروازے کے شیروں پر پڑی تو انہیں بھی اس نے نیزے کے چوکے دیکر دیکھا، جب اسے معلوم ہوا کہ یہ بھی محض نمائشی ہیں تو کامیابی کے ساتھ محل کے اندر جا کر وہ کمرے میں داخل ہوا کہ جہاں ایک جیسے سات پلنگ بچھے ہوئے دیکھ کر وہ سوچنے لگا کہ بیٹھنے کیلئے تو بہر حال ایک ہی پلنگ ہوگا مبادا ان میں بھی کوئی فریب ہو چنانچہ یہ سوچ کر وہ ہر ایک کو نیزے کی نوک سے چھو کر دیکھتا ہوا ثابت و سالم پلنگ پر جا کر بیٹھ گیا، کنیز نے اس کی ہمت اور عقل مندی کا حال جا کر مومل سے بیان کیا اور وہ فی الفور باہر آئی ایک ہی صحبت میں وہ آپس میں گھل مل گئے اور نکاح کر کے باہم طالب و مطلوب ہوئے، غرض وہ رات عیش و عشرت میں بسر کر کے صبح کے وقت وہ

ہمیر سومرو اور دوسروں کی خدمت میں حاضر ہوا اور گذرے ہوئے حالات بیان کئے یہ سن کر ہمیر نے کہا کہ اب وہ خاص تیری ہو چکی ہے تو تجھ پر لازمی ہے کہ اسے ایکبار دیکھنے کی ہمیں بھی اجازت دے، اس پر دوسری شب رانا میندھرا ہمیر کو چرواہے کے لباس میں اپنے ساتھ لے گیا اسی سے ادبی کیوجہ سے ہمیر نے واپس آنے کے بعد رانا میندھرا کو نظر بند کر دیا۔

رانا میندھرا نے چوکیداروں کو ساتھ ملالیا اور اب وہ ہر رات تیز رفتار اونٹ پر سوار ہو کر مومل سے ملاقات کر کے واپس آجاتا، وہ پانچ دن کا فاصلہ ایک رات میں طے کرتا، ایک رات رانا میندھرا وہاں پہنچا تو معلوم ہوا کہ مومل اپنی بہن سے ملنے گئی ہے اس وجہ سے وہ ناراض ہو کر واپس آگیا اور وہاں جانا بند کر دیا، ایک روایت یہ بھی ہے کہ جب رانا نے دیر کی تو مومل نے اپنی بہن مومل کو مردانہ لباس پہنا کر اپنے ساتھ لے لیا تھا اور رانا کو یہ شک ہوا کہ وہ کسی غیر مرد کے ساتھ سوئی ہوئی ہے، لہذا وہ اپنی چھڑی وہاں چھوڑ کر واپس چلا گیا اور پھر کبھی نہیں آیا۔ بہر حال میر قانع مزید بتاتے ہیں کہ جب بہت دن گذر گئے اور رانا نہ آیا تو مومل بے تاب ہو کر اپنا ملک چھوڑ کر میندھرا کے شہر میں پہنچ گئی اور اس کے محل کے سامنے اپنا محل بنا کر اس کی کھڑکیاں میندھرا کے محل کے سامنے رکھوائیں شاید اس طرح گاہے گاہے وہ میندھرا کے دیدار سے اپنی آنکھوں کو ٹھنڈا کرتی رہے لیکن غصہ کیوجہ سے میندھرا نے اپنے محل کی کھڑکیاں بند کروا دیں غرض اس طرح مومل نے رانا میندھرا کے محل کے چاروں طرف اپنی حویلیاں بنوائیں لیکن میندھرا کو متوجہ کرنے میں کامیاب نہ ہوسکی تو ایک آہ بھری اور اس دار فانی سے رحلت کر



گئی، یہ خبر جب رانا میندھرا کو سنائی گئی تو ایک ہی چیخ کے ساتھ اس کی روح محبوب سے جا ملی، ملا مقیم نامی ایک شخص نے یہ قصہ فارسی میں نظم کیا ہے (۳۲)۔

### ملا مقیم:

اس شاعر کے بارے میں میر علی شیر قانع تتوی لکھتے ہیں

مقیم نام، شعری درقارسی و سنندی می گفت، ہم عہد میرزا جانی بودہ و باوی بحضور اکبری رسیدہ بدین تفصیل کہ در ظاہری مرقوم کہ آنک چون میرزا جانی بحضور رسیدہ روزی در صحبت سرودہ دومی ہای سنندی (رقاصہ) کہ ہمراہ داشت برای مجرا حاضر کرد، مقام ماروی درمیان آمد بادشاہ استفسار نمود کہ واقعہ عمر با ماروی چگونہ بودہ، میرزا گفت مقیم مزبور اگر شرف ملازمت در یابد از تمام معاملہ آگاہ است ہر چند مدعای میرزا حصول دولت باریابی و محشور گردیدن وی بودہ اما کم طالبیش در آن محل با ظہار خلاف واقعہ خفت دادہ۔

ملا مقیم کے جاشیہ میں پیر حسام الدین راشدی صاحب تاریخ ظاہری کے حوالے سے لکھتے ہیں کہ جب حضور میں عمر ماروی کا قصہ بیان کرنے کیلئے کہا گیا تو تحقیق ناداشتہ خالی ذہن خلاف واقعہ چنین بعرض رسانیدہ کہ عورت ازان حاکم اسم بی مسمی یعنی عمر فرزند حاصل داشتہ، ازین گفتار نا ہموار او، حضرت بسی ناراض گردید و آن خلاف گفتار شرمسار گردید، باز گشت، عاقبت آنچه بیان واقعی بود بعرض معروض داشت و طایفہ کہ حاضر بود ابیات پاکی اورا بزبان سنندی در مقام ماروی خواندند (۳۳)۔

یہ بیان حقیقت کے خلاف معلوم ہوتا ہے اکبر بادشاہ کے دربار میں میرزا جانی بیگ کا یہ کہنا کہ ملا مقیم اس قصہ کی حقیقت سے آگاہ ہے اور ملا مقیم کا بیان یہ واضح کرتا ہے کہ یہ دونوں اشخاص جو نیم محکوم کی حیثیت سے دربار اکبری میں حاضر ہوئے تھے وہ بادشاہ کا مذاق اڑانا چاہتے تھے جس کی معمولی سزا گردن زنی ہوسکتی تھی اور دوسری بات یہ کہ ملا مقیم سندھی میں شعر کہتاتھا اور داستان مومل اور میندھرا کو منظوم کرچکا تھا ایسے شخص سے یہ توقع کرنا کہ اکبر بادشاہ کے حضور باریابی کے موقع کو اس طرح کھوئے گا کہ انعام و اکرام کے بجائے اپنی جان خطرے میں ڈال دے بہر حال اصل معاملہ کیا تھا اس کا کسی کو علم نہیں، افسوس ہے کہ اب تک ملا مقیم کی اس مثنوی کا کوئی نسخہ کہیں دستیاب نہیں ہوا ممکن ہے کسی ادب دوست کے ذاتی ذخیرہ کتب میں موجود ہو۔

### "داستان پیر و رانجھا"

یہ قصہ بنیادی طور پر تو پنجاب کا ہے لیکن سندھ میں بھی یکساں طور پر مشہور و مقبول ہے اس کا خلاصہ یہ ہے۔

ضلع سرگودھا میں تخت ہزارہ ایک مشہور گاؤں تھا وحید عرف رانجھا وہاں کے چوہدری اجویا موجدو کا سب سے چھوٹا بیٹا تھا پیر کے حسن کی تعریف سن کر وہ پیر کے وطن جھنگ میں پہنچ گیا، رانجھا کی پیر سے دریائے چناب کے کنارے ملاقات ہوئی دونوں ایک دوسرے کے عاشق ہو گئے۔ پیر نے رانجھے کو اپنے ہاں بھینسوں کی خدمت پر ملازم رکھ لیا عشق اور مشک چھپے نہیں رہتے۔ پیر کے والدین نے اس سلسلہ کو توڑنے کیلئے پیر کی شادی موضع رنگ پور کھیریاں کے رئیس کے بیٹے سیدے سے

کردی» ، رانجھا فقیر ہو گیا وہ موضع جہلم میں بمقام نلہ گورکھ ناتھ گورد کے پاس پہنچ گیا اور جوگی بن کر رنگپور پہنچا وہاں ہیر کی نندسہتی تاز گئی لیکن وہ بھی مراد نام ایک بلوچ پہ مرتی تھی اس لئے اپنا مقصد حل کرنے کی غرض سے ہیر اور رانجھا کو اپنا ہم راز بنالیا ہیر کو بونہی جھوٹے سانپ سے لڑا دیا اور رانجھے کو مرا ہوا ظاہر کر کے ان دونوں کو ایک کوتھڑی میں بند کر دیا ، رانجھے نے دیوار میں نقب لگانی ادھر سے مراد آ گیا وہ سہتی کو لیکر رفو چکر ہو گیا اور رانجھا ہیر کونکال کر چلتا بنا ، صبح راز فاش ہوا ، کھپڑے بھاگے رانجھا بمع ہیر پکڑا گیا لیکن مراد ہتھے نہ چڑھا مقدمہ قاضی کے روبرو پیش ہوا ، رانجھے کو جس طرح بھی ہوا ہیر مل گئی وہ واپس جھنگ آگئے ، یہاں ہیر کے وارثوں نے رانجھے کو بہلا پھسلا کر برات لانے کیلئے تخت ہزارہ بھیجا اور اس کی غیر موجودگی میں ہیر کو زہر دیکر ہلاک کر دیا رانجھے کو خبر ملی تو روتا ہوا ہیر کی قبر پر پہنچا ، رانجھے کا قبر پر کھڑا ہونا تھا کہ قبر پھٹ گئی اور رانجھا بھی قبر میں داخل ہو گیا اور دونوں کو دائمی وصال نصیب ہو گیا۔ (۳۴)

احمد حسین قریشی کی دی ہونی فہرست سے معلوم ہوتا ہے کہ پنجابی زبان میں مغل عہد سے لیکر انگریزی عہد تک ۲۷ اشخاص نے اس قصہ کو منظوم کیا ہے ان میں سے ہیروارث شاہ کو سب سے زیادہ شہرت اور مقبولیت حاصل ہوئی سندھ کے فارسی گو شعرا میں سے سب سے پہلے شیوک رام "عطار" نے سندھ کے حکمران میاں سرفراز کلہوڑہ (عباسی) کی فرمائش پر نشر میں تحریر کیا۔ (۳۵) عطار کیلئے میر علی شیر قانع لکھتے ہیں۔

از قوم نویسنده ہابلدہ  
بلطف طبع موصوف و جوانی تازہ

بفکر است از شاگردان میان محمد محسن میباشد طبع برجستہ و  
طرز گزیدہ دارد، در مسلک منشیان سرکار نواب ہژیر جنگ بہادر و بیروی  
خان میان غلام شاہ عباسی منسلک، با فقیر رابطہ دوستانہ دارد (۳۶)۔  
عطار د اپنی نثری تحریر کے آخر میں لکھتے ہیں۔

من این افسانہ رنگین تر نوشتم  
چہ رنگین بلکہ شیرین تر نوشتم  
بر نگینی چو گل جایش بدستار  
بشیرینی چو شکر خندہ یار  
مراد من چورنگین نقش بندد  
بشیرینی اگر خسرو پسندد (۳۷)

تالپور عہد میں اس داستان پر زیادہ توجہ دی گئی اور بہت سے  
فارسی شعرا نے اسے منظوم کیا، لیکن اس سے قبل مغل دور میں جناب  
احمد یار خان "یکتا" نے اس داستان کو مثنوی کی صنف میں منظوم کیا میر  
علی شیر نافع یکتا کے بارے میں لکھتے ہیں یکتا مخاطب بہ احمد یار  
خان: اصلش از قوم برلاس است اجدادش در قصبہ خوشاب من اعمال لاہور  
توطن داشتند، پدرش اللہ یار خان بحکومت لاہور و ملتان و تہ سرفرازی  
داشت و قریب چہل سال بفوجداری غزنین ہم پرداختہ این در اواخر عہد  
عالمگیری بسال شانزدہم بعد صدو ہزار ہجری (۱۱۱۶۔ ہ ق) حکومت تہ  
یافتہ دو سال کامرانی کردو بعد ازان بہارہ اقطاع در وطن گوشہ عافیت

گزیدہ (۳۸) سرو آزاد میں بلگرامی صاحب نے یہ قطعہ تاریخ لکھا ہے جس میں ایک عدد زیادہ ہے۔

چونکہ یکتارفت شد تاریخ او

جای احمد یارخان بزم نعیم (۳۹)

پیر حسام الدین راشدی یکتا کے حاشیہ میں لکھتے ہیں "مثنوی دیگر کہ در قصہ پیر رانجہا" است ہم دارد، کہ در لاہور بسال ۱۳۲۵ ھ بہ اہتمام پروفیسر محمد باقر در مطبع مفید عام لاہور چاپ شدہ است این مثنوی را بسیاری از شعراى سندھ تتبع کرده اند مثلاً

۱۔ مثنوی پیر و رانجہا (۱۲۱۳ ھ ق) از میر عظیم الدین تتوی (متوفی ۱۲۲۹ ھ ق)

۲۔ مثنوی پیر و رانجہا (۱۲۱۵ ھ) از میر ضیاء الدین تتوی

۳۔ مثنوی پیر و رانجہا (۱۲۲۶ ھ ق) از نواب ولی محمد خان لغاری (متوفی ۱۲۳۵ ھ ق)

۴۔ مثنوی پیر و رانجہا (۱۲۱۶ ھ ق) از آزاد سندھی

۵۔ مثنوی پیر و رانجہا (۱۲۹۳ ھ ق) از قادر بخش بیدل

این قصہ را در نشر ہم نوشتہ اند نخستین کتاب بقلم منشی شیوک رام عطارد (رک ۴۳۶) نوشتہ و بنام میان سرفراز والی سندھ (۱۱۸۵، ۱۱۹۰ ھ ق) معنون کردہ بود یک کتاب دیگر راقم الحروف پیش یک دوست دیدہ بودم کہ یک فاضل ہندو در سکھر نوشتہ بود نام کتاب و نام

مولف را یاد ندارم" (۳۰)

مذکورہ بالا مثنویات کے مجموعہ کو سندھی ادبی بورڈ نے حفیظ ہوشیار پوری کی نگرانی میں شایع کرایا ہے اسی مجموعہ کو بنیاد بنا کر جناب ڈاکٹر عرفانی نے اپنی کتاب "داستانہای عشقی پاکستان" لکھی جو ایران میں شایع (۳۱) ہوئی ہے۔

مذکورہ بالا مثنویات "مجموعہ مثنویات ہیر رانجھا" کے نام سے سندھی ادبی بورڈ شائع کرا چکا ہے اس لئے تفصیل کے طالب اس مجموعہ کا مطالعہ فرمائیں۔ ہم یہاں صرف عظیم کی مثنوی ہیر رانجھا کا احوال دیتے ہیں جو ان سب مثنویوں سے بہتر ہے، (۳۲)۔

میر عظیم الدین تتوی (متوفی ۱۲۲۹)

آپ فاتح سندھ میر فتح علی خان تالپور کے دربار کے ملک الشعرا تھے آپ نے قصہ ہیر رانجھا کو منظوم کیا یہ مثنوی عظیم نے ۱۸۰۰، ۱۷۹۹ء میں مکمل کی یہ ۱۷۸۶ اشعار پر مشتمل ہے پروفیسر سدارنگانی صاحب لکھتے ہیں کہ میر عظیم تتوی نے مولانا جامی کی مثنویوں کے طرز پر اسے منظوم کیا ہے۔ (۳۳) اس میں زبان کا حسن بدرجہ اتم موجود ہے اور یہ مثنوی پڑھنے والے کو آخر تک اپنی طرف متوجہ رکھتی ہے اور اس کا شوق کم نہیں ہوتا ہے (۳۴)

ایک مسافر جو ہیر کے وطن جھنگ سیال سے آیا تھا رانجھے کے سامنے ہیر کے حسن و جمال کی تعریف اس طرح کرتا ہے۔

چہرہ اش آب داد نوگل را  
طرہ اش تاب داد سنبل را  
خوش نگاہان نگاه او خواهند  
سرمہ از خاک راہ او خواهند  
عکس رویش چمن در آئینہ ساخت

عکس زلفش ختن در آئینہ ساخت (۴۵)

رانجہا تعریف سن کر جھنگ پہنچا دریائے چناب کے کنارے ملاقات  
ہونی او پہلی ہی ملاقات میں دونوں میں محبت ہو گئی رانجہا بیر کے ہاں  
ملازم ہو گیا۔ اب ان کی ملاقاتیں ہونے لگیں، کیدو نے تاز لیا اور راز فاش  
کردیا، بیر قید کردی گئی اس کے بعد بہت جلدی اس کی شادی رنگ پور  
کھیزیاں کے شہزادے نورنگ سے طے کی گئی، جب قاضی نکاح پڑھانے آیا  
تو بیر اس سے کہتی ہے۔

از ازل هست شوہرم رانجہا  
کی دو شوہر بیک زن است روا  
گر پسندت شدہ است این داماد

دختر خود دہش کہ گردشاد (۴۶)

(بیر نے رنگ پور سے رانجھے کو یہ پیغام بھیجا ہے)

حق عشقت نگاہ داشتہ ام  
خوشتن در پناہ داشتہ ام  
در امانم زینش خار، ای گل

باغ دل را توئی بہار، ای گل (۴۷)

جب رانجھا جوگی بن کر رنگ پور آیا اور پیر کو دیکھا تو اس کی بیماری اور علاج سے متعلق کہا۔

مشکلست این گزند را درمان  
 سلامت نبرد کس زوجان  
 سه شبان روز چون فسون خوانم  
 بعمل آرم آنچه میدانم (۴۸)

تین دن کے بعد جب کمرہ کھولا گیا تو پیر اور رانجھا دونوں فرار ہو چکے تھے نورنگ ان کی تلاش میں نکلا اور دونوں گرفتار ہو کر قاضی کے حضور میں لائے گئے، قاضی نے پیر کو نورنگ کے حوالے کر دیا، رانجھے نے غیبی امداد کیلئے اللہ کے حضور دعا کیلئے ہاتھ اٹھائے تو اچانک گاؤں میں آگ بھڑک انہی لوگ آگ سے بچنے کیلئے میدان میں جمع ہو گئے انہوں نے محسوس کیا کہ یہ آگ دو محبت کرنے والوں کو جدا کرنے کی پاداش میں غیب کی طرف سے لگائی گئی ہے قاضی صاحب بھی آگئے انہوں نے بھی نورنگ کو سمجھایا کہ کسی عورت کی مرضی اور رضا کے بغیر کسی مرد کے ساتھ نکاح پڑھا دینا، مذہب اور اخلاق کی روسے ایک ناپسندیدہ فعل ہے۔

برتوکی میشود حلال این زن  
 او قبولیت نہ کرد در گفتن  
 این کمر بستنت به امر حرام  
 هست دور از طریقہ اسلام  
 کن ازین فعل زشت استغفار  
 بجناب مقدس غفار (۴۹)



نورنگ نے دونوں کو گرفتار کر کے ریگستان کے دور افتادہ علاقہ میں قید کر دیا جہاں وہ بھوک اور پیاس کے مارے آخری سانس لے رہے تھے کہ اچانک حضرت خواجہ خضر نمودار ہوئے جنہوں نے انہیں آب حیات پلا کر انہیں زندہ جاوید بنا دیا۔

### "قصہ مرزا و صاحبان" (تلخیص)

جہاں مرزا دانا پور (ضلع شیخوپورہ) کے ایک بڑے زمیندار کا بیٹا تھا یہ ننہیال میں رہا کرتا تھا اور تعلیم حاصل کیا کرتا تھا وہاں اس کی محبت صاحبان (جو اس کے حقیقی ماموں کی بیٹی تھی) سے ہو گئی وہ ایک دوسرے کے بغیر رہ نہیں سکتے تھے معلوم ہونے پر صاحبان تو مسجد جانے سے روک لی گئی اور مرزا اپنے گاؤں واپس بلا لیا گیا۔

صاحبان کی شادی رچادی گئی اس نے تمام حال اپنی پھوپھی بیبو سے کہہ سنایا، بیبو صاحبان کی پھوپھی اور مرزا کی خالہ تھی۔ اسے صاحبان کی حالت پر رحم آگیا، اس نے مدد کا وعدہ کرتے ہوئے مرزا کو پیغام بھیجا کہ جلدی آجاو مرزا اپنی مشہور گھوڑی پر سوار ہو کر آیا اور اپنی بہن چھتی کی شادی درمیان میں چھوڑ کر اور چھتی کو روتا ہوا چھوڑ کر آیا، رات کو مرزا صاحبان کو لیکر فرار ہو گیا لیکن راستے میں نیند کے غلبے کی تاب نہ لاتے ہوئے ایک جنڈی کے درخت کے نیچے صاحبان کے زانو پرسر رکھ کر سو رہا صاحبان نے اس کی تلوار اور ترکش کو درخت پر لٹکادیا مرزا اس وقت جاگا جب صاحبان کے لواحقین سر پر موجود ہونے مرزا مقابلے کیلئے اٹھا تو سہی مگر نہتا تھا زخمی ہو کر گرفتار ہوا، انہوں نے مرزا کو جلتی ہوئی آگ میں پھینک دیا صاحبان یہ برداشت نہ کرسکی اور اس نے بھی چھلانگ لگادی اور مرزا کے ساتھ جل کر راکھ ہوگئی (۵۰)

یہ قصہ بھی بنیادی طور پر سر زمین پنجاب سے تعلق رکھتا ہے لیکن سندھ میں بھی مقبول ہے اس قصہ کو سندھ کے آخری حکمران میر محمد نصیر خان تالپور متوفی ۷ ربیع الثانی (۱۲۶۱ھ ق) نے کلکتہ میں دوران نظر بندی درماہ میں لکھ کر مکمل کیا۔ یہ مثنوی ۱۲۲۳ اشعار پر مشتمل ہے، ابتدا اس طرح ہوتی ہے۔

بنام خداوند هر دو جہاں

کزو هست بریا زمین و زمان

اختتام۔

ہزار و دو صد بودہ رسی سال و پنج

کہ آمد بہم این گران مایہ گنج

من این مسلک گوہر میان دو ماہ

بسفتم بتوفیق لطف الہ

چو ابیات این نسخہ کردم شمار

ہزار و دو صد بیت و ہم بیست و چار (۵۱)

مثنوی میں یہ قصہ اس طرح شروع ہوتا ہے کہ ایک دن مرزا کی شکار کرتے ہوئے ایک شخص سے ملاقات ہوئی جس نے صاحبان کے حسن و جمال کی امر طرح تعریف کی،

رخش ہم چو ماہ و قدش ہم چو سرو

کمر مو لبش لعل ہمچو تذرو

دورخسار او چون گل اندر چمن

زرشکش شدہ چاک گل را بدن

چہ ابرو تو گوی کہ تیغ جفاست

ہی قتل عشق بلا بریلاست (۵۲)

افسوس ہے پروفیسر سدارنگانی نے اپنی کتاب پرشین پونشن آف سندھ میں اور پیر حسام الدین راشدی نے تکملہ مقالات الشعرا کی ترتیب کے وقت میر محمد نصیر خان جعفری کی تصنیفات سے معمولی انتخاب یا اقتباس دیا ہے اس میں پیر صاحب نے اس مثنوی سے کوئی اقتباس نہیں دیا، البتہ پروفیسر سدارنگانی نے چند اشعار دینے ہیں انہیں پر اکتفا کی گئی ہے کیونکہ صاحبزادہ ڈاکٹر میر نور محمد تالپور کی ہے وقت وفات سے ذخیرہ تالپوری تک رسائی ممکن نہیں رہی۔

میر محمد نصیر جعفری نے مرزا صاحبان کی وفات اور قصہ کے اختتام کو اس طرح نظم کیا ہے۔

چنین است رسم سرای فنا

وفا جستن از اوست یکسر خطا

چنین است رسم جہاں کھن

کہ آخر بود خاک تیرہ وطن

نباشد ہمی زندگی جاودان

زدست اجل کس ندارد امان

خوش آن کس کہ آسان بر افشاند دست

درین دھر دل را بچیزی نہ بست

ہم دیکھتے ہیں کہ قرآن مجید میں بھی مختلف پیغمبروں اور قوموں کے قصے بیان ہوئے ہیں جن کا مقصد انسانوں کو نصیحت کرنا اور ان کی

رہنمائی ہے اس کی تقلید میں ہمارے صوفی شعرا نے بھی ان داستانوں کے ذریعہ ان زبانوں کو سمجھنے اور بولنے والوں کی نصیحت کے لئے ایسے نکتے بیان کئے ہیں کہ ان پر عمل کر کے وہ کامیاب زندگی گزار سکتے ہیں۔

ہمارے صوفی شعرا نے ان عشقیہ داستانوں کے کرداروں اور جن مقامات سے وہ منسوب ہیں ان کو ایک ایسی حیثیت عطا کی ہے ان کا نام آتے ہی ذہن خیال کی بلندیوں کو چھونے لگتا ہے معانی کا سمندر آنکھوں کے سامنے آجاتا ہے۔ "نی سسی تیرا لثیا شر بہنبہورنی"

اس ایک سطر کے معانی کو کون احاطہ کر سکتا ہے یا حضرت شاہ عبداللطیف بہنالی فرماتے ہیں "پنوں پجانا ڈیندس باہ بہنبہور کہے" یعنی پنوں کے جانے کے بعد میں بہنبہور کو آگ لگا دوں گی پنوں کے جانے کے بعد اب یہ شہر جس میں وہ زندگی کی کئی بہاریں گزار چکی ہے پنوں کے جاتے ہی اس نے اپنی سہیلیوں اور اپنے عزیز و اقارب سے تمام رشتے توڑ لئے ہیں اس کا رشتہ صرف پنوں کے ساتھ ہے اور اس کا مقصد اسی کی تلاش ہے۔

لیکن ایران کے شعرا نے ان داستانوں سے اس برصغیر کے صوفیائے کرام جیسے نتائج اور نکتے اخذ کرنے کی کوئی کوشش نہیں کی، اس کی اصل وجہ یہ ہے کہ فارسی میں اخلاقیات پر الگ کتابوں کا سلسلہ نظر آیا ہے اس لئے عشقیہ داستانوں کو اپنے موضوع تک محدود رکھا ہے اور مختلف مضامین کو بدرجہ اتم بیان کیا ہے اس کے برعکس اس برصغیر کے صوفیائے کرام کے خیال میں ہند و نصیحت کی ضرورت ان لوگوں کو ہوتی ہے جو لہو و لعب کی طرف مائل ہوتے ہیں اس لئے ان عشقیہ داستانوں کے

ضمن میں جن کی طرف مذکورہ بالا قسم کے اشخاص زیادہ رجحان رکھتے ہیں ان کی نصیحت اور رہنمائی کیلئے اخلاقیات کو بھی داخل کر دیا جائے اور ہم دیکھتے ہیں کہ وہ اپنے مقصد میں بہت حد تک کامیاب نظر آتے ہیں یہی وجہ ہے کہ ہمارے شعرائے کرام کی مقامی زبانوں میں منظوم کی ہوئی داستانیں جہاں ایک طرف حسن و جمال اور عشق و محبت کے مضامین سے بھری ہوئی ہیں وہاں پند و نصیحت کا بھی ان میں بڑا خزانہ موجود ہے۔



## حواشی

- ۱۔ تاریخ ادبیات ایران مصنفہ ڈاکٹر رضا زادہ شفق چاپ امیر کبیر ص ۲۸
- ۲۔ مختصر تاریخ ادب فارسی از محمد طاہر فاروقی ص ۱۷
- ۳۔ تاریخ ادبیات ایران از ڈاکٹر رضازادہ شفق ص ۳۶۔
- ۴۔ حیات خسرو از تقی محمد خان رجوی مطبوعہ شیخ غلام علی لاہور ص ۱۳۰۔
- ۵۔ ابضاً ص ۱۳۳۔
- ۶۔ مقالات الشعرا از میر علی شیر قانع تنوی، مطبوعہ سندهی ادبی بورڈ ص
- ۷۔ تحفۃ الکرام از میر علی شیر قانع مطبوعہ سندهی ادبی بورڈ اردو۔ ترجمہ ص ۱۳۱۔
- ۸۔ چنبر نامہ، ادراکی بیگلاری مطبوعہ سندهی ادبی بورڈ ص ۱۱۶۔

- ۹- کوننرو میں نون غنہ پڑھا جائے۔
- ۱۰- تحفۃ الکرام میر علی شیر قانع تنوی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۳۶ (اردو ترجمہ)۔
- ۱۱- چنیر نامہ ص ۱۵۔ ایضاً ص ۱۷۔
- ۱۲- چنیر نامہ ص ۱۷۔
- ۱۳- ایضاً ص ۳۰۔
- ۱۳- چنیر نامہ ص ۳۲۔
- ۱۵- ایضاً ص ۵۸۔
- ۱۶- چنیر نامہ ص ۱۰۹۔
- ۱۷- تاریخ طاہری از میر طاہر نیسانی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ، احوال میرزا غازی بیگ۔
- ۱۸- تحفۃ الکرام از میر علی شیر قانع تنوی مترجم اردو اختر رضوی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ۱۹۵۹ء ص ۱۲۶، ۱۳۰۔
- ۱۹- پرشین پوننس آف سندھ از ڈاکٹر سدارنگانی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۵۰۔
- ۲۰- تحفۃ الکرام ص ۷۶۔
- ۲۱- ایضاً ص ۸۰۔
- ۲۲- مقالات الشعرا ص ۸۰۱ تا ۸۰۵۔
- ۲۳- میر محمد معصوم بکھری از پیر حسام الدین راشدی ص ۳۱۶ مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ۔
- ۲۳- مقالات الشعرا ص ۸۰۱، ۸۰۵۔
- ۲۵- پرشین پوننس آف سندھ ص ۵۳۔
- ۲۶- ایضاً ص ۵۸۔

۲۷. ایضاً ص ۵۹
۲۸. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۶۲
۲۹. ایضاً ص ۶۳
۳۰. ایضاً ص ۶۳
۳۱. ایضاً ص ۶۳
۳۲. تحفۃ الکرام ص ۱۳۳
۳۳. مقالات الشعرا ص ۷۷۳
۳۴. پنجابی ادب کی مختصر تاریخ از احمد حسین قریشی ص ۲۷۵
۳۵. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۳۱
۳۶. مقالات الشعرا ص ۳۳۶
۳۷. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۳۱
۳۸. مقالات الشعرا ص ۸۷۹ (۱۱۳۸، ۱، ۱۱۳۸، ۱۱۳۸ - ه ق)
۳۹. ایضاً ص ۸۸۰
۴۰. ایضاً ص ۸۸۳
۴۱. ہشت بہشت از ملا عبدالحکیم عطا تتوی بمقدمہ سید حسام الدین راشدی مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۷
۴۲. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۶۹
۴۳. ایضاً ص ۱۵۵
۴۴. ایضاً ص ۱۶۹
۴۵. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۱۶۱
۴۶. ایضاً ص ۱۶۶
۴۷. ایضاً ص ۱۶۷

۳۸. پرشین پوئٹس آف سندھ ۱۶۸

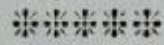
۳۹. ایضاً ۱۸۹

۵۰. پنجابی ادب کی مختصر تاریخ ص ۲۷۸

۵۱. تکملہ مقالات الشعرا از مخدوم محمد ابراہیم خلیل تتوی مطبوعہ

سندھی ادبی بورڈ ص ۱۰۳

۵۲. پرشین پوئٹس آف سندھ ص ۲۰۹





## مقالاتی که برای دانش دریافت شد

(فارسی)

- ۱- موارد طنز و هجا در شاهنامه فردوسی  
دکتر خواجه حمید یزدانی - لاهور
- ۲- تحلیل و بررسی وضعیت ادبیات معاصر در شبه قاره  
دکتر مهر نور محمد خان - تهران
- ۳- مخزن الاسرار نظامی گنجوی  
دکتر محمد ظفر خان - جهنگ
- ۴- شیوه حمدگونی فردوسی  
دکتر انعام الحق کوثر - کوئته
- ۵- امتیاز فردوسی  
دکتر محمد صدیق شبلی - اسلام آباد
- ۶- قرابادین شیرازی  
پرویز اذکائی شهبازی - همدان
- ۷- دو اثر شاهنامه  
دکتر گوهر نوشاهی - اسلام آباد
- ۸- تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی  
آقای نجیب مایل هروی - مشهد
- ۹- فردوسی و شاهنامه ار  
دکتر کلثوم ابوالبشر - داکا

(اردو)

- ۱- حیات اور شاعری شاہ عبدالحکیم حاکم  
ڈاکٹر محمد ارشاد اللہ انصاری- مونگیر
- ۲- شہزادہ خاور درانی  
رضا ہمدانی- پشاور
- ۳- ایساندر و بوزانی  
کبیر احمد جانیسی- علی گڑھ
- ۴- علامہ اقبال اور عرشی صاحب  
محمد اقبال شاہد- بہاولپور
- ۵- اخوان الصفا ایک تحقیقی مطالعہ  
سید شبیر حسین شاہ- اسلام آباد
- ۶- زبان فارسی اور ہم  
عنایت اللہ گنڈاپور- ذیرہ اسمعیل خان
- ۷- بلوچستان میں فارسی کا دینی ادب  
قبصرانی- کوئٹہ
- ۸- حکیم امان اللہ خان امانی حسینی  
سید محمد تقی علی عابدی- لکھنؤ

\*\*\*\*\*

## کتابهای تکیه برای معرفی دریافت شد

- ۱- نگاهی به اقبال (فارسی) دکتر شهین دخت مقدم صفیاری
- ۲- جدید تاجیکی شعراء (اردو) کبیر احمد جانسی
- ۳- ملفوظات سدیدیه (اردو) معین نظامی
- ۴- پاس اعتبار (فارسی) حافظ محمد افضل فقیر (مجموعه اشعار)
- ۵- شیارشامگاه (فارسی) غلام حسین چهکندی نژاد
- ۶- خزنیة الاصفیاء - مفتی غلام سرور لاهوری

## مجله ها

- ۱- سبیل هدایت بزم ندای مسلم جلد ۱، شماره ۴ فروری ۱۹۹۱
- ۲- فکر و نظر اداره تحقیقات اسلامی، اسلام آباد جلد ۲۸- شماره ۲ اکتوبر نومبر ۱۹۹۰
- ۳- اخبار اردو فروری ۱۹۹۱، مفتدره قومی زبان - اسلام آباد
- ۴- الامیر فروری ۱۹۹۱ - کراچی
- ۵- المجلس جنوری فروری ۱۹۹۱ - لاهور
- ۶- پیام عمل فروری ۱۹۹۱- سید العلماء نمبر- امامیه مشن - محافظ پلازه، ۲۸ نیوانار کلی لاهور
- ۷- سفینه (اردو) جنوری - مارچ ۱۹۹۱ - اوسلو - ناروے
- ۸- حوزه (فارسی) مهر و آبان ۱۳۶۹ قم - ایران

- ۹- العلم (اردو) جولای تا ستمبر ۱۹۹۰ - کراچی
- ۱۰- معارف فروری ۱۹۹۱ دارالمصنفین، اعظم گڑھ
- ۱۱- اورینٹل کالج میگزین پروفیسر عبدالقیوم نمبر، جلد ۶۲: شماره ۲، ۱ لاهور
- ۱۲- سہرورد (اردو، فارسی) (ویژہ نامہ سعدی شیرازی) شماره - ۱۰ ۱۱۵ میکلود رود، لاهور
- ۱۳- خیلواکی شماره (۱۹-۲۰) پشاور.

\*\*\*\*\*

## درست نامه دانش شماره ۲۳

صفحه نمبر	سطر	درست
۱۰	۱۶	موضوع
۱۱	۲۳	بسزایی
۱۳	۷	از ایشان کمک می خواستند.
۴۲	۱۱	درباره
۴۳	۲۴	نظام
۴۴	۴	نظام
۴۸	۱۳	گذاشت
۵۵	۱۹	آشپزخانه
۶۲	۴	چشمه
۶۳	۲۰	همچنین
۸۸	۱۱	ابوالقاسم
۱۳۱	عنوان	حکمنامه
۱۵۴	۱۳	خواهی
۱۵۴	۱۸	اردو
۲۱۴	۳	پر کرم خورده

### ENGLISH PORTION

Page	Line	Correct
17	9	Rumi
18	6	Among

roses, miniatures, garden roses such as hybrid teas, floribundas and many more. The flowers may be single or double in white, red, pink, orange and yellow colours. Mauve and green roses exist although a true blue still eludes the hybridists.

This flower is really loved by the gardens every where. A rose garden probably more than any other kind, reflects the talents and diligence of the gardener who maintains it. Rose is really the pack horse of the gardening world.

\* \* \* \* \*

### REFERENCES

- 1) The New Encyclopaedia Britannica-vol 1 10 pages 685, 80, 81, 178, 179.
- 2) Gulha Wa Giyahan-e-Shafa Bux, Mehdi-e-Naraqi-Sepah publications, Tehran, 1344, pages 189 to 192.
- 3) Sunset Books and Magazine-Editors, Basic Gardening illustrated Rose Section page 108.
- 4) Flowers of the world by Frances perry published by Royal Horticultural Society printed in Italy-pages 257 to 260.
- 5) Sure & simple gardening by Geoffrey Smith Mills & Boon Limited, London-1976, Pages 22 to 31.

\* \* \* \* \*

season organise a special ceremony called Jashan-e-Gul-e-Surkh during which they pluck flowers before sunrise and extract Attar or rose oil. Attar of Qamsar is also supposed to be the best in the world. It is said that during the rose season Nightingales make their nests in the rose shrubs and sing beautiful songs.

Attar of rose used as a base of most of the perfumes is obtained from rose flowers. The Attar of rose also called "otto of rose", fragrant colourless or pale yellow liquid is distilled from fresh petals of rose family. Rose oils are valuable ingrediants of fine perfumes and liquors, they are also used for flavouring lozenges and to cure different diseases.

Some countries of the world like Bulgaria, Australia, France, Iran and Morrocco produce attar commercially Rose oil is obtained partly by distilling but particularly by extracting the oil from the flower petals of roses. One ounce of richly perfumed attar may be produced from almost 250 pounds of roe petals. Rose water is prepared by distillation.

It is believed that Queen Noor Jehan who was fond of attar, brought few rose species from Persia and introduced them in this sub-continent.

Rose is surely the most widely recognized and universally favoured ornamental flowering plants. It has a almost universally distributed over 150 species growing as wild briars and about 14000 varieties cultivated in most of the countries of the world. A large number of species are native to Asia.

Roses are as varied as the countries from which they come. There are massive blooms of the size of saucers and miniature which would slip through a wedding ring. there are climbers, ramblers, shrub

Many of the world's museums contain fossil remains fossil remains of roses. Some of the fossils are very old especially those found in Asia and in the Miocene deposits in Baltic provinces. The Oligocene deposits in Colorado (North America) are estimated to be at least thirty five million years old, so it is fair to assume that rose existed on the earth for longer than Man.

Rose has also had a special place in poetry, literature and culture. All great poets and renowned writers have in their poetry and literature termed this flower as a symbol of immense beauty and delicacy. Even the great painters have admired the matchless beauty of rose through their valuable paintings. The earliest known picture of roses is that in the House of Frescoes of Knossos, Crete (in Greece) which dates back to the 16th Century B.C. The Island of Rhodes took its name from rose flowers. These were portrayed on its coins in 4000 B.C.

In Iran, Rose, the king of flowers is known as Gul-e-Surkh. It is also known as Gul-e-Mohammadi. In olden days one of the species, red or dark pink in colour was called Gul-e-Surkh. Later, when Islam spread in this region, due to the established superiority of rose over all other flowers, its unique fragrance and liking of our Holy Prophet (Peace be upon him) for perfumes, rose was named as Gul-e-Mohammadi.

This particular species of rose (Gul-e-Surkh) having five to seven petals is mainly grown in Haji Lur area of Gorgan province of Iran. Attar or Oil of Rose extracted from these rose petals is unique for its special fragrance which is not found in any other part of the world. Qamsar, another city in the Kashan province of Iran, is also famous for its roses. In the rose season when the flowers are in full bloom, the whole atmosphere of the city of Qamsar is full of the fragrance of roses which can also be felt in the remote corner of this city. People in this



B.C) rose shrubs were sent to his capital at Akkad and the Assyrian architecture carved rose flowers in ceremonial buildings.

The Romans gave a special importance to this flower. They used to construct special warm houses, heated them with tubes filled with hot water in order to obtain blooms out of season. Roses were used for commercial purposes and were worn as garlands.

During the reign of Emperor Elagabalus (C.A.D-218-222) in a lavish banquet, showers of rose petals were released through an apertures in the ceiling in such large quantities that several guests were unable to extricate themselves and got suffocated.

In Sybaris (an ancient city of Italy) people used to sleep on mattresses filled with rose petals. In other words-on a bed of roses.

Cupid, sent a gift of rose (the emblem of love) to Harpocrates, the god of silence. This gift was sent as a bride, not to reveal the amours of Venus. After this whenever secret matters were discussed, a rose was suspended from ceiling and what took place beneath was considered secret. Later carving took the place of living flowers. This became particularly popular in the Victorian period.

Roses were commonly used in England in the middle ages for decorating shrines, wreathing candles etc. Beautiful wood carvings of rose can be seen in many old English churches and chapels. The rose has featured prominently in English heraldry, being represented in one form or the other in the badges of English kings. Rose is the National Flower of England.

The oldest known rose tree is at Hildesheim cathedral, in Germany. It is said to be over a thousand years old and is a form of *rosa Canina*.

*The Pakistan National Rose Society's third Annual Rose Festival was held at the Holiday Inn on 12th April 1991. The theme of the show was "Magic of Moving Fingers" which reflected inter alia the expertise and finesse used in the arrangement of flowers. More than 200 entries were made in the show. In the Garden competition Dr. Mehmooda Hashmi got the first prize and a trophy. She got her Doctorate in Persian Language and literature from Punjab University and is Controller of the Department of Foreign Languages Programmes including Persian and Dari in the Pakistan Broadcasting Corporation, Islamabad. She is an active member of the Anjuman-e-Farsi,, Pakistan and regular contributor to our magazine. the present edition of Danesh contains her article on "Rose or Gule Mohammadi" written for the spring Festival 1991.*

**Dr. Mahmooda Hashmi**

## Rose or Gul-e-Mohammadi

Rose has always had a special place in the life and culture of people, during different civilizations.

In Babylon, rose was not only known but was admired and used on occasions like ceremonial festivals, marriages, deaths, prayers etc. In the reign of Sargon, the King of Babylon (2845-2768

### 3. ISFAHANI STYLE

It flourished in 11th century A.H. in the central regions of Iran like Isfahan, Shiraz, Qizvin and so many buildings of the adjacent areas also came under its influence. In this period many buildings were constructed mainly in Isfahan. The speciality of this style is the Tile work in the external and internal parts of the buildings, and the artistic and aesthetic design and decorations with its superb carftsmanship that produced numerous wonders having meaning, majesty splendour and excellence in the scale of exquisite details. During this period the harmony among the various parts reached such a degree that one can say that a great symphony of culture and Art came into being. The hamonious relationship between the various elements of culture and Art can be seen in all fields particularly in Architecture of artistic master pieces.

### 4. RAZI STYLE

Razi Style is that architectural style which came into being in Post-Islamic period in combination of developed form of Khorasani style in the east and Tabrizi style in the west, in Great Ray in central Iran near Tehran of to-day. Upto 10th century A.H. all these 3 styles were prevalent in Iran.

At the time of safavid, particularly during the reign of Shah Abbas, (1557-1628 A.C.) the development of Art and Architecture and other developmental activities were in full swing and in that period and even afterwards, all the four architectural styles of Iran that is Khorasani, Azari, Isfahani and Razi styles with their harmonious developed forms, and plans of tile work and decorations were in practice every where in Iran and all these forms combined to-gether were known as central Iranian style.

Thanks for the patient hearing that you gave to me and thanks to organizers of this seminar for inviting me to participate in it.

Thank you very much.

This classification is based upon the characteristics and specialities of local culture climatic condition and geographical locations approachable or non-approachable. It is also based upon the availability of material, architects skilled labour, and the models of superb craftsmanship available in that particular region so that the architects may plan and design their architectural style keeping such models in view.

Hence we are in a position now to explain further briefly, the chief characteristics of these four styles each before ending this article as under:-

## **1. THE KHORASANI STYLE**

It is that style which came into being in Khorasan and this region included greater part of present Iran, Central Asia and Afghanistan. The chief characteristics of this style were the construction of Iwan and its central building consisted of four Iwans with central ground. The Mosques having four Iwans have influenced other buildings too like Madressa, inns and taverns and this Khorasani style has been at its zenith upto the end of Timurid period.

## **2. TABRIZI STYLE**

Azari or Tabrizi style which was developed in Azarbaijan and the regions of central Iran and at present it includes the part of Russia and Turkey and this style is still distinctly visible in the construction of tombs of graves particularly in the buildings of the historical city of Sultanya near Zanjan which were constructed in the beginning of 8th century after Hijrat and 13th century after Christ and one of such buildings is the tomb of mughal King, Aljaito in Sultanya.

Common styles of similar climates should also be kept in mind as in Iranian architecture there are hardly two regions of different climates having the same external appearances and form of arches, roofs etc. Instead the forms of construction are definitely different in hot climate with less rainfall to that of cold climate with heavy snowfall elsewhere. As such it also looks proper to grade the architectural styles on the basis of geographical conditions.

Keeping in view the above given factors, we now explain how a building is constructed. As you already know that architects, designers and entire group of artists in the work of construction are from the masses. The ruler and ruling class provides only the finance or material and at the end of construction either they only appreciate the craftsmanship of the work or they condemn the architecture pointing out the defects.

So we think that the classification of architectural styles should not be after the names of dynasties or rulers but they should better be named after the geographical regions in which they stand.

As for famous Iranian styles we can briefly classify them in four styles mentioned below and this classification is also current and used in other branches of Art like painting, Calligraphy and Poetry.

1. Khurasani style

2. Tabrizi style

3. Isfahani style

4. Razi style

and encouragement to Architects and Artists counts very much to enhance the importance of a specific style.

5. Religion minded rulers had also played an important role in inspiring their skilful builders to erect their religious notions in a style most magnificent and sanctified.

6. The competitive spirit between the rulers of neighbouring countries has also been the greatest factor for adding a picturesque beauty to Art and Architecture. When a ruler came to know that another ruler of neighbouring country is constructing a great mosque, fort or a palace, he used to get inspired instantly and start the work in his area to excel others.

The important aspect on which I would like to stress is the plan and form of the style of building which is based upon the following things:-

1. Outer form of the building or facade of building
2. Material of building
3. Interim design and decoration and illumination

In a common style arches, circles of interior portion and the kind of foundations and equipments and external decoration are symmetrical and similar. This similarity and harmony comes out of the characteristics of a nation, tribe and individual. For example the nomadic tribes and caravans who keep wandering from one place to another, when they settle down in cities construct their dwellings, naturally their nomadic trends and tribal traditions are depicted in their form of the constructions.

who held the reins of power in Iran.

The styles as named below are therefore more important and famous in the history of Art and Architecture in Iran and the reason for their rapid development are also given hereunder:-

A. Abbasid style (750 - 1258)

B. Seljuqid style (1037 - 1300)

C. Moguls style (1258 - 1336)

D. Timirid style (1369) - 1500)

E. Safavid style (1502 - 1736)

F. Qajars style (1779 - 1926)

1. These styles flourished under the dynasties who ruled for a longer period.

2. There were no wars but peace and political stability in these periods and these factors help very much in the promotion of Art and Architecture in the country consequently the rulers had no other direction to divert their attention but to promote Fine Arts.

3. Political stability leads to prosperity and economic development in all fields of life while finances are exhausted in war and an empty treasury is the greatest obstacle in the development of artistic and aesthetic tastes as well as architectural adventures.

4. Moreover the appreciation of Art and Architecture by a ruler

*(Anjuman Mimaran, Lahore, invited Dr. Haj Syed Javadi, Cultural Counsellor Embassy of the Islamic Republic of Iran Islamabad, to read out a paper on "The Architectural styles in Iran" in a 3 day Seminar and Exhibition on "Sultanate Period Architecture in Pakistan held in November 1990.*

*As Danesh is intending to introduce Art and Architecture of Iran in these pages, we are giving here the text of this useful paper in original.)*

***Dr. Haj Syed Javadi***

## The Architectural Styles in Iran

There are more than one thousand books and articles written in different languages by the distinguished specialists of Iranian Art and Architecture. In the first part of some of these books, the details of the styles of post-Islamic architecture in Iran are given with illustrations. The different styles have also been graded and named by the experts in accordance with the names of the dynasties and the rulers concerned



# DANESU

DIARY

Chief Editor

Cultural Counsellor, Embassy of India, London

Editor

Dr. Suresh Chandra Mishra

Chief Editor

Dr. Anil Kumar Singh

Editorial Board

Office of the Cultural Counsellor

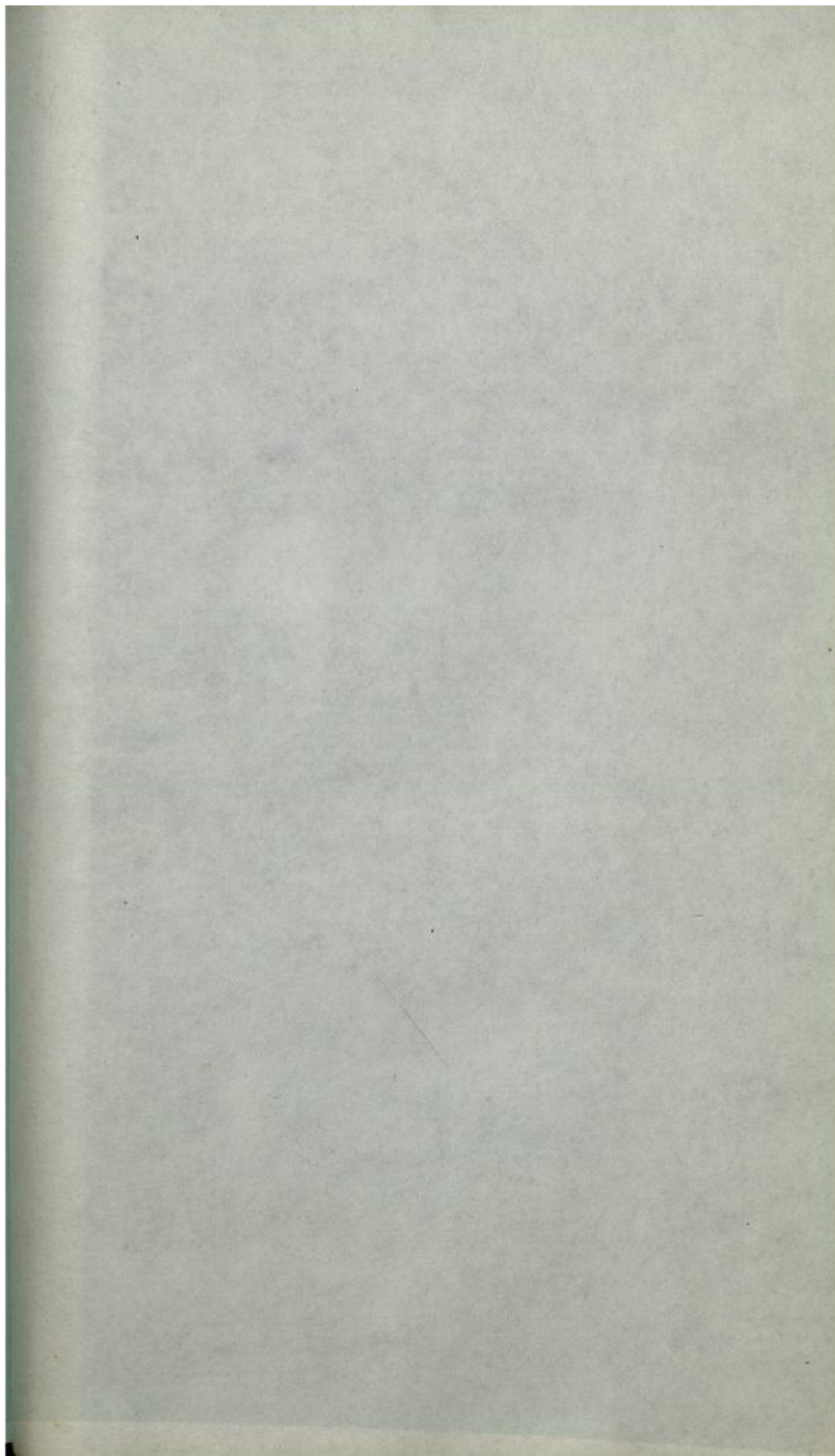
EMBASSY OF INDIA

10, Grosvenor Gardens

London, W. 1

England

© 1985



# DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor  
EMBASSY OF THE ISLAMIC  
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2  
Islamabad, Pakistan.

© 818204/818149

# DANESH

Quarterly Journal

of the  
Office of the Cultural Counsellor  
Islamic Republic of Iran,  
Islamabad

WINTER 1990  
SPRING 1991  
( SL. 24 - 25 )

A collection of research articles  
with background of Persian Language  
and Literature and common cultural heritage  
of Iran, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

